

۳۷۵) در باره (زید بن رفاعه) و سخنان او از من پرسش کرد، من شرحی از وی و انجمن اخوان الصفا باز نمودم و کفتم رسائل اخوان الصفا را بنظر استاد **ابوسلیمان منطقی** (۱) رسانیدم، وی پس از تدبیر و مطالعه گفت مقصود نویسندگان این مقالات مطابقت دین با فلسفه بوده است و حال آنکه این دو را ما هم سازگاری نتوان داد زیرا هر کدام را طریق و نییادی مخصوص است

نام و نسب پنج تن از اعضاء اخوان الصفا و نویسندگان رسائل بطوریکه از گفتار ابوحنیفان بدست میآید از این قرار است:

**ابوسلیمان محمد بن معشر بستی معروف به مقدسی و ابوالحسن علی بن هارون زنجانی و ابو احمد مهرجانی و عوفی و زید بن رفاعه**

نام و ترجمه حال بعضی از این نویسندگان مانند (زید بن رفاعه هاشمی) در تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی آمده است.

**شهرزوری** در تاریخ الحکما (۲) مینویسد رسائل اخوان الصفا ۵۱ مقاله و الفاظ کتاب بعضی اشعارات از **مقدسی** است وی نام و نسب پنج نفر از نویسندگان رساله ها را چنین ضبط کرده است:

**ابوسلیمان محمد بن مسعود بستی معروف به مقدسی و ابوالحسن علی بن وهرون صابی و ابواحمد نهرجوری و عوفی بصری**

(۱) - برای ترجمه احوال ابوسلیمان منطقی محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی مؤلف **صوان الحکمه** از زرگان علمای قرن چهارم هجری و همچنین شرح حال شاگردش «ابوحنیفان بوحیدی» و چگونگی تألیف کتاب مقاسات رجوع شود رساله منع استاد معظم حساب آقای میرزا محمد خان قزوینی مدظله العالی بطول حیات و دوام اعاضاته

(۲) - نسخه خطی کهنه متعلق بدانشمند گرامی آقا شیخ صیاء الدین درزی اصفهانی و نسخه خطی دیگر متعلق بدوست فاضل ارشد آقا مرتضی رزقانی اصفهانی که چند مرحوم والدشان مؤلف روضات الجنات مؤلف است

(۱) و زید بن رفاعه . جرجی زیدان در **آداب اللغة العربیه** (ج ۲)

راجع بجمعیت و رسائل اخوان الصفا چیزی نوشته و نام پنج نفر از اعضا را مطابق نقل قفطی ضبط کرده است

در کتاب **الاخلاق عند الغزالی** (ص ۷۲) عقیده یسکی از مستشرقین را نقل میکند که ابو حیان توحیدی متوفی ۳۸۹ یکی از اخوان الصفا بود. این گفتار حاسه از جهت تاریخ وفات ابو حیان واهی بنظر میرسد زیرا ابو حیان چنانکه از آثار خودش معلوم میشود تا سال ۴۰۰ هجری حیات داشت و بعضی وفات او را در ۴۱۴ نوشته اند و یسکی در طبقات الشافعیه نام او را در جزو علمائی که میان سنوات ۴۰۰ - ۵۰۰ در گذشته اند ثبت کرده است

ابو حیان چنانکه از نقل قفطی و مقدمه مقابسات بر سیاید طاهرأ با اخوان صفا همراه نبوده است اما بعضی اعضاء آن انجمن را مانند زید بن رفاعه و مقدسی دیده و با آنها گفتگو کرده است و خود میگوید در باب عقاید اخوان صفا چیزی از مقدسی پرسیدم مرا شایسته جواب بشمرد. اگر گفته های ابو حیان از باب نعل و ارون ردن باشد معلوم میشود که وی نه داخل اخوان صفا بوده و نه با عقاید آنها موافقت داشته است والله العالم

**فلسفه در عصر غزالی**

بیش گفتیم و ساز بساد آور میشویم که فلسفه استدلالی با دین تعبیدی و عقاید تلقینی از دیر باز سازگار بوده و اختلاف ارباب مذاهب با فلاسفه در هر ملت و کیش کم و بیش وجود داشته است. شرح حال فلاسفه قدیم یونان و محاکمه سقراط (۲) و بسته شدن مدارس فلسفی

(۱) - در حاشیه نسخه آقای درّی بخط الحاقی نوشته شده است مقصود از عوفی ابوالحسن علی بن راماس (کذا) عوفی است

(۲) - رجوع شود به کتاب **محاکمه سقراط** که کارش و ترجمه حضرت استاد علامه حباب آقای فروغی (دکاء الملک) ادا الله ایام افادته العالیه

آئین و یناه آوردن چند تن از فلاسفه بدربار انوشیروان و نظیر اینگونه  
شواهد را در تاریخ فلسفه می بینیم .

منطق و فلسفه از قرن دوم هجری داخل معارف اسلامی گردید

و نخستین بار ابن هففع کتابی را در منطق از پهلوی به عربی ترجمه و منتشر

نمود و بعض خلفای عباسی در دوره اول مخصوصاً **مأمون** در نقل و ترجمه

کتاب منطق و فلسفه از زبان یونانی و پهلوی و غیره بزبان عربی اهتمامی

سزا کرده علوم عقلی را در دسترس دانشمندان قرار دادند چیزی نگذشت

که این علوم هم در جزو دیگر معارف اسلامی رواج و پیشرفتگی شکفت

آورد گرفت .

تحصیل فلسفه نظری از عهد مأمون شیوع یافت و در قرن سوم

علمای بزرگ مانند **یعقوب بن اسحاق کندی** (۱) و **ابن راوندی** (۲)

در مسلمین ظاهر گشتند . در نیمه اول سده چهارم نافه مشهور

**ابونصر فارابی** (متوفی ۳۲۹) ظهور کرد و فلسفه را با اسلوب فکر و روش

مطبوع خویش رونقی بسرا داد در این قرن گروهی اردانشمندان

بزرگ همچون **ابوسلیمان سیستانی** و جمعی از شاگردان و معاصرانش

که نام بعضی از آنها را در کتاب **مقابسات اوحیان** توحیدی می بینم

و نموداری از افکار و عقاید و طرز مباحثات علمی ایشان را در همان

کتاب میخوانیم ظهور کردند در همین قرن جمعیت اخوان الصغائر تشکیل

و رسائل معروف که نمونه کاملی از اوضاع فلسفی در میان مسلمانان

است تالیف شد

فلسفه در قرن پنجم بعالیترین درجه کمال و ترقی رسید در نیمه

---

(۱) - برای ترجمه حالش رجوع شود کتاب «البهرست» ابن التمیم و «اخبار الحکماء»

ابن القفطی و «حکایات الاطباء» ابن اصبه .

(۲) - ابوالحسن احمد بن یحیی عقاید مخصوص او را در کتاب که در این مکتب

وفاتش بدار مشهور در سال ۲۴۵ و تقرباً در ۲۵۰ واقع شده است .

نخستین این قرن نابغه عظیم الشان ابوعلی سینا (۱) ظهور و کتب قراران در فلسفه مشائی تألیف کرد و جماعتی از دانشمندان سترگ همچون بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی (۲) مؤلف کتاب تحصیل و ابو عبید جوزجانی (۳) در پیشگاه آن استاد بزرگوار پرورش یافتند . فلسفه ای که در قرن سوم رواج گرفته و در قرن چهارم بوجود فارابی و یروانش پرورش یافته بود در قرن پنجم بعلمت نشر افکار و تألیفات ابن سینا بحد کمال رسید

با اینکه دیانت اسلام پیش از همه ادیان و مذاهب عالم منطق و فلسفه عقلی را بر می تابد باز فرقه فلاسفه در هر دوره برابر فرق اسلامی دسته نیرومندی را تشکیل میدادند ، استدلالات و شبهات عقلی این طایفه افکار ساده را مضطرب و اشخاص متدین را که میخواستند با اصول نقلی سنده کنند در مقام مناظره عاجز و زبون میساخت . گروهی از متکلمان اسلام خود را با حربه دلائل عقلی مسلح ساخته در مقابل هجوم فلاسفه ایستادگی بخرج میدادند جمعی هم برای تطبیق دین و فلسفه رنج می کشیدند اما هیچکدام از این تدبیر ها سودمند نبود و این جمعیت ها

(۱) - الشيخ الرئيس ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا متوفی ۴۲۸ یا ۴۲۷ هجرت او و فارابی از شرح بی نیاز و در غالب کتب تذکره و تاریخ ترجمه احوال آنها آمده است

(۲) - در تاریخ الحکماء و روایات الحکماء وقاموس الاعلام ترکی ترجمه حالی از او نوشته اند و غایتش بعض روایات در سال ۴۰۸ اتفاق افتاد کتاب تحصیل را چنانکه در مقدمه نسخه خطی نگارنده است برای « ابو منصور بن بهرام بن خورشید بن کیا » تألیف کرده و گوید این کتاب برای دانش آموزی است که حکمت علاییه استاد شیخ الرئيس را خوانده باشد

(۳) - از شاگردان معروف ابوعلی است که ترجمه حال استاد را از روی گزارش و تقریر خودش ضبط نموده است ، رجوع شود بتاریخ الحکماء ابن قفطی و شهر زوری

چندان کاری از پیش نبردند و همچنان فلاسفه بنیروی خود باقی بودند و بمرور آیام هر قدر اصول فلسفه استوار تر و رواج علوم عقلی بیشتر میشد خطر دیانت افزونتر میگردد و این عقده روز بروز سخت تر میگشت تا بوقت **غزالی** رسید. غزالی کتب فلسفه را مطالعه کرد و آثار فلاسفه و تألیفات فارابی و ابوعلی سینا و رسائل اخوان الصفا و غیره کاملاً احاطه یافت و در صدد بر آمد که بنیاد فلسفه مشائی و سنائی را که فارابی و ابن سینا استوار کرده بودند بر هم زند و این اساس را با همان دست افزاری که فلاسفه داشتند یعنی قواعد نظری ویران سازد تا ریشه خلاف را از بن بر اندازد. بدین منظور کتاب **تهافت الفلاسفه** را تألیف و بدست مسأله فلسفی را ۱۶ در آلهیات و ۴ در طبیعیات که مبنای اختلافات بود مطرح و بطلان عقاید و تهافت فلاسفه را با دلائل فلسفی اثبات نمود. بنیابی را که همه کس استوار و خلیل ناپذیر می انگاشت و جرأت بر هم زدن آنرا نداشت غزالی بنیروی فکر و اندیشه خویش رخنه دار ساخت و عقیده خود اساس خطر را از ریشه بر افکند

درست است که عراقی اساس فلسفه را از میان برد ولی فکرش این اندازه کارگر نشد که در فلسفه اسلامی انقلابی ایجاد کرد و مسلمة آن را جرأت داد که در فلسفه هم تصرف کنند و فلاسفه بعد از او عجب بوز بودند که در تمهید مطالب خویش افکار و عقاید عراقی را هم در پیش چشم داشته باشند

جمعی از فلاسفه که پس از عهد عراقی آمدند بحمايت فلسفه باوی در افتادند از همه مخدلفاتش مشهور تر این **رشد متوفی ۵۹۵** بود که کتاب **تهافت التهافت** را در ردّ عراقی تألیف کرد و **خواجه زاده متوفی ۸۹۳** با اشاره سلطان محمد فاتح عمایی کمابی در محاکمه میان غزالی و ابن رشد نوشت

ابن تیمیّه متوفی ۷۲۴ و ابن قیم متوفی ۷۵۱ هم از متخالفان  
غزالی بودند اما هیچکدام از در فلسفه و حمایت فارابی و ابن سینا چنانکه  
ابن رشد در آمد بیرون نیامدند

ابن تیمیّه در فلسفه و کسی که فلسفه را بلغت عربی نقل کرد و ابن علم  
و امیان مسلمانان رواج داد نفرین می فرستد و یکجایمی گوید «ما اظن الله  
یفعل عن المؤمن و لا بدان یعاقبه بما ادخله علی هذه الامة» و ماغزالی  
از جنبه تصوفش مخالف بود. ابن قیم کتاب احیاء العلوم را انتقاد و  
بمقیده خودش اشتباهات غزالی را استخراج کرد. اما ابن رشد بحمايت  
فلسفه با غزالی مخالفت داشت.

نا گفته نگذریم که جمعیت فلاسفه را در مقابل فرقه های اسلامی  
نه تنها فلاسفه اسلام مانند اخوان الصفا تشکیل میدادند بلکه در ارباب  
مذاهب دیگر همچون یهود و نصاری و زردشتیان نیز جمعی اهل دانش  
بودند که در فلسفه و منطق مهارت داشتند و این علوم را همه جا رواج  
میدادند. شاپور بن سهل (متوفی ۲۵۵) یوحنا ابن ماسویه (متوفی  
۲۴۳) و قسطابن لوقا و متی بن یونس و همچنین خانواده های  
بختیشوع و حنین بن اسحاق و ماسرجویه و امثال آنها که از اطباء  
و فلاسفه و مترجمین بزرگ شمرده میشوند اصلاً مسلمان نبودند.

شمرده شدن اینگونه اشخاص در حزب فلاسفه و رواج گرفتن فلسفه  
بدست آنها نیز یکی از اسباب بود که اصلاً فلسفه در نظر توده مسلمانان  
موهون بقلم رفت و در قرن چهارم و پنجم هجری که دوره پرورش و کمال  
فلسفه است انتساب این علم در نظر عوام مسلمانان با کفر و ردیقه مرادف شناخته  
میشد این خود یکی از موجبات بود که اعضای انجمن اخوان صفا نام خود را  
پنهان می کردند

در تاریخ بغداد ترجمه‌حالی از **نزهت‌بن رفاعه** هاشمی یکی از اعضاء  
اخوان الصفا نگاشته و عقایدی را که در باره بد دینی او اظهار کرده اند  
نقل نموده است .

**ابن جوزی** می نویسد زنادقه اسلام سه تن بودند **ابن راوندی** ،  
**ابو حیان توحیدی** ، **ابوالعلاء** و ارهمه با اسلام دشمن تر و بدین سختتر  
ابو حیان بود (۱) این هر سه نفر که ابن جوزی از زنادقه‌شمرده است با فلسفه  
سروکار داشتند و علت کفرشان بیشتر همان اتساف با فلسفه بود

### تصوف در عهد غزالی

اساس و ریشه تصوف و ارستگی و زهد و کشف حقایق است . طریق  
سیر و سلوک ، این معنی کم و بیش از قدیمترین زمانهای تاریخی میدان  
همه مذاهب و ادیان وجود داشته است و از اینجهت به آثار تاریخی  
برای ابن مسک روحانی توان بدست داد و به دین و ملت مخصوص رایشوای  
ابن طریقه توان شمرد . تا آنجا که سراغ داریم در هر ملت و هر مذهب  
و کیش یکدسته زهاد و مرتاضین بوده اند که مشرب روحانی آنها با طریقه  
عمومی تفاوت داشته است

اما تصوف در جامعه اسلام خاصه قلمرو ایران رنگ یک نحله  
مذهبی و جنبش فکری بخود گرفته است که در هیچیک از مذاهب عالم نظیر  
ندارد و از اینرو می توان این نهضت دینی و تحول فکری را از مختصات  
دیانت اسلام و پرورش این فکر را از تجلیات روح ایرانی شمرد و کلمه  
صوفی و صوفیه در باره فرقه مخصوص هم بدیانت اسلام اختصاص دارد

(۱) طبقات السامعه ج ۴ ص ۲ و هاجامی نویسد که ابن جوزی بدراوتی که باصوفیه  
داشته این سخن را درباره ابو حیان گفته است چرا که ابو حیان از منکلمان صری  
مشرب بود

تصوف بدانگونه که در اسلام پرورش گرفت انگیزته روح حقیقت پرستی و تحقیق و کنجکاوی در حقایق عرفانی و کمال این قوه و بالتسبیح کمال عرفان و تصوف نمودار پختگی فکر بشر است.

در اینکه لفظ **صوفی** از کجا آمده و آنچه کلمه بکدام معنی مشتق است عقاید مختلف و نقل همه اقوال اینجا بی فائده است.

**قشیری** در رساله خود می نویسد کلمه صوفی درباره فرقه مخصوص جزو اصطلاحاتی است که اشتقاق عربی ندارد (۱) **ابن خلدون** عبارت قشیری را نقل و خود این عقیده را اظهار کرده است که طایفه صوفیه چون یشمینه پوش بودند بدین نام خوانده شدند (۲)

بنظر نگارنده در صورتی که اشتقاق عربی برادر کلمه صوفی بخوانیم مناسب «صوف» بمعنی پشم است بمناسبت یشمینه پوشی این طایفه چنانکه از ابن خلدون نقل شد یا چنانکه **سهمانی** احتمال داده از «نی صوفه» گرفته شده است که خدمتگزاران کعبه بوده اند بواسطه شهادتی که میان جماعت صوفیه دانی صوفه و آل صوفان در رفتار و کردار بوده است (۳)

بعضی نوشته اند که لفظ صوفی از کلمه یونانی **Sophia** بمعنی حکمت و **Sophos** بمعنی حکیم ناشی شده و با کلمات فیلسوف بمعنی دوستار حکمت مرکب از **Phila** سوفیا **Sophia** و همچنین

(۱) ولایشه اهدا لاسم اشتاق من جهة العربیه ولا یقاس والظاهر انه لقبو من قول اشتقاقه من الصوف او من الصوفه (الشفوه ح) معید من جهة القیاس اللغوی . . . وکذاک من اصوف لانهم لم یعضوا نلسه (۲) مقدمه ابن خلدون (۳) اشتقاق از صفا صوفه (اهل صوفه) هر طور که قشیری من گوید هیچکدام بحسب ظاهر درست نیست اما **فرهمخوری** در اساس الدلائل احتمال میدهد که از صوفه آمده باشد و بجای صوفیه شد فاه صوفیه گممه باشد بقب يك فاه و برای تعریف





قدیمترین کتابی که لفظ صوفیه بمعنی فرقه مخصوص زهاد در آن آمده کتاب **البيان والتبيين** تألیف **جاحظ** (۱) و نخستین کسی که بعنوان صوفی مشهور شده **ابوهاشم صوفی** است (۲)

تصوف در قرن دوم مانند دیگر عقاید در آغاز ظهور بسیار ساده و در معنی همان زهدات و تقوی پیشگی بود که در سده اول نیز وجود داشت و صوفی مقابل عامه دنیا پرستان در مورد کسانی که اعراض از دنیا و توجه بعبادت و خدا پرستی کرده بودند گفته میشد - اما بتدریج از سادگی اول بیرون آمد و از یکطرف در تحت قوانین حزبی درآمد و رنگ تحزب و فرقه بندی بخود گرفت و از طرف دیگر با عقاید عرفانی و مسلك اشراقی و رواقی یونان و فلسفه پهلوی ایران و طریقه بودائیان هند در آمیخت و در مذاهب و محل اسلامی بگونه اسرار آمیز درآمد.

بعقیده نگارنده قسمتی از **فلسفه خسروانی** ایرانیان که در ردیف دیگر مسلكهای فلسفه قدیم مقامی بزرگ و پیروان فراوان داشته پس از اسلام بگونه تصوف متجلی گشته و عقاید **حکماء فهلوی** با افکار بزرگان متصوفه که بیشتر ایرانی بوده اند در آمیخته است و این طایفه وارث یادگار قدیم ایران شده اند.

مرداری از عقاید **فهلویون** را در کتب فلسفه مانند مؤلفات شیخ اشراق **شهاب الدین سهروردی** (۳) و **اسفاز ملاصدرا** (۴) می بینم و

(۱) او عن عمر بن بحر بن محبوب معروف به جاحظ تولدش در بصره سال ۱۶۳ و قاتش هجرت سال ۲۵۵ واقع شد. در کتاب مذکور می نویسند الصوفية من التمسك  
(۲) معجمت الاس حامي این ابوهاشم معاصر بوده است با سفیان بوری متوفی ۱۶۱ و ابراهیم بن ادلم متوفی ۱۶۲ (معجمت حامي و شذرات النقب) (۳) یحیی بن حش بن امیرک معروف به شیخ اشراق و شیخ متول مؤلف حکمة الاشراق و تلویحات و معارضات و هیا کل التور و یردان شناخت فارسی و مؤلفات دیگر که در [حاشیه در صفحه ۱۰۰]

سراغ از منبع فلسفه خسروانی گرفته می‌پرسیم بانو جهی که در دوره تمدن اسلامی بنقل کتب و آثار فلسفه یونان و ایران شد و با کوششی که فلاسفه و متکلمان اسلام در نقل اقوال و ضبط عقاید حقیقی عقیده های سخیف از همه فلاسفه داشتند و بارواجی که فلسفه از قرن سوم بعد پیدا کرد و ملل غیر مسلم از زردشتی و مانوی و مسیحی و یهود هم جمعی بتعلیم و تعلم فلسفه می پرداختند و با وجود اینکه حامل علوم در اسلام بیشتر ایرانیان بودند، با اینهمه فلسفه مهم ایرانیان چه شد و پس از اسلام تاسده ششم که شیخ اشراق ظهور کرد و خود را پیرو فلسفه پهلوی و حکمای خسروانی شمرد و طریقه آنها را تازه و استوار کرد این مسلک کجا و عقاید این فرقه در کدام کتاب ثبت بود، روشی که شیخ اشراق اختیار و تجدید کرد پیش از وی پیروانی داشت یا بکلی رشته گسیخته بود، چرا در کتب فلسفه پیش از حکمة الاشراق و تلویحات و مطارحات چندان اثری از عقاید این طایفه نیست درست است که حکمت قدیم ایران قسمتی فلسفه عملی و اخلاق بود و بزرگان فلاسفه سده چهارم و پنجم همچون فارابی و ابن سینا دنبال طریقه علمی ارسطو و مسلک متائی را گرفتند اما عقاید افلاطون و دیمقراطیس و ایدئورو فرفوروس و غیره را هم نقل می‌کردند و در حکمای

[ حاشیه از صفحه دل ]

تاریخ الحکماء شهردوری تفصیل است شده است در ۵۸۷ حکام علمای حلب کشته شد یکنه دیگر هم نام **شیخ شهاب الدین سهروردی** داریم که نامش ابوحنیف عمر بن محمد از عرفای مشهور قرن هفتم بود و در سال ۵۲۹ ولادت و در ۶۴۲ وفات یافت و کتاب **عوارف المعارف** در تصرف از مؤلفات اوست عالما این دو نفر را سکنیگر اشتهار کرده اند (۴) صدر المآلین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف است از صدرا که هم فلاسفه ایران شمرده می‌شود بالبهات بسیار دارد از همه بهتر معروف شرح اصول کافی و تفسیر چند سوره از قرآن است و عاشر در ستر حج و غیره اتفاق در سال ۱۰۵۰ هجری قمری.

فرس نیز عقاید علمی قابل اهمیت و لا اقل در خور نقل بوده است .  
 می گوئید شاید کتبی مخصوص در فلسفه خسروانی همچون آثار  
 مانوی به در دست بوده و بکلی نام و اثر آنها از میان رفته است ، شاید فلسفه  
 ایرانیان دقتی نبوده و از علمای زردشتی و مانوی سینه سینه نقل میشده  
 و این یادگارها تنها شیخ اشراق رسیده و گفتگو از نور و ظلمت و شید  
 شیدان و انوار اسپهبدیه که در کلمات شیخ فراوان دیده میشود از  
 نمونه های فلسفه زردشتی و مانوی است ؛ اینگونه احتمالات تاحدی  
 باور کردنی است اما کاملاً جواب گوی سؤالات مانویست و تنها نظری که  
 راه بجائی میبرد همانست که یادگارهای خسروانی را در مسلك تصوف  
 ایرانی جستجو کنیم و بنیمیم تا چه اندازه از آن آثار بدست می افتد  
 میدانم که تصوف اسلامی در شیعه و سنی از منعی زهد و تقوی یا ولایت و  
 دوستداری آل علی علیهم السلام سرچشمه گرفت و کم کم ترقی و صورت مسلکی  
 قابل توجهی پیدا کرد و دانشمندان بزرگ از این طایفه ظهور کردند و چه  
 بسا که نتیجه اندیشه های عمیق و افکار روشن و حاصل ریاضت و کشف  
 و شهودهای آنها با عقاید حکمای قدیم ایران و هند و یونان مطابقت درآمده  
 و چه بسیار که توافق نظر میان دو کس با دو طایفه شخص را داشته انداخته  
 تا یکی را از دیگری قناس پنداشته است . تنها این عقیده و برای تأیید  
 آن دلائل بسیار داریم که فلسفه های قدیم خاصه طریقه حکمای فرس و  
 هند در سطح فکری تصوف بی اثر نبوده است . بکارنده از مردم فضائل تراش  
 نیست که هر چیز و هر کس را بخواند نآب و خالک کشور خوش نسبت دهد  
 اما در مورد تصوف اسلامی باد لَه فنی و تاریخی عقیده مند است که مهد  
 پرورش این فکر ایران رعالی صحیح و قوام آن روح و فاسقه ایرانی است  
 باری تصوف در قرن دوم سبه ماده بود و در قرن سوم هجری  
 صورت علمی و مسلکی ممتازی را کرد و تعالیمات عرفانی مانند وحدت وجود

وفناء فی اللہ و تقاء باللہ از این قرن بیعد داخل مسائل تصوف گردید  
تا شکل فنی مخصوص با موضوع و مبادی و مسائل در ردیف سایر علوم  
و فنون اسلامی درآمد .

عرفان و عبادت و زهد در آغاز امر چندان از یکدیگر جدا نبودند  
اما بتدریج از هم جدا و عابد و زاهد و صوفی و عارف از حیث مقصود  
و غایت فکر و عمل هر کدام طبقه ای ممتاز گشتند. شیخ الزریس در سبط  
نهم از کتاب اشارات فرماید « المعرض عن متاع الدنیا و طیباتها یخص  
باسم الزاهد و المواطب علی فعل العبادات من الصیام و الصیام و نحوهما یخص  
باسم العابد و المتصرف فکرمه الی قدس الجبروت مستدیماً لشروق نور الحق  
فی سره یخص باسم العارف و قد یترکب بعض هذه مع بعض »  
در قرن سوم جمعی ار دانشمندان ایرانی داخل رشته تصوف و در  
معنی عامل و مؤسس این بنا شدند .

بعض مشاهیر صوفیه که از سران سلسله شمرده می شوند از نیمه  
دوم سده دوم تا اواخر قرن سوم بدین قرارند :

ابو هاشم صوفی که پیش ازین نام بردیم و سفیان ثوری (متوفی  
۱۶۱) و ابو اسحاق ابراهیم بن ادھم بلخی (متوفی ۱۶۲) و  
معروف کرخی که از مؤسسان طریقه و اصلاً ایرانی بود (متوفی ۲۰۰)  
ابو حامد بلخی (متوفی ۲۴۰) ، ابو اسحاق نیشابوری (متوفی ۲۶۵) ،  
علی بن سهل اصفهانی (متوفی ۲۸۰) ، بایزید بسطامی میان سنووات  
۲۶۱ - ۲۶۴ وفات یافت ، شاه شجاع کرمانی (متوفی ۲۷۰) ، جنید  
بغدادی (متوفی ۲۹۳) ، سری سقطی میان سالهای ۲۵۱ - ۲۵۷ در گذشت ،  
امام شافعی (متوفی ۲۰۴) ، مزنی ( امام ابو ابراهیم اسمعیل بن یحیی  
۱۷۵ - ۲۶۴) ، محاسبی ( ابو عبدالله حرث بن سید متوفی ۲۲۳ )

ذواتون مصری تاریخ وفاتش را از ۲۴۵ تا ۲۴۸ نوشته اند، حرملة  
بن یحیی (۱۶۶ - ۲۴۳)

در سده چهارم تصوف در ممالک اسلامی خاصه ایران شیوعی عجیب  
یافت و بزرگان بسیار در این فرقه ظهور و کتایبها تألیف کردند. معروفتر بن  
کتب تصوف که از این دوره باقی مانده عبارت است از قوت القلوب تألیف  
ابوطالب مکی متوفی ۳۸۶ که غزالی در تألیفات خود بدان نظر داشته  
و مکرر از آن نام برده است. دیگر کتاب اللمع در تصوف تألیف ابونصر  
سراج طوسی متوفی ۳۷۸. و این ابونصر استاد طریقت پیر ابوالفضل  
حسن سرخسی روی پیر شیخ ابوسعید ابو الخیر بوده است.

بعض بزرگان دیگر این عصر - ابو محمد مرعش نیشابوری  
متوفی ۳۲۷، ابوالقاسم نصر آبادی متوفی ۳۷۲ استاد و پیر طریقت  
شیخ ابوعبدالرحمن سلمی، ابو محمد جریری پیر طریقت شیخ محمد بن  
عبدالله طبری و ابوالعباس قصاب آملی و احمد بن عبد الکریم  
قصاب آملی و شیخ محمد قصاب آملی. وفات ابو محمد جریری را همان  
سالهای ۳۱۱ - ۳۱۴ نوشته اند. خیر نساج متوفی ۳۲۳ استاد شیلی،  
حسین بن منصور حلاج مقتول ۳۰۹، ابو عبدالله زاهد متوفی ۳۶۹،  
شیلی متوفی ۳۳۴

قرن پنجم یا ششم غزالی دوره ضج و ترقی کاتب تصوف است.  
تشکیلات صوفیه و خاتمه بها و مجلس گفتار مشیخ در این زمان بیش از  
هر دوره رواج و معتویت داشته، و دانشمندان این فرقه در ممالک اسلامی  
خاصه ایران و اندلس، بوطان عرب (خراسان) بسیار بوده اند  
خو جنبه الهیات - عرش - ترقی خود صوفی شرب و در آتش

حامی تصوف بود و با بزرگان این طایفه نشست و خاست میکرد و آنها را بسیار محترم میشمرد. امثال **ابوعلی فارمادی** صوفی را در محضر خویش بر همه علما و فقها مقدم می‌نمودند؛ در مجلس مجتسمان با فقیران هم‌غذا میشد (۱) و نوشته چهار مقاله از جماعت صوفیه بدیگر طبقات یعنی پرداخت (۲) حمایت حواجه نظام‌الملک از این جماعت باعث رونق و اعتبارشان گردید. جدال و کشمکش که متعصبان معتزلی و اشعری و شیعه و سنی و دیگر طوایف را بخود مشغول داشته بود و جماعت صوفیه آنها که در قضایای بی‌طرف و بخود مشغول بودند مجال داد که بفراغت عمل‌کنند. وانگهی یکدسته از مرتاضان این طبقه صاحب کشف و کرامات بودند و مردم بدانها پیگری و بندگی و از کشمکش‌های طاهری گریخته بدان فرقه پناه میبردند. این معنی اختصاص قرن پنجم نداشته بلکه در دوره‌های قبل و بعد نیز اتفاق افتاده است.

جمعی از علما و فقهای قرن پنجم خود مشرب تصوف داشتند و از این جهت مزاحم صوفیه نمی‌شدند؛ سهل است این طایفه را بزرگ می‌داشتند. **شیخ ابواسحق شبرانی** که بزرگترین علمای عصر خود محسوب میشد در سفر پرشکوهی که از طرف خلیفه بغداد بخراسان آمد و علمای بزرگ خراسان در چون **امام الحرمین** محض احترام عشیه اش را بشوش می‌کشیدند، شش اره‌ریک بک نفر صوفی **سهلکی** نام در سلطام احترام گزارد (۳). اجماعاً سده پنجم هجری مهم‌ترین دوره تصوف در ایران است. در نیمه اول این قرن اشخاص بزرگ در این رشته پابرسه ظهور

(۱) ولایت نامه به سبکی ج ۳ ص ۱۴۱ و ص ۳۷

(۲) چهار مقاله حامی صوفی در محضر خود ۴۴۰ هجری

(۳) طایف ائمه ج ۱ - روش، ص ۱۹ - ص ۱۰ - ص ۱۰ - ص ۱۰ - ص ۱۰ - ص ۱۰

در این مقام می‌نویسد

تهادند از قبیل نابغه خراسان **شیخ ابو سعید ابوالخیر** (۳۵۷ - ۴۴۰) (۱) **ویر ابو الفضل حسن** از مشایخ سرخس و پیر صحبت شیخ ابو سعید ابوالخیر. **شیخ ابو عبدالرحمن سلمی** شادوری (متوفی ۴۱۲) مؤلف طبقات الصوفیه و پیر خرقه شیخ ابو سعید. **شیخ ابو الحسن خرقانی** متوفی ۴۲۵. **شیخ ابو علی دقاق** متوفی ۴۰۶. **شیخ ابو علی داستانی** متوفی ۴۰۷. **شیخ ابو عبدالله شیرازی** معروف به **بابا کوهی** متوفی ۴۴۲. **ابو منصور اصفهانی** متوفی ۴۱۸. **حافظ ابو نعیم اصفهانی** مؤلف کتاب معروف «حلیة الاولیاء» در ترجمه احوال رجال صوفیه و زهاد و عباد متوفی ۴۳۰. **ابو علی سیاه** متوفی ۴۲۴. **لقمان سرخسی** از مشایخ سرخس. **شیخ ابو القاسم گرگانی** متوفی ۴۵۰. و در نیمه دوم این قرن امثال **ابو علی فارمدی** متوفی ۴۷۷ که استاد تصوف حجة الاسلام غزالی بود و امام **ابو القاسم قشیری** مؤلف رساله قشیریّه متوفی ۴۶۵ و پیر هروی **خواجه عبدالله انصاری** صاحب **امالی** زبان هروی و کتاب **منزل السائرین در مقامات سیر و سلوک** ۳۹۶ - ۴۸۱ (۲) و

(۱) برای ماخذ ترجمه حال او رجوع شود بهاشبه شاق که درص ۴۸ طبع شده است  
 (۲) شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبد الله بن ابی منصور معروف به پیر هروی خواجه عبدالله انصاری صاحب (امالی) است که زبان هروی جمع کردند. **امالی** جمع املاء باصطلاح قدیم عبارت بوده است از دروس یا مواضع و خطابه ها و مطالبی که استاد از خارج تقریر میکرده و شاگردان می نگاشته اند. غالباً صورت مجلس با تاریخ روز و ماه و سال ضبط شده و منظر استاد رسیده آنچه وی صریحاً اشاره مینماید است روایت میکرده اند. و گناه هر کدام از شاگردان برای خود یاد داشتی جدا گانه داشته است. این قسم و همچنین توصیحات و حواشی بر عبارات و مطالب بزرگان و را نام **تعلیقه** بر میخوانند. از بعضی علمای قدیم آذری بنام امالی در دست است. مانند امالی صدوق و امالی سید مرعشی و امالی شیخ طوسی و غیره. خواجه عبدالله انصاری هم کتاب طبقات الصوفیه ابو عبدالرحمن سلمی را در مجلس وعظ املا کرده بعضی تراجم بر آن افزود. امالی او را زبان هروی جمع کردند و در قرن بهم هجری عبدالرحمن حامی امالی هروی را بر زبان فارسی معمولی نقل کرد و تراجم مشایخ دیگر بر آن افزود و کتاب بحالت اولی را فراهم ساخت



ابو عثمان نیشابوری متوفی ۴۵۷ و ابوبکر نساج طوسی متوفی ۴۸۷ که استاد امام احمد غزالی و شاگرد ابوالقاسم کرکانی بود، و سرآمد همه حجة الاسلام امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) ظهور کردند و تصوف را بدرجته عالی ارتقاء دادند.

در این قرن کتب بسیار فارسی و عربی در تصوف و رجال صوفیه پرداخته شد از قبیل **کشف المحجوب** بفارسی تألیف **ابو الحسن علی بن عثمان غزنوی** و کتاب **طبقات الصوفیه و حلیة الاولیاء و رساله قشیریة** (مؤلف در ۴۳۷) و **امالی هروی و منازل السائرین** که مؤلفان آنها را شناختیم.

غزالی پس از آنکه مراحل مختلف علمی و عملی را طی نمود رسماً مسلک تصوف را اختیار کرد و با مهارت و تبحری که در علوم و فنون متداوله داشت همت بر تشدید مبانی تصوف گماشت و طریقه صوفیه را بواسطه رفتار و گفتار مقبول خویش در انظار بهترین وجه جلوه داد. جای جای در مؤلفات خود از قبیل **احیاء العلوم و روضة الطالبین و المنقذ من الضلال** و غیره و غیره عقاید این طایفه را بطرری که مورد قبول مردم با اوصاف باشد بیان و اساس این مسلک را قوی بنیان کرد و با ادله و شواهد ثابت نمود که تنها راه بجات بشر از گمراهیهای مدهمی طریقه تصوف و باقی همه ضلالت است. تصوف را هم بحال سابق باقی نگذارد و آنرا در تحت انتقاد و تحقیق در آورد و حقایق را برای مردم ساده دل که در زمان او بسیار بودند روشن و آنها را از فریب مستصوفه یعنی صوفی بجاها آراد ساخت. راهنما و اصطلاح پیر طریقت غزالی در آغاز امر **ابو علی فارمدی** بود (۱)

(۱) طبقات الشافعیة سبکی و ضرائق الحقایق .

اما وی بهمان اندازه که از استاد دریافته بود قناعت نکرد و خود در سیر و سلوک کوشش بسیار بکار برد تا جائی که حقایق بر او کاملاً مکشوف شد و یقین پیوست که سرمایه هدایت در این طریقه است و بس (۱) بشرط اینکه مقرون بحقیقت و ارباب و سمعه و مخرفه دور باشد. داخل شدن دانشمندی بزرگ مانند غزالی در مسأله صوفیه و اهتمام علمی و عمای او در استوار ساختن مبانی این طریقه پیداست که چگونه اثرها خواهد بخشید اظم و روشن تر نبایغات و مؤلفات غزالی در عالم تصوف انقلابی عظیم بوجود آورد. و این قرن هم مانند فلسفه از عصر عزالی بعد رنگ دیگر بخود گرفت

باجمله نحل تصوف در قرن اول هجری از تعلیمات اسلامی بنظر افشایی شد و در سده دوم سر برزد و در قرن سوم بدر گرفت و در چهارم شاید ویر شد کرد و در قرن پنجم بدو کامل یافت و شکوفه های فراوان شکفتید و از این دوره بعد عیاره های شیرین داد

در سده ششم اشغال سنائی غزنوی معاصر سلطان سنجر سلجوقی و اهرام شاه غزنوی در گویندگان پارسی و شیخ شهاب الدین بهروردی مؤلف حکمت الاثرانی (۵۰۰ - ۵۰۵) از امام احمد غزالی متوفی ۵۰۰ بر در غزالی معروف و محمد بن محمد بن جوینی متوفی ۵۳۰ که نوشته یافعی است. صوفیه سراسر برده در این درخت شمار میرود. کتب اشهر از انبیا و اولاد است که در این ادب و تصوف

(۲) المقدمه من مدخل

فارسی است در این قرن تألیف شد، و در قرن هفتم رسیده ترین و شیرین ترین مینوه ها یعنی **شیخ فرید الدین عطار نیشابوری** صاحب **منطق الطیر** و **تذکرة الاولیاء** (متوفی ۶۲۷) و **مولانا جلال الدین بلخی** (۶۰۴ - ۶۷۲) صاحب **منوی** از این درخت بار آور ظاهر گشتند. **افصح المتکلمین سعیدی** شیرازی متوفی ۶۹۱ و **شهاب الدین سهروردی** مؤلف **عوارف المعارف** (۵۳۹ - ۶۳۳). و **نجم الدین رازی** معروف به **دایه** متوفی ۶۴۵ مؤلف **مرصاد العباد** و **فخر الدین عراقی** متوفی ۶۸۸ صاحب **لمعات** که جامی بر آن شرحی بنام **اشعة اللمعات** نگاشته است. و **افضل الدین کاشانی** معروف به بابا افضل متوفی ۷۰۷ صاحب تألیفات بسیار فارسی همچون **خردنامه** و **ره انجام نامه**. و **صدر الدین محمد قونوی** متوفی ۶۷۲ (۱) مؤلف **مفتاح الغیب** و **محبی الدین اعرابی** مؤلف **فتوحات مکیه** متوفی ۶۳۸ (۲) و امثال آنها

(۱) صدر الدین محمد بن اسحاق قونوی از مردگان عرفای قرن هفتم هجری و مؤسس طریقه ای خاص در عرفان و تصوف و باجمعی الدین و مولانا معاصر و نوشته بعضی معاصر بود. صدر الدین عراقی (اراهیم بن شهریار حمدانی) کتیب قصوص را در بلاد روم بود او تحصیل کرد. کتاب **مفتاح الغیب** که در طهران باحواشی مرحوم میرزاهاشم طبع شده و **فتوحات الهیه** و **فکوک** و **تفسیر** و **تاریخ** **سورة** **ذیجة** **الکتاب** که در هندوسان بطبع رسیده از مؤلفات همین صدر الدین است. تاریخ وفات و مدت زندگی او را که در حاشی صحت کرده اند. در طبقات شعرائی (امام عبد الوهاب شعرائی) مینویسد و درش در سنه ۶۷۲ قویه اتفاق افتاد و مدت رسدگیش شصت و اندی سال بود (رجوع شود مقدمه **تاریخ** **ذیجة** **طبع** **هندوستن**) - نام این مولانا و خواجہ نصیر الدین طوسی و صدر الدین قونوی همه در یکسال فوت شده اند؛ (۲) مقصود محبی الدین ازبک محمد بن علی بن محمد معروف به اعرابی است که ولادتش را شب دوشنبه ۱۷ رمضان ۶۶۰ و وفاتش را در ۲۲ ربیع الثانی سنه ۶۳۸ صحت کرده اند. بواسطه توافقی در کتب نام و لقب آنها او را محبی الدین ازبک محمد بن عبدالقادر مغربی مبروف به آن می صاحب شرح **الفتوحات** **مکیه** و مدت آن عربی موسسه یاسی رسال ۵۴۳ و مدح ۵۴۳

همگی از بزرگان صوفیه در قرن هفتم بودند.

از قرن هفتم بعد گاهگام شاخه‌ای جوان از این درخت کهن سال سرمبزد و باری پخته یا نمرس میداد. شمس الدین محمد حافظ شیرازی متوفی ۷۹۱ و شاه نعمه‌الله کرمانی در قرن هشتم بهترین میوه‌های دیر رس این درخت بودند. در همین قرن شیخ صفی الدین اردبیلی ۶۵۰ - ۷۳۵ از مریدان شیخ زاهد گیلانی - علاء الدوله سمنانی ۶۵۹ - ۷۳۶. کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح منازل السائرين و فصوص الحکم (متوفی ۷۳۱) و معاصرش عزالدین محمود بن علی کاشانی صاحب کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. شیخ محمود شبستری (متوفی ۷۲۰) صاحب گلشن راز و امثال آنها از عرفای نامدار شمرده میشدند.

سیر تکاملی تصوف در حقیقت بقرن هشتم خاتمه یافت و از این تاریخ بعد رو باحطاط و زوال نهاد و احیاناً اگر کسی پیدا شد که دم از تصوف میزد قسمتی از گفتار پیشینیان را تکرار میکرد تا کار متصوفه و متدعیان بجائی رسید که سخن مولونا راست آمد.

ورنه این راغان دغل افر وختند	بانگ بازاران سپید آموختند
بانگ همدگر بیاموزد قضا	زار همدگر و بیغام سبا
سنگ پرسته رپر سته بدان	تاج شاهان را ز تاج همدان
حرف درویشان و بکنه عارفان	سته انداین بیجایان بر زبان
حرف درویشان بدر دیده سی	تا گمان آید که هست او خود کسی
خرده گیرد در سخن بر اینزید	سنگ دارد از درون او بزید



دیگر ریاضتهای شاقه مانند چله نشستن که بارفتار ظاهری عامه مسلمانان تفاوت دارد. قسمت سوم بگذشته آداب و شعارها و باصطلاح خودشان « آداب امتحسانی » مانند خرقه ، عصا ، رکوع ، میان بند ، رقص ، سماع ، وجد ، تواجد ، و آداب رباط و خانقاه و خرقه و امثال آنها که میان همه طوائف و سلاسل صوفیه یکسان نیست (۱)

اختلاف متشرع با صوفی بیشتر راجع بدو قسمت اخیر است چرا که متشرع بطاهر عبادت قانع است و بعضی ریاضات شاقه را جزو بدعت می‌شمارد. با رقص و سماع و امثال آنها نیز مخالف است. از بعضی صوفیان علاوه بر جهانی که با ظاهر شریعت سازش ندارد پاره ای از شطحیات مانند « انا الحق » و « لیس فی جبهتی سوی الله » سرزده و دستاویز بمخالفان داده است تا همگی صوفیه را بکفر و زندقه متهم ساخته اند

صوفی و متشرع گذشته از اعمال و کردارهای ظاهری در عقاید هم با یکدیگر سخت اختلاف دارند. و این اختلاف از دیر بار میان دو طایفه بر قرار بوده و نسبت بمراتب تعصب مذهبی یا هوی و هوس دنیوی و مقتضیات هر مورد شدت و ضعف یافته است. و گاهی کار بدست عوفا افتاده و جماعتی از صوفیه را کشته و جسد بعضی را سوخته اند. علمای دو فرقه هم کتابها در رد یکدیگر نوشته اند. نمونه ای از اختلافات و سخنان دو طایفه را از کتاب *تبصرة العوام* تالیف سید مرتضی داعی رازی و *کشف المحجوب* و کتاب *الفصل فی الملل و الالهواء و النحل* تالیف ابن حزم ظاهری متوفی ۵۶۰ هـ و *اسرار التوحید* و همچنین از

(۱) برای شرح هنذات استحصانی صوفیه رجوع شود بکتابهای « مصباح الپدایه » و « مفتاح الکتاب » عوارف المعارف سرورردی. کتب المحجوب. التعرف فی التصوف که شرح آن معارفی در هندوستان طبع شده است

آثار و مؤلفات متأخرین از قبیل مرحوم ملا اسمعیل خواجوی و  
مجلسی و آقا باقر بهبهانی و آقا محمد علی کرمانشاهی و حاج محمد  
جعفر کبوتر آهنگی و حاج ملا زین العابدین شیروانی (۱) و غیره  
بدست توان آورد

یکی از مظاهر تصوّف در ایران ارباب فتوت یا جوانمردان  
اند که ظهور و آئین و مسلک آنها خود سرگذشت مفصل و تاریخ دلکشی  
دارد و در کتاب **قابوسنامه** از آثار قرن پنجم هجری (باب ۴۴)  
در باره آئین این طایفه در ردیف سؤقیّه چیزی نگاشته و کتاب  
**فتوت نامه** تالیف «ملا حسین سزواری» معروف به **واعظ کاشفی**  
(متوفی ۹۱۰) راجع باصطلاحات جمعی از این فرقه است (۲)  
ناری این فصل را با ذکر سه نکته پایان میبریم :

**نخست** اینکه اساس تصوّف در شیعه و سنی متفاوت است .  
تصوّف در سنی تنها انگیخته روح زهد و تقشف و عبادت و خدایرستی  
است . اما در شیعه علاوه بر عبادت خدا و کناره گیری از امور دنیا  
چیز دیگر هم در کار است که اساس عمده شمرده می شود . و آن عبارت  
است از **ولایت** و دوستداری اهل بیت و پیروی کامل از ائمه زنده یا  
**ولی عصر** که زمان امر و نهی و تصرف در نفوس بدست اوست . در

---

(۱) برای ترجمه احوال این اشخاص رجوع شود بکتاب «روصات» و «مستدرک  
الوسائل» و «طرائق الحقائق» مرحوم باب الصدر - این اشخاص در باره حق  
یا حلال تصوّف کتابها و رساله ها نوشته اند که همه آنها بطور رسیده است .  
ملا اسمعیل خواجوی (متوفی ۱۱ شعبان ۱۱۷۳) در رد تصوف و اطلاق عقیده وحدت  
وجود رساله ای نگاشته که از حضرت علمی قابل توجه میباشد

(۲) نگارنده در باره تاریخ و عقاید این فرقه و همچنین سایر فرقه وودیه رجوع کشید  
و یادداشتها فراهم ساخته است

طریقت سنی هم **قطب** یا **غوث** و **امام** (۱) هست اما نظری که صوفی شیعه بقطب و امام وقت دارد و او را بتمام معنی صاحب عصر میشمارد غیر از وجهه سنی است که قطب را تنها هادی و راهنمای خویش میدانند. مطالب دیگر هم در این باب هست که شرح آنها را از متون سخنان و بطون عقاید این طوائف باید جستجو کرد. بالجمله تصوف اسلامی از یک نقطه یعنی تعلیمات اسلامی و رفتار بعضی صحابه برخاسته ابتدا بدورشته و کم کم هر رشته ای بسلسله های مختلف تقسیم شده است. این طوائف بمرور ایام در هم آمیخته و بعضی عقاید و آداب یک سلسله در سلسله دیگر رسوخ یافته است، تا جائی که تمیز آنها از هم دشوار بنظر میرسد، تا در بعضی دوره ها می بینیم که صوفی شیعه و سنی در عقاید چندانی با هم تفاوت ندارند. بیان اسباب و علل این معنی از حوصله این دفتر افزونتر است

**دوم** اینکه تربیت نخستین هر کس در رشد و نمو فکری او و صورتی که در مراحل بعد بخود می گیرد کاملاً مؤثر است رنگی که یک مفسر فقیه متشرع در عالم تصوف بخود میگیرد با فیلسوف متفکر یا شاعری که قدم بمرحله تصوف گذارده اند بسیار فرق دارد. غالب آنستکه چون فقیه معتقد صوفی شود زاهدی منزوی از کار درمیآید، نه رندی عالم سوز که همه چیز حتی آداب مذهبی پشت پا برند. این است که بعض صوفیه را می بینیم که بجزئی ترین اعمال شرعی از هندوئیت و مکروهات توجه

(۱) بعض صوفیه مانند محیی الدین گویند **قطب** یا **غوث** در هر دوره بیکه بزرگترین رئیس طائفه است پس از وی از حیث رتبه و مقام دوم **امام** و چهار تن **امام اوقا** دوچهل تن **امام نجباء** و هفتاد تن **امام ابدال** و سیصد تن **امام نقباء** هستند این تقسیم برای تعیین مقام اشخاص در تشکیلات حزبی است



دارند نه آنکه از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد شده خشت زیر سر و بر تارک هفت اختر پای داشته باشند .

**سدیگر** تصوفی که با روح ایرانیان پرورش یافت و امثال مولانا و حافظ در آن ظهور کردند با سایر ملل اسلامی بسی فرق دارد. چیزی که دست رشت ایرانیان از کار در آمد اگر بتوانیم تار و پودش را از هم باز و معلوم کنیم که هر رشته از کدام کارگشاه بیرون آمده و چه دستی در آن اثر کرده است نکته ها و اسرار عجیب که اکنون همه در پرده اند بر ما کشف خواهد شد. متأسفانه هنوز چنانکه باید در این موضوع تحقیق و واریسی نشده و این رشته همچنان سر بگم و نا معلوم باقی مانده است مولوی بکتار از این رشته را بدست میدهد، آنجا که میفرماید:

هر که را در عشق این آئین بود      فوق قهر و لطف و کفر و دین بود

### دعوی پیغمبری در زمان غزالی

**یاقهی** در جزو چهارم **مرآت الجنان** در جزو وقایع سال ۴۹۹ مینویسد در این سال مردی در بهاوند دعوی نبوت کرد. سحر و منقرقه در کار داشت و او را نکشتمند. وقوع این قضیه که شاید نظایر هم داشته نموداری است از اختلافات و دعاوی مذهبی در عهد غزالی یکی از شاگردان غزالی بنام **محمد بن عبدالله بن تومرت** هم ادعای مهدویت کرد که در ضمن شاگردان غزالی وی را یاد خواهیم کرد

### موقعیت غزالی و لقب حجة الاسلام

امام محمد غزالی لقب **حجة الاسلام** داشت. این لقب درباره او از قبیل القاب تعارفی بمعنی بود تا آنکه مانند «ثقة الاسلام» در مورد

کلینی (۱) متوفی ۳۲۹ و « علم الهدی » در مورد سید مرتضی ( متوفی ۴۳۶ ) و « آیه الله » برای علامه حلی ( ۶۴۸ - ۷۲۶ ) بشایستگی و معنی حقیقی استعمال میشد

غزالی در دوره مجادلات مذهبی که سرگذشت آن را باز نمودیم بوجود آمد و در بحران جدال و کشمکش مذاهب و تفرق اهواء مختلفه اشکال یکسفر متکلم بزرگ ظهور نمود. خود مسلمان شافعی و اشعری مذهب یعنی در اصول تابع طریقه اشعری و در فروع پیرو امام شافعی بود. با مخالفان مسلک خویش از سایر طوائف اهل سنت و معتزله و روافض و باطنیه و همچنین حکما و فلاسفه و پیروان مسیح و دیگر ملل عالم مجادله زبانی و قلمی داشت. يك تنه با يك دنیا مخالف می جنگید و بواسطه مهارت فوق العاده که در کار داشت همه جا فتح و فیروزی نصیب او میشد. از باب مذاهب عموماً از پیروی بیان و قلمش زبون و ناچیز میماندند. از این جهت به « حجة الاسلام » ملقب گردید. غزالی کتابها در رد مخالفان تألیف نمود. در مؤلفاتش گاه روی لطایفه ای بخصوص دارد و گاه عده ای از فرق مخالف را مطمح نظر قرار میدهد مثلاً در کتاب **فیصل التفرقة بین الاسلام و الزندقه و مستظھری و حجة الحق** باطنیه پرداخته و در **تهافت الفلاسفه بحکما و فلاسفه** تاخته و در **القول الجمیل فی الرد علی من غیر الانجیل** با عیسویان جنگیده است و در کتاب **الجمام العوام و انتصار و المنقذ من الضلال** و همچنین پاره ای از کتب دیگرش چند رشته مذاهب مختلفه را بباد

(۱) ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی را از محدثین بزرگ شیعه و از مؤلفان کتاب کافی جزو کتب اربعه امامیه است. سه کتاب دیگر عبارت است از **تهذیب و استبصار** تألیف **شیخ طوسی** (محمد بن حسن ۳۸۵ - ۴۶۵) و **من لایحضره الفقیه** تألیف **شیخ صدوق** (محمد بن علی بن بابویه متوفی ۳۸۴)

انتقاد گرفته است ، در **احیاء العلوم** هم به تمام طوایف پرداخته و مخصوصاً  
صوفی نماهای مردم فریب را نکوهش نموده و در **طریقه تصوف** که  
مسلك نهائی اوست انتقاد و تحقیقی بسزا و راه حق را از باطن روشن  
ساخته است تا مردم بگمراهی در دام عوام فریبان نیفتند .

غزالی طوسی ، و هموطن **فردوسی** است . همانطور که فردوسی  
عجم را بنظم پارسی **شاهنامه** زنده ساخت ، غزالی اسلام را بنیروی دلیل  
و برهان و شیوائی خامه و بیان تأیید نمود . کشور ایران را در میان  
ممالک دنیا فردوسی شعر و سخن و غزالی فکر و تحقیق بلند آوازه  
ساختند و از این رهگذر غزالی را همچون فردوسی حقی بزنگ کردن  
این آب و خاک است که اگر مردمش هم سپاسگزاری نکنند روزگار  
فراوشکار نیست

تتبع در روح تاریخ ادبی و سیر معنوی ملل و اقوام و از جمله  
ایرانیان این نکته را بر ما آشکار ساخته است که در يك دوره باغه علمی  
با ادبی ظهور میکنند و افکار و نوشته های او رواج میگیرد و نامدنی پس  
از وی هر قدر علما و دانشمندان یا شعرا و ادبا میآیند بیشتر بر عهد ادبی  
یا فکری او قرار گرفته پیرامن کلمات و آثار وی میگرددند و کلمات او  
را سندا قاطع شمرده احیاناً حرف بحرف در آثار و مؤلفات خویش میآوردند ،  
و گاه صاحب اصلی بعضی مشهور است که احتیاج بنام بردن ندارد .  
از اینجاست که تمیز سرقت و استحصال از نتایج و اقتباس مشکل میشود .  
اینکه در آثار مؤلفان قدیم حتی بر زبان در میخورید بمواردی که یکی  
از دیگری بر داشته و بعضی آرا بدون تأمل بر سرقت یا احترام مؤلف  
بر نوارد حمل میکنند تا اندازه ای حمايت اما در هر موردی صحیح

نیست، چرا که هر گونه تشابه و اقتباس را حمل بر سرقت و توارد بتوان کرد  
 غزالی خود بعض مطالب فلسفه را از شیخ الرئیس ابو علی سینا  
 گرفته و در کتاب **معارج القادسی** مبحث بقاء نفس و سعادت و شقاوت  
 تقریباً عین عبارات کتاب **نجات** را آورده و در بعض مؤلفاتش از **نهضت  
 الاخلاق** تألیف **ابو علی مسکویه** (۱) استفاده کرده است. خواجه  
 نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) عین عبارات فارسی یا ترجمه کلمات عربی  
 غزالی را در **اخلاق ناصری** آورده است. (۲) بعقیده من این اقتباسها را بر نفوذ  
 شیخ در روح فلسفه و تسلّم غزالی در اخلاق و حکمت عملی حمل باید  
 کرد، نه بر سرقت و انتحال! در ادبیات فارسی و عربی برای سرقت و اقتباس  
 نمونه های چند داریم که تفصیل آنها خارج از موضوع میشود.

نفوذ بوانغ علمی و ادبی گاه بجائی میرسد که تا چند قرن هیچکس  
 برای آن ندارد که جز در زمینه افکار و عقاید آنها فکر کند. همچنان  
 میگذرد تا نوبت بظهور نابغه دیگر میرسد و روش سابق بر هم خورده  
 طرزی تازه بوجود میآید، هذت نفوذ ادبی یا فکری هر کس متناسب با  
 اندازه قدرت و نیروی معنوی اوست و هر سخن یا فکر بقدری که چنان  
 و روح دارد بقاء و دوام خواهد داشت و صورت بیجان را چندان دوام  
 و بقائی نیست.

غزالی یکی از بوانغ ایران است که در قرن پنجم ظهور کرد تا  
 چند قرن هر چه علماء و دانشمندان آمدند غالباً راویان آثار او بودند  
 نفوذ علمی و فکری غزالی در آثار و مؤلفات علمای بعد از او بخوبی نمایان

(۱) ابوالی احمد بن محمد مسکویه رازی متوفی ۴۲۱

(۲) نگارنده در تحقیقی که درباره کتاب اخلاق ناصری با تصحیح اصل نسخه بوده  
 شواهد و ادله این مطلب را نیت کرده است

و آشکار است. غزالی با اصطلاح علمای درایت و رجال از مجتهدان رأس ماء (۱) یعنی از آن نوانغ بود که دوره ای را تازه کرده و ظهور وی عصری جدید بوجود آورد. غزالی در نوانغ ایران هم از نظر زندگانی ظاهری و هم در حیات معنوی که بیش از هر چیز باید مورد توجه دقیق قرار گیرد دارای مقام و هویت ممتازی است که نظیرش در تاریخ بشر ندردت اتفاق افتاده است. خوشبختانه آثار علمی و تاریخی بسیار از وی در دست داریم و کمتر تذکره نگاری است که پس از وی آمده و تفصیل یا اختصار چیزی در باره وی ننوشته باشد. وی در ردیف آن طایفه بیست که در مقدمه شرح حالش باین عبارت آغاز کنیم که متأسفانه یا بدبختانه از این نایغه بزرگوار چیزی در دست نمانده است با اینهمه باید چنانکه معرفی شده و در عهده روزگار است که با سیر ارتقائی عقول هویت و مقام حقیقی این مرد را مشخص و معلوم سازد چرا که بزرگترین مشخص مقام و هویت انباء روزگار خود روزگار است جهان را سرشت و خوئی شکفت آوراست. خود عاقل کاری و خود رفع اشتباه میکنند خود میشکرد و خود میپرورد. بک چند همه چشمها را می بندد و بست و بلند را بیکدیگر مشتبه میسازد، دانشمندان بزرگ را بر پای جهال پایمال مینماید سپس خود بر کرسی قضاوت عادلانه می نشیند و هر کس را بجای خویش مینشاند، در این مرحله چشم هر کس را نار میکند تا حقایق را چنانکه هست باز بینند. بعضی نوانغ داریم که هنوز چنانکه باید

(۳) حدیث نوی است بروایت وریفین «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَمُتُ (وَمِنْ رَأْسِ الرَّايَاتِ سَبْعَةٌ) لِيَهْمَ الْأَمَّةَ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْ يُعْتَدُّهَا (وَمِنْ رَوَايَةٍ بَعْدَ دَلِيلِهَا)» و در باره مجتهدان هر مائه گفته‌گوهاست که در کتب روایات صحت ترجمه کاری و در کشکول شیع بهائی صفحه ۲۲۰ چاپ نشر الذیارة ح ۲ تفصیل نقل شده است. و ...  
اقوال غزالی از مجتهدان مائة بعد هجری است.

شناخته نشده اند. غزالی بعقیده ما جزو همین طبقه است. با وجود تراجم و کتب و رسائل که در باره وی نوشته اند هنوز وی را درست نشناخته و مقام او را در ردیف دانشمندان گیتی بجا نیاورده اند.

نگارنده در شناختن و شناساندن وی هر گاه قصوری کرده باشد پیش از این عذر خواسته است که بحر را در کوزه جای توان داد و اقدام بنکاشتن این نامه از آن بابت است که

آب دریا را اگر نتوان کشید هم نقد تشنگی شاید چشید

من خود در باره بزرگان علم و ادب معتقدم که تا حد امکان آثار و تشخیص مقام معنوی آنها بیش از سرگذشت حیات و ممات اهمیت یابد داد از این بابت هر چه مناسب مینمود در فصول گذشته یاد آور شدم چون سنت معمول ترجمه نگاران را هم اردست نباید داد بر این شیوه میر شرحی مینویسم متأسفانه شتاب زدگی که در تالیف و طبع این غزالی نامه با وجود مواقع بسیار پیش آمده است که بایک دست تالیف و بایک دست نمونه های مطامه تصحیح میشود در امجال نمیدهد که همه یادداشت‌هایی خود را مرتب ساخته آنچه از هر جا گرد کرده ام اینجا بنویسم. از این جهت برؤس مسائل که در نظر نگارنده قابل ذکر و اعتماد است آن هم با رعایت اختصار قناعت میکنم

خانواده و نام و نسب و تحصیلات غزالی

حجة الاسلام امام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد بن

محمد بن احمد (۱) طوسی غزالی. امام محمد غزالی برادر امام احمد

غزالی از خانواده ایرانی مردم طابران (۲) طوس در سال ۴۵۰ (۳)

(۱) صاحب روایات الحدیث **طاوس احمد طوسی** مصط کرده است و در مآخذی

که بدست نگارنده بود جای دیگر این عنوان را ندیدم.

(۲) طابران و بوقان در شهر مهم طوس بوده اند

(۳) نوشته بعضی در ۴۵۱ متوآد شد (صوسی)

هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی در طبران اواخر عهد **طغرل** سلجوقی متولد شد. پدرش محمد بن محمد مردی درویش صالح و متعهد و بی بهره از خط و سواد بود. بافندگی پیشه و به حضور در مجالس وعظ و خدمت علماء و فقهاء و عابدان و کهبندان میل فراوانی داشت. از دستریج خویش زوری حلال بدست میآورد و روزگاری میگراشت، در حدود سال ۴۶۵ (۲) بمرد ویکی اردوستان صوفی مشربش را که **ابوحامد احمد بن محمد راذکانی** (۱) نام داشت وصی خود قرار داد و مردم ربکی تا چیز و پسران خود محمد و احمد را بدو سپرد و تربیت آنها را بدو سفارش کرد. راذکانی خود مردی فقیر و گوشه نشین بود پیاس دوستی و مشرب صفائی که با پدر عزالی داشت در تعهد وی همت گماشت و در پرورش این درویشم دقیقه ای فرو نگذاشت. تا خود می توانست و از ترک چیری باقی مانده بود کفایت راذکانی هر دو برادر کرد. آنگاه که خط و سواد و مسائل دینی و مقدمات علوم ادبی و مذهبی را خوب یاد گرفته بودند و دیگر از عهده معارج بر نمی آمد آنها را بمدارس طلاب راهنمایی نمود، باشد که اروپینه طلب چیری بگیرند و تحصیل خود را ادامه دهند. عزالی بی اداره با هوش و تند ذهن بود. در کودکی نزد احمد راذکانی علوم دینی و ادبی را فرا گرفت. سپس به جرجان برد **امام ابونصر اسماعیلی** رفت و خدمت او تعلیمه نوشت. دو باره بوطن خود طوس برگشت و مدت سه سال در طوس بمطالعه و تکرار

(۱) طبقات السامیه نام او را در جزو طبقه ای که بیان سنوات ۴۰۰-۵۰۰ هجری شده اند ذکر و **راذکان** را مطلقاً معمول صحیح قدیم بدال معجمه یعنی نقطه دار اردکانه می خوانند معطکرده است. امروز بدال بی نقطه گفته و نوشته میشود و این املا هم بقاعده معروف دال و دال صحیح است.

دروس پرداخت . امام اسعد میهنی (۱) از وی روایت کند که چون از جرجان به طوس برمیگشتم در راه مرا قطعی افتاد و هر چه داشتم در دامن بردند . بالتماس و سوگندنان در پی دزدان افتادم که هر چه بردید بحال کردم ، تو بره ای دارم مثنی کاغذ در آن است بکار شما نیاید آنرا بمن باز دهید . چون بسیار لابه کردم بزور کت در دامن را دل بر حال من سوخت گفت در توره چیست که این مایه بدو دل بسته ای . گفتم تعلیقه هاست که يك چند از خامان دور شده و نموشش و آموختن آنها رنج فراوان دیده ام . گفت چه گوئی که درس آموخته و دانش آموخته ام و حال آنکه چون ما کاغذ پارها آر تو بگرفتم بی دانش ماندی این چه دانش بود که دزدان از تو توانستند گرفتن ایس بفرمود تا توره بدو باز دادند . غزالی گوید این سخن از پیشوای دزدان گوئی هدایت خداوندی بود که از زبان وی بر من کارگر شد . از آن پس جهد کردم تا هر چیز را چنان آمورم که از من نتواند برود . بطوس برگشتم سه سال رنج بردم تا آنچه تعلیقه نوشته بودم از بر کردم (۲)

ناری غزالی دوباره از طوس بعزم تحصیل مسافرت کرد و به بیشاپور که مرکز علمای خراسان بود رفت و نزد معروفترین علمای آن شهر امام الحرمین ابوالمعالی جوینی ، عاشق سرشار و کوشش فراوان تحصیل پرداخت و فنون جدل و خلاف و کلام و مقدمات فلسفه را بخوبی بیاموخت چنانکه در میان چند صد تن شاگردان ابوالمعالی که همگی از علماء و فضایی آن دوره بودند بر همه تقدم یافت و امام الحرمین بداشتن

(۱) ابوالفتح اسعد بن محمد بن ابی نصر میهنی از علمای فقه و خلاف بود و در همدان سال ۵۲۰ هجرت یافست .

(۲) این حکایت را خواجه اعطاء الملک هم از غزالی نقل کرده است طبقات الشافعیه



چنین شاگردی بخود میسازید و بنوشته بعضی در باطن بر او رشک میبرد  
 همدرسان غزالی در محضر ابوالمعالی بسیار بودند، نام بعضی از  
 آنها مانند **کیای هراسی** و **ابوالمظفر خوافی** را پیش از این یاد کردیم  
 هنوز بیش از بیست و هشت سال از سن غزالی نگذشته بود که  
 در علوم و فنون متداوله زمان خویش، ادبیات و فقه و اصول و حدیث و  
 درایت و کلام و جدل و حلاف و غیره استاد بمعنی حقیقی گردید و در  
 نیشابور دست بکار تألیف و تصنیف برد و همچنان ملازم استاد بود تا سال  
 ۴۷۸ که امام الحرمین در گذشت. پس از رحلت استادش از نیشابور  
 رحلت کرد و در **عسکر** یا **عسکر نزدیک نیشابور** بخدمت وزیر نامی  
**خواجه نظام الملک طوسی** (متوفی ۴۸۵) که محضرش پیوسته بوجود  
 علماء و فضیله عهد آراسته بود پیوست. در این موقع چنانکه گفتیم  
 غزالی بیست و هشت سال داشت و در علوم و فنون متداوله سرآمد اقران بود  
 نظام الملک آواره فضل و دانش غزالی را شنیده بود و از اینرو مقدم  
 او را گرامی داشت، غزالی در محضر او با علماء و فقها مناظره و بر آنها غلبه  
 کرد چنانکه همگی بمقام فضیلتش معترف شدند و روز بروز بر مقام تقرب  
 غزالی در پیشگاه خواجه وزیر و پادشاه وقت **سلطان ملکشاه سلجوقی**  
 (متوفی ۴۸۵) برافزود و برنده بر همه علماء و دانشمندان بر تری یافت  
 و پس از هفت سال از مهاجرت نیشابور منصب تدریس **نظامیه بغداد** که  
 نالایترین مناصب علمی آن دوره بود بدو محوّل گردید. آنها اینک غزالی  
 در فاصله هفت سال میان مهاجرت از نیشابور و تدریس نظامیه بغداد چه  
 میکرده و در چه حال میریسته است عنقریب گفتگو خواهیم کرد.

غزالی آنگاه که وارد مرحله سی و پنجم از زندگی او شده بود در

ماده‌ی القمه و بنوشته‌ی یافعی جمادی الاولی سال ۴۸۴ هـ بر کرسی تدریس نظامیه بغداد نشست. مدت چهار سال در بغداد تدریس و خطابه و وعظ و مناظره و تالیف و تصنیف اشتغال داشت. علما و فضلاء بسیار از محضرش استفاده میکردند و حدود سیصد تن از طلاب فاضل بحلقه‌ی درسش مینشستند روزی روزی بر عزت و حرمتش افزوده می‌شد چندانکه آواره‌ی شهرتش همه جا رسید و حائرها الاثر بن مقام علمی و منصب روحانی و دارای بزرگترین رتبه‌ی عزت و جلال گردید. حدود سه سال از آن مدت که در بغداد مشغول وعظ و تدریس بود خود بمطالعه‌ی کتب فلسفه سرگرم و از رموز و دقائق این علم هم کاملاً آگاه شد.

آخرین دوره‌ی این قسمت از زندگی‌های عراقی بسال ۴۸۸ خاتمه یافت. در این موقع حدود ۳۹ سال از عمر او گذشته بود.

### تحول روحانی غزالی

عراقی از ۳۹ سالگی سعد وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی‌های شد که نگلی با قسمت سابقش تبااین داشت. تحولی در روح او پدید آمد که همه چیز او را عوض کرد و غزالی بوطهوری موجود آمد.

پس از آنکه در علم و شهرت و جاه و مقام دیباوی بحد اعلی رسید بکمرته از هر چیز و هر کس صرف نظر نمود، بعلم و جاه و اعتبارات دیبوی پشت پا زد و در جرگه‌ی آزادگان درآمد. در بیانی قدم نهاد که «او که هر حارشان کشف پائی دارد»

همه‌ی جندل و قبیل و قول و سکوت و حال و کشمکش با همتاد دو مات بر آتش و سرنگاری و بوجیه تربیت اهل جهان عمده گردید. چه بود و چه شد عراقی بکنیز عالم متکلم فقیه بود و بکثرت صوفی وارسته دل آگاه از کار درآمد

آنچه از حقایق عرفان و معنویات نصیب عزالی بود در این دوره از زندگانی عاید او گردید. در نخستین منازل که وی میدید بود همقدمش فراوان بود اما در این سفر بی پایان بجز آتش شوق همدم و همزمان و غیر از عشق و آه عالمسوز توشه راهی نداشت. تنها يك نفر از رفقای درسی او بنام **ابوالقاسم حاکمی** از بغداد با او سفر کرد که همسفر معنوی او بود.

آنان که بوی وارستگی و آزادی بمشاهشان رسیده و در کشمکش آزادی و بند تعلقات افتاده اند خوب میدانند که گذشتن از جاه و مال و علاقه‌های دنیوی چقدر دشوار است.

لَا يَعْرِفُ الشُّوقُ الْإِمْنَ بِكَائِدُهُ وَلَا الصَّبَابَةُ الْإِمْنَ بِعَانِيهَا

مرگ حقیقی جز گسیختن بند تعلقات چیست و آن جوانمرد کیست که از سر يك مو علاقه نگذرد و «موتوا قبل ان تموتوا» را کار بسته نگوید، چون رهن زندگی پابندگی است»<sup>۱</sup>

از جاه و مال و علاقه زن و فرزند گذشتن آسان است. اما از قید علوم و دانشهای صوری که با يك عمر رنج و رحمت بدست آمده و از هر چهر فریبنده تر است کاری آسان نیست. اینست که عزالی خود آنجا که تجارب شهوات را شرح میدهد این مرحله را مشکلاتی از همه باز مینماید و گوید در قدم اول از جاه و مال گذشتم اما قیود علم و تدریس که ظاهر فریبنده داشت مرا سخت تر رحمت انداخت.

عزالی از سر همه تعلقات نگذشت و در پی تحقیق برآمد

در سال ۴۸۸ گرفتار کشمکش و جدایی و تعمیر خودش تجارب شهوات گردید، شك و تردید و تزلزل خاطریش که مالزم با روحهای کنجکاو

است هر چه سخت تر بدو دست داد. از يك طرف پای بند اعتبارات و قيود دنیای بود و از طرف دیگر منادی حقیقش در باطن آوازه رحلت در میداد. علوم و معارف متداوله را برای کشف حقایق کافی نمیدانست بلکه آنها را حجاب حقیقت میدید. خود در باطن متحیر و سرگردان و ترازوئی که حق و باطل را با آن میسنجید سنگ شده بود. در این حال نمیتوانست بر خلاف وجدان خویش با ارباب مذاهب بچنگد و در رد آنها کتبات بنویسد. هیچکس در این واقعه او را محرم راز و از درد پنهانیش آگاه نبود. و نیز شاید که از بیم غوغا و تغلب فقها و زمامداران متعصب باظهار آنچه در دل داشت جرأت نمیکرد. زیرا که بیشتر مردم آن زمان از هر طبقه سنی مذهب و دشمن سخت روافض و باطنیه و معتزله و فلاسفه بودند. و عراقی بیش از این حالت بررگترین حامی و پشتیبان آنها بود.

حدود شش ماه که آغازش ماه رجب ۴۸۸ هجری بود (۱) در کشمکش درونی بسر برد تا درگیر و دار اندیشه و تشویش خیال واضطراب افکار سخت بیمار شد. هر کس در باره او چیزی می گفتند «بی حذر از درد پنهانی او» یکی دیوانه اش میخواند، یکی سودا زده اش می نامید.

(۱) مشهور مطابق سعه چاپی (المقدم من الصلوات) این است که مدت اضطراب ابتکار عراقی قریب ششماه و آغاز این مدت ماه رجب و مسافرتش از بغداد در ذی القعدة ۴۸۸ بود. اما این مدت ارسع است و تجاوز می کند. ممکن است نه ذی القعدة را آغاز مسافرت بگرددیم به انجام بیماری شویش، بنابر این مسافرت ندارد که بیمارش ششماه صور کشیده و در ذی القعدة از بغداد رور شده است. در يك مسعنه خطی از (المقدم) محتلف مشهور «او با رجب سته سال و نه من و از بغداد» آخرها رجب الحج صیغه کرده است. صفة السعیه (ح ۴ ص ۱۰۴) خروج عراقی را بحرم حج از بغداد در ماه ذی الحجة ۴۸۸ نوشته است. در این واردماه ششم شده است. اما سرور شدن از بغداد بحرم حج زده ذی الحجة نامد مدافعت ممکن بوده است بانه (۲)

یکی بدلسوری و تأسف بر اینکه چنین عالم بی نظیری از کار افتاده و  
گوهری یکتا ضایع شده است آه و ناله میکرد. برای بهبودی او انواع  
معالجات بکار می‌بستند و هیچ تدبیری سودمند نمی‌افتاد

از قضا سرکنگین صفرافزود روغن اسدام خشکی مینمود

غزالی در ماه ذی القعدة ۴۸۸ بترك همه چیز گفته از بغداد بیرون  
رفت و در این موقع حدود سی و نه سال داشت. از این تاریخ بیعده دوره  
تازه‌ای در زندگانی غزالی شروع میشود که بکل ناهفت قسمت از  
زندگانی او شش متباین است و باید مدت زندگانی غزالی را از سال ۴۵۰  
که ولادت اوست تا پایان حیاتش (۵۰۵) بچند دوره بخش کرد

### غزالی از سال ۴۵۰ تا ۴۷۸

بخشی از این مدت عهد کودکی و بی‌خبری و دوره یتیمی و بی  
پدری غزالی است که آرام‌ترین و هموارترین دوره‌های زندگانی او  
بوده است

پس از طی دوران کودکی مشغول تحصیل شد و نزد **احمد رازگانی**  
و **ابونصر اسماعیلی جرجانی** و **ابوالمعالی جوینی** و دیگر مشایخ و  
استادان آن زمان در طوس و جرجان و نیشابور تحصیل کرد، و قسمت  
عمده تحصیلاتش در نیشابور خدمت امام الحرمین ابوالمعالی انجام گرفت  
و ملازم خدمت آن استاد بود تا سال ۴۷۸ که ابوالمعالی فوت شد و غزالی  
از نیشابور مهاجرت نمود و بدرگاه خواجه نظام‌الملک پیوست.

### غزالی از سال ۴۷۸ تا ۴۸۴

این همان هفت سال است که پیش وعده دادیم در این باره گفتگو

کنیم. اتفاقاً کسانی که ترجمهٔ جان غزالی را نوشته اند کمتر متعرض این بخش از زندگی وی شده اند.

بطوریکه از روی مکاتیب و منشآت فارسی غزالی (۱) و سایر مؤلفاتش تصریح یا با اشاره و تلویح درمیآید غزالی پس از آنکه از بیشاپور مهاجرت کرد مدت هفت سال در بلاد ایران سر میبرد و در این مدت مشغول تکمیل اطلاعات و تألیف و تصنیف و شست و حاست با اهل دانش و فضل بود و دقیقه‌ای از افاده و استفاده غفلت نداشت و تقریباً دوازدهمندی در دستگاه سلطان ملکشاه سلجوقی و خواجه نظام الملک (وفات هر دو در سال ۴۸۵ اتفاق افتاد) در نهایت عزت و حرمت می‌ریست و چند بار کارهای بزرگ مانند رسالت میان پادشاه سلجوقی و خلیفهٔ وقت مخصوص گشت و از طرف پادشاه و خلیفه در اصفهان و بغداد اقبالها دید؛ کتاب **مفصل الخلاف** را تصریح خودش در **المنقذ من الضلال** در همدان نوشت در مکتوسی که عزالی در بنجاده و سه سالگی یعنی در سال ۵۰۳ بعضی احتمالات به سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) و مطابق بعضی روایات به سلطان سنجر سلجوقی (متوفی ۵۵۲) نوشته و عدد نفرین خدمت را خواسته است خدمت و نعمت خود را در دربار ملکشاه شرح

---

(۱) مکاتیب فارسی امام محمد عزالی را یکی از بزرگان مصلاهی قدیم جمع کرده و آنرا **کتاب فضائل الانام من رسائل حجة الاسلام** نامیده است مشتمل بر بیست و یک باب این ترتیب: نامه‌ها ساوک و سلاطین - نامه‌ها موردا - نامه‌ها نامرا و ارکان دولت - نامه‌ها بفقها و ائمهٔ دین - نامه‌های متفرقه و مواعظ و نصایح - سعی کرده از این کتاب که تاریخ صحیحاً الحاقی آنرا ۱۱۶۵ هجری است متعلق به حضرت استاد علامه فیلسوف سید زید برادر طاهر تمکابی دامت افاضاته نامات در دست نگارنده است - دوست داشتم آذوق سعید نبی هم رحمتی کشیده چند مکتوب فارسی عزالی را از روی کتب معتبره فراهم ساخته اند که مورد استفاده بوده قرار گرفت و نسخ صحیح نامه‌ها که آقای نبی جمع کرده اند در کتاب مذکور موجود است

میدهد، چون این مکتوب نمونه بارزی از منشآت غزالی و حاوی نکاتی  
چند در زندگانی اوست همه آنرا عیناً نقل میکنیم:

### نامه غزالی به پادشاه سلجوقی

بسم الله الرحمن الرحيم ایزد تعالی ملك اسلام را از مملکت  
دیبا برخوردار کناد و در آخرت پادشاهی دهد که پادشاهی روی زمین  
در وی حقیر و ناچیز گردد، که کار پادشاهی آخرت دارد که مملکت روی  
زمین از مشرق تا مغرب بیش بست و عمر آدمی در دیبا صد سال بیش  
بود در اغلب احوال، و جمله روی زمین بست با پادشاهی که ایزد تعالی  
در آخرت بدهد کلوخی است و همه ولایت های روی زمین و نعمت های  
آن گردد و غبار بر آن کلوخ است، پس کلوخی و گردد و غبار کلوخی را  
چه قیمت باشد و صد سال را از میان آرند و پادشاهی جاوید چه  
قدر که بدان شاد باید بود. همت مانند دار چنانکه اقبال و دولت و سست  
مانند است و از خدای تعالی جز پادشاهی جاویدان قناعت نکن، و این  
بر همه جهانبیان دشوار است و در ملك مشرق آسان که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم میفرماید که بگردد عدل از سلطنت عادل فاضلتر از  
عبادت شصت سال است، چون ایرد سجانه تعالی ترا آن سر و آلت ساد  
که آنچه دیگری شصت سال نتواند کرد تو بیکروز بحای آری چه اقبال  
و دولت ریاده تر از این، و حال دیبا چنانکه هست بدان تما در چشم تو  
مختصو گردد، که بررگان چنین گفته اند که اگر دیبا کوره زرین بودی  
که سمندی و عقی کوره سمانی که نمادی عاقل کوزه سفالین دافی در  
کوره زرین فانی اختیار کردی، و کیف که دیبا کوره سمانی دانی ست و  
آخرت کوره زرین دافی، عاقل چگونه بود کسی که دیبا را بر حرمت

اختیار کند، این مثل نیک فهم گنجد و بیندیشد و همیشه پیش چشم می دارد. و امروز رحمتی رسیده است که عدل يك ساعت برابر عبادت صد سال است. در مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده اند و غله بسرما و بی آبی خراب شده و تباه گشته و درخت های صدساله از اصل خشک شده و روستائیان را چیزی نمانده مگر پوستینی و مشت عیال گرسنه و درهنه. اگر رضا دهد که از پشت ایشان پوستین باز کنند تا زمستان برهنه با فرزندان در تنوری روند رضا مده که پوستشان برکنند و اگر ادایشان چیزی خواهد همگنان بگریزند و در میان کوهها هلاک شوند، این پوست بار کردن باشد.

بدانکه این داعی پنجاه و سه سال عمر گذاشته، چهل سال در دریای علوم غواصی کرد تا بجائی رسید که سخن از انداره فهم بیشتر اهل روزگار درگذشت.

و بیست سال در ایام سلطان شهید روزگار گذرایید (۱). و اروی باصفهان و بغداد اقبالها دید و چند بار میدان سلطان و امیرالمؤمنین رسول بود در کارهای بزرگ. و در علوم دین نزدیک بهفتاد کتاب تصنیف کرد پس دنیا را چنانکه بود بدید، جملگی بدبخت. و مدتی در بیت المقدس و مکه مقام کرد و بر سر مشهد ابراهیم خلیل صلوات الله علیه عهد کرد که پیش هیچ سلطان برود و مال سلطان بگیرد و مناظره و تعصب نکند و اکنون دوازده سال است تا بدین عهد وفا کرد. و امیرالمؤمنین و دیگر سلاطین او را معذور داشتند. اکنون شنیدم که از مجلس عالی اشارتی رفته است بحاصر آمدن فرغان را بمشهد رضا علیه السلام (۲)

(۱) یعنی از ۴۶۵ تا ۴۸۵ که دوره پادشاهی ملکشاه سلجوقی است، در يك سعه

« و هفت سال در خدمت سلطان شهید روزگار گذرایید »

(۲) امام رضا علیه السلام، خ



آمدم و نگاهداشت عهد خلیل را بلشکر گاه نیامدم . و بر سر این مشهد  
 میگویم **که** ای فرزند رسول شفیع باش تا ایزد تعالی ملک اسلام را در  
 مملکت دنیا از درجه یدران خویش بگذراند و در مملکت آخرت بمرتبه  
 سلیمان علیه السلام رساند که هم ملک بود و هم پیغمبر . و توفیقش ده تا  
 حرمت عهد خلیل علیه السلام را نگاهدارد و دل کسی را که روی از  
 خلق بگردانید و بخدا عز شانه روی آورد بشولیده نکند . و چنین دانستم که  
 این نزدیک مجلس عالی پسندیده تر و مقبولتر خواهد بود از آمدن بشخص  
 و کالبد . که کار رسمی بی فائده است و این کاریست که روی در حق تعالی  
 دارد . اگر چنین پسندیده است فرحنا ، و اگر بخلاف این است در  
 عهده عهد شکستن باشم که فرمان سلطان باصطرار لازم بود . فرمان را  
 ضرورت منقاد باشم . حق تعالی بر زبان و دل آن عزیزان را باد **که**  
 فردا در قیامت از آن خجل نباشد و امروز اسلام را از آن ضعف و  
 شکستگی پیدا بشود و السلام .

### غزالی از سال ۴۸۴ تا ۴۸۸

غزالی در دربار ملکشاه و وزیر دانشمند نوارش حواجه نظام الملک  
 تقریبی سزا و مقامش در پیشگاه آن حواجه بررگ بر همه علم و فقها  
 تقدّم داشت . در سال ۴۸۸ بدرخواست حواجه وزیر منصب تدریس  
**نظامیه بغداد** را عهده دار گشت و در همین سال بر کرسی تدریس نشست  
 مدت تدریس و اقامتش در نظامیه بغداد حدود چهار سال اردی القعدة  
 ۴۸۴ تا ذی القعدة ۴۸۸ طویل کشید (۱) . حدود سه سال از این مدت را علاوه  
 بر انجام وظایف تدریس خود بمطالعه کتب فلسفه و عور رسی در عقاید

(۱) یعنی آغاز تدریس غزالی را همانی الاوی ۴۸۴ و سگی مهاجرت از بغداد را  
 ذی القعدة ۴۸۸ نوشته ام (مرآة الجن و حدیث الشیخیه)

حکما و فلاسفه و کنجکاوی در حقایق مذاهب و آئین های مختلف  
اشتغال داشت -

شب و روز در تحقیق کوشش میکرد تا نکته عقاید فلاسفه و ارباب  
مذاهب آگاهی و احاطه کامل یافت -

چنانکه پیش گفتیم از ماه رجب ۴۸۸ انقلاب احوال درغزالی  
دیدگشت - و اضطراب اندیشه و ناآرامی خیالی بدو دست داد که بتروک  
همه مناصب و مقامات ظاهری و مهاجرت از بغداد انجامید و در اواخر  
همین سال از بغداد سفر کرد -

### مدارس نظامیه

خواجه نظام الملک مهین دستور نامدار ایران توجهی خاص بنشر  
علوم و معارف داشت - و سایل آسایش دانشمندان و اهل علم و معرفت  
را از هر گز نه فراهم میساخت - شب و روز در این راه می کوشید که  
اهل دانش و عرفان در رفاه و آسایش تعلیم و هدایت مردم یدارند -  
در بنای مدارس و خانقاهها همتی بسزا داشت - در شهرهای بزرگ  
اسلامی همچون اصفهان و بشاربور و بلخ و هرات و بصره و بغداد و غیره  
بیمارستانها و خانقاهها و مدارس بنام **نظامیه** بنیاد کرد و برای هر کدام  
موقوفات و اموال و دجائر فراوان تخصیص داد - جوانان پس از طی  
مقدمات تحصیل یکی از مدارس نظامیه میرفتند و بیشتر همانجا منزل  
گرفته از عوائد اوقاف محومی گذران میکردند و عالی ترین درجات علوم  
و فنون آن زمان را برداشته در بزرگ و بزرگواران می گرفتند - دانشگاههای بزرگ  
دینا تقلید گونه ای از جامع اهرر و مدارس نظامیه است که در کشورهای  
اسلامی بنیاد شده بود -

امور اداری مدرسه مستقیماً بدست دولت وقت یا متولیان بود که از طرف دولت معین می شدند - هر مدرسه کتابخانه‌ای (خزانة الکتب) و کتابداری (خازن دارالکتب) داشت - کتابداران هم از میان علما و ادبای بررگ انتخاب میشدند -

مقام مدرس استاد (پروفسور Professeur) از همه مقامات بالاتر بود و مستقیماً از طرف دربار پادشاهی نامزد میشد - هر مدرسی يك یا چند تن نایب بنام معین داشت (Répétiteur) برخی هم واعظ بودند (Maitre de Cufereuce) که در اوقات معین بوظیفه تبلیغ اشتغال داشتند جمعی بسیار از علما و ادبای ایران از همین نظامیه ها بیرون آمدند و از موقوفات آنها وظیفه حوار بودند - **انوری ایوردی و ظهیر قاریابی** دو شاعر معروف فارسی باصح<sup>۱</sup> اقوال در مدرسه نظامیه نیشابور تحصیل کردند - **رشیدالدین وطواط** شاعر و نویسنده معروف دربار اتسز خوارزمشاه از تحصیل کردگان نظامیه بلخ بود - اصبیح المتکلمین **سعدی شیرازی** متوفی ۶۹۱ یا ۶۹۴ در نظامیه وظیفه وادار داشت - مدرسان و شاگردان این مدارس بویژه نظامیه بغداد با اداره ایست که شماره نامها و ترجمه حال بررگان آنها را کتابی جداگانه توان پرداخت حواجه نظام الملک بر خلاف ملکشاه که مذهب حنفی داشت (۱) خود شافعی مذهب بود و از علمای مذهب شافعی بیحد نگاهداری و مدرسان بزرگرا از میان همین علما انتخاب میکردند - نظامیه بغداد و باقرت احتمالات

---

(۱) سلطان ملکشاه در امتحان مدرسه ساگرد در محله کرای، چون خواست که بوسند که در این مدرسه کدام طایفه باشند از سلطان پرسیدند گفت اگر چه من حنفی مذهب اما این چیز از برای خدای ساخته ام قومی را مخصوص کردن و ضایع ذی را محروم داشتن وجهی ندارد و نویسد که اصحاب هر دو اسم در این مدرسه است - **عالی السّاوی** - چون سلطان مذهب امامان را حنفی داشت خواست که امامان را به پیش از امام شافعی بوسند خواجه نگذاشت (بدرست است)

سایر نظامیه ها را نیز اختصاص بفرقه شافعیّه داده بود.

### نظامیه اصفهان و خانواده خجندی

نظامیه اصفهان بمناسبت مدرس معروفش **صدرالدین خجندی**

بنام **صدریه شهرت یافت (۱)** و نوشته **ماقروخی (۲)** مؤلف کتاب

**محاسن اصفهان** ده هزار دینار از ضیاع و عقار موقوفه داشت.

خواجه نظام الملك منصب تدریس این نظامیه را بخانواده خجندی

که رؤسای شافعیّه اصفهان بودند اختصاص داد.

بعض اعیان علمای این خانواده در نظامیه بغداد هم منصب تدریس

یا نظارت اوقاف داشتند.

۱ - **ابوبکر محمد بن ثابت بن حسن بن علی خجندی** متوفی ۴۸۳

مؤلف کتاب **روضه المناظر و زواهر الدرر** از ائمه علماء و فقهاء و

رئیس ررگ شافعیّه اصفهان بود. از طرف خواجه نظام الملك مدرس

نظامیه اصفهان شد. فصلاً از اطراف و اکناف در ای درك محضرش بنظامیه

اصفهان رحمت برمی بستند و جماعتی از علما و فقهای آن زمان شاگردان

وی بودند. **ابو عبدالله بن ابو سعد** از مردمی متوفی ۵۲۵ در نظامیه

اصفهان برد **ابوبکر خجندی** تحصیل کرد. **ابو علی اصفهانی حسن بن**

**سلمان بن عبدالله بن فتی نهر وانی** که هم در ۵۲۵ وفات یافت بزار

شاگردان نظامیه اصفهان بود و يك چند در نظامیه بغداد تدریس کرد (۳)

(۱) العراضه در تاریخ سنه ۴۸۳

(۲) مقبول من سعد بن حسین ماقروخی اصفهانی از علمای سنه پنجم هجری.

(۳) ضقات السافیه ج ۴ ص ۲۱۰ - یعنی در ج ۳ ص ۱۵۶ نام پدر این حسن

را (سلیمان) صفا کرده است و می نویسد و قیماً (ای می سنة اربع و تسعین و اربعمائه)

توفی الامام الحجری الثعوی صاحب التصانیف سلمان بن عبدالله بن العی التهر وانی. صنف

کتاب القانون فی الة عشر مجتدات و کتاب فی التفسیر و تخریح اهل اصفهان و مدرس

و به انجمن فی النظامیه

۳- **ابو سعد احمد بن محمد بن ثابت بن حسن بن علی خجندی**  
سر ابوبکر خجندی مذکور است ، نزد پدرش تحصیل و در نظامیه تدریس  
کرد روز شنبه غره شعبان ۵۳۱ در اصفهان در گذشت .

۳- **صدرالدین ابوبکر محمد بن عبداللطیف بن محمد بن ثابت**  
**خجندی** رئیس شافعیّه اصفهان و مقرب دربار سلطان و حلیفه  
وقت بود . سفری از اصفهان بغداد رفت و منصب تدریس نظامیه بغداد  
بدو محوّل گردید . در سفری که از بغداد با اصفهان می آمد در راه میان  
ممدان و کرخ شب سلامت خفت و نامداد فجأة در گذشته بود ۲۲ شوال  
۵۵۲ . این اثیر گوید در وفات او فتنه عظیمی در اصفهان بر پا گشت که  
خالقی گشته شد .

۴- **ابو القاسم صدرالدین عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف**  
**بن محمد بن ثابت خجندی** از فقهها و ادبا و شعرای این خانواده بود .  
و گذش رجب ۵۳۵ و فاتش جمادی الاولی ۵۸۰ واقع شد .

۵ - **محمد بن عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف بن محمد**  
**بن ثابت خجندی** نواده ابوبکر خجندی هم از رؤسای شافعیّه و از بررگان  
رجال زمان خود بود . بکچند در اوقاف نظامیه بغداد نظارت داشت (۱)  
نظامیه نیشابور

تدریس نظامیه نیشابور از طرف حواجه نظام الملک به **امام الحرمین**  
**ابوالعالی جوینی** متوفی ۴۷۸ که استاد غزالی و مردگترین علمای

(۱) صاحب طبقات الشافعیّه ص ۸۰ ح ۴ در مورد این شخص دچار اشتباه شده یا نسخه  
مقلوب است . در ص ۲۶۱ می گوید عبداللطیف بن محمد بن عبداللطیف در سن ۵۸۰  
فوت شد ، و اینجا میسوسد محمد بن عبداللطیف بن محمد بن عبد اللطیف بن زردت  
پدرش در سال ۵۸۸ بغداد فوت روه ش در ۱۲۲ هجری قمری . سر بغداد بعد از  
فوت پدرش در سال ۵۸۸ با و ه اش در ۵۷۲ هجری قمری در آمد .

شافعیّه نیشابور بود تفویض شد. و بعضی شاگردانش مانند **ابو نصر**  
**عبد الرحمن بن ابوبکر احمد سراج** ( تولد ۴۴۴ و فوت ۵۱۸ ) و  
**ابوالحسن کیهراسی** مدرس غزالی متوفی ۵۰۴ از معیدان درس  
استاد بودند

### نظامیّه بغداد

نظامیّه بغداد معروفترین و بزرگترین نظامیّه هاست که **خواجه**  
**نظام الملک** بنیاد کرد. آغاز بنای آن ماه ذی الحجّه سال ۴۵۷ بود.  
پس از دو سال عمارت مدرسه پایان رسید و روز شنبه ۱۰ ذی القعدة  
۴۵۹ رسماً افتتاح یافت (۱). برای آئین گشایش مدرسه جمعی از وجوه  
علما و اعیان رجال را دعوت کرده بودند معتمد **خواجه** در بنای مدرسه  
**ابو سعید احمد بن محمد نیشابوری صوفی** بود (۲). **شیخ ابو**  
**منصور بن یوسف** از طرف **نظام الملک** تولیت امور مدرسه را داشت.  
بنوشته **رحله ابن جبیر** که در سال ۵۸۱ نظامیّه را دیده است **خواجه**  
۲۰۰ هزار دینار خرج بنای این مدرسه کرد و هر سال پانزده هزار دینار  
در نفقه شاگردان صرف میشد و شش هزار شاگرد داشت که علوم فقه و  
تفسیر و حدیث و ادب و غیره فرا می گرفتند و شاگردان بی بصاعت خرج  
تحصیل هم داده میشد (۳). **حارن دارالکتب** بنص وقف نامه نظامی هر ماه  
۵۵ دینار مشاخره داشت (۴) حقوق سایر اصناف را در این قیاس ناید کرد

(۱) ابن خنکان .

(۲) **تذکره السلف** ص ۲۷۰

(۳) نگارنده نسخه این کتاب را در دست داشتم و این قسمت را از مقاله دوست  
داشیده آقای سعید نفیسی نقل کردم که در **مآثر نظامیّه بغداد** نگاشته و در مجله  
تسمیه و تربیت درج کرده اند .

(۴) **تذکره السلف** در ضمن احوال **سید نصیر الدین بن مهدی** ص ۳۳۴ چاپ طهران .

تولیت این مدرسه با اعتقاد و احفاد خواجه نظام‌الملک بود. در سال ۶۳۷ امیر سلیمان بن نظام‌الملک از احفاد خواجه تولیت نظامیه بغداد داشت و هموست که نوشته ابن الفوطی (۱) در مجلس ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی (۲) بوجد و حال افتاد و جامه ها خرقة کرد و

(۱) کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن فوطی متوفی ۷۲۴. برای ترجمه حالتش رجوع شود بمقدمه تألیف مهش بام «الحوادث العامه والتعارف النافعة فی المائة السابعة» چاپ بغداد.

(۲) جمعی از خانواده ابن جوزی جزو مشاهیر علماء و وعاظ اسلامند که درست در باره آنها تحقیق شده است. چون در این رساله که غزالی نامه اش امیده‌ایم شناختن آنها بامنتدیم ترجمه حال شش تن از مشاهیر این خانواده با حال میرداریم

۱ - جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بن جوزی، او را ابن جوزی بررگ باید گفت. از فقهای بزرگ حنبلی مذهب و مشهورترین علماء و مورخان و وعاظ این خانواده در قرن ششم هجری بود. تألیفات بسیار داشت از جمله دو کتاب مهم در تاریخ بام المنتظم فی تاریخ الامم و شذور العقود فی تاریخ العهود. عبارت معروفی که دارای صحت محتمل آصدین است و در اختلاف شده و سنی در باره مفاصله علی و ابوبکر گفته شد «انصاهما من کات استه تحته» از همین ابن جوزی است که حکایت او را هر دو خرقة قبول و این جواب را هر کدام موافق عقیده خود تفسیر کردند. بآتش تقریب میان سالهای ۵۰۸-۵۱۰ و وفاتش شب جمعه ۱۲ رمضان ۵۹۸ در بغداد اتفاق افتاد.

۲ - محیی‌الدین ابو محمد یوسف بن عبدالرحمن بن جوزی پسر ابن جوزی بررگ محنتس بغداد و مدرس مستصربه برای درقه حنبلی بود. در دستگدا مستصر عئاسی مقام و مرتبی عالی داشت و برسانت برد سلطین و ملوک وقت رفت و آمد میکرد. بولدش شب شنبه ذی القعدة ۵۸۰ بود و در واقعه هجوم مغول بغداد در محرم ۶۵۶ کشته شد

۳ - شرف‌الدین عبداللله

۴ - قاج‌الدین عبدالکریم دوبرادر محیی‌الدین مذکور بود که باوی در هجوم اتار در بغداد کشته شد.

۵ - جمال‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن یوسف بن جوزی پسر محیی‌الدین و نوه ابن جوزی بررگ بود. در ۶۴۱ هجری بدرس که آرتاب از طرف خلیفه در کار سعادت مصر براه بود. بدرس حنبلی ۵ در دوره محتصربه شده. اما در ۵۸۵ هجری بدرس محیی‌الدین بر مصر مراجعت کرد و خود

همهٔ نیکوکاران خود را آزاد ساخت و تمام اموال خویش را بفقرا بخشید یا وقف فرمود (۱) کتابدار مدرسه در آغاز تأسیس ادیب معروف **ابوزکریا خطیب تبریزی** بود که بکچند هم منصب تدریس داشت و در سال ۵۰۲ در گذشت (۲).

### عطا ملک جوینی متوفی ۶۸۱ (۳) در ایام حکومت بغداد در

بر کرسی تدریس نشست . جمال‌الدین در سال ۶۴۵ مدرس حنبلی ما در مستنصریه بود و با پدر و هموهایش در واقعهٔ غله تاتار کشته شد (سنه ۶۵۶) . این ابوالفرج بن حوری نیز ماسد حدیثش از بواعث و غایب و مجلس گوین بود و در مجلسش حالها میرفت . اتفاقاً نام و کتبه و لقب او با حدیث ابن حوری بر رکع موافق است و از این جهت جمعی ناشناخته افتادند . گویا اینکه **شیخ سعدی** در گلستان میفرماید « چند آنکه مرا شیخ اجل ابوالفرح بن حوری بترک سماع می گفت » الح مراد همین ابن حوری باشد به ابن حوری بزرگ که تاریخش با ایام تحصیل و اقامت سعدی در بغداد درست نمی آید .

۶ - **شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزغلی** معروف به **سبط ابن جوینی** از علمای و مورخین سدهٔ هفتم هجری است . تاریخ مرزگی در ۴۰ مجلد موسوم به **مرآة الزمان** تألیف کرد که ابن خلکان این نسخه را مصححاً مؤلف دیده است . پنج بن از اعیان ابن خانواده که پیش گنجه همگی حنبلی مذهب بودند اما سبط ابن حوری مذهب جمعی داشت . تولدش سال ۵۸۲ و فاتهش شب سه شه ۲۱ ذی الحجه ۶۵۴ در دمشق واقع شد . فرغلی آزاد شدهٔ وزیر **عون الدین بن هییره** بود و حافظ ابن حوری دختر بدو داد و شمس الدین مد سکور از آن دختر پدید آمد و از این روای ابن حوری مسوم گشت . برای تفسیر احوال ابن خانواده رجوع شود به ابن خلکان ، **الحوادث الحدمه** ، **جمعی** ، **دول الاسلام دهی** ، **کامل ابن ابیر** .

(۲) **الحوادث العامه** ص ۱۲۴

(۳) گویند چون از ساختن بضمیمه نزع شد خازنی دار الکسب شیخ ابو زکریای خطیب تبریزی داد ( **تاریخ** ص ۲۷۰ )

(۴) برای ترجمهٔ احوال و تحقیق در خانوادهٔ جوینی رجوع شود به مقدمهٔ محققانه بر جهانگشای جوینی بحامه سر آمد اهل تحقیق علامه جریر آخامیر را محمد خان و عبد الوهاب قزوینی متعاضداً الله بدوام افاضانه .



ضمن اصلاحات و آبادی های دیگرش بمدرسه نظامیه نیز توجهی سزا کرد. و در سال ۶۷۰ حرقی در بازار نظامیه اتفاق افتاد که همه باران سوخت و اموال فراوان از میان رفت و مردم بسیار هلاک شدند. و عطا ملک از حاصل اوقاف مدرسه تجدید عمارت فرمود (۱).

در سال ۶۷۱ شرف الدین هارون بن شمس الدین صاحب دیوان

جوینی تدریس نظامیه نشست و عمویش عطا ملک و تمام مدرّسان و علما و فقها و درباریان حاضر شدند (۲). بالجمله خانواده جوینی ویژه عطا ملک که حاکم بغداد بود معلوم و معارف توجه داشتند و از مدرسه نظامیه بخوبی نگاهداری کردند.

در قرن هشتم هم که رحاله معروف ابن بطوطه بغداد آمده (ماه رجب ۷۲۷) از نظامیه تعریف کرده و گوید در اینیه مهم دیسا ضرب المثل است. (۳)

نظامیه بغداد بزرگترین مدارس و دارالعلمهای اسلامی بود که سرمشق مؤسسات علمی اسلام و دانشگاههای بزرگ دنیا گردید. در قرن ششم هجری یکنفر **خواجه نظام الملك** وزیر دیگر که وزیر خوارزمشاه بود تقلید خواجه بزرگ مدرسه نظامیه خوارزم و جامع مرو را بنا کرد. این خواجه نظام الملك با خواجه بزرگ در چند جهت شهادت داشت. هر دو وزیر و هر دو در مذهب شافعی متعصب و در نشر دانش و فضیلت حریص بودند. اما «بین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف». خواجه نظام الملك دوم هم بدست ملاحدّه اسماعیلیه در جمادی الاخره سنه ۵۹۶ کشته شد. (۴)

(۱) العوادث الجامعة ص ۳۷۱ (۲) العوادث الجامعة ص ۲۷۱

(۳) رحله ابن بطوطه ۱۰۸ ج ۲ چاپ اروید (۴) ضقت السامیه ج ۴

در قرن هشتم هجری چند مدرسه در بغداد و سایر بلاد اسلامی به تقلید نظامیه بنیاد شد مانند **بشیریّه** و **عصمتیه** (۱) و از همه مهمتر **مدرسه مستنصریه** (۲) از بنا های **المستنصر بالله عباسی** متوفی

(۱) **مدرسه بشیریّه** روز پنج شنبه ۱۳ جمادی الاخره ۶۵۳ در بغداد بسک مستنصریه افتتاح شد. بانی این مدرسه یکی از کبیرگان امّ ولد مستنصر بود و ارحله مدرسش **سراج الدین** است **مدرسه عصمتیه** از بنا های **روحه علاء الدین** صاحب دیوان در بغداد سال ۶۷۱ عمارتش بنیان رسید و رسماً افتتاح یافت و وقت بر چهار فرقه شده بود. **قاضی عزالدین ابوالعزیز مدرس شافعیّه** و **عفیف الدین ربیع بن محمد مدرس حنبلیّه** و **شرف الدین داود مدرس حنبلیّه** و **محمد الدین مدرس مالکیّه** و **شهاب الدین علی بن عبداللّه** ناظر اوقاف بودند (الجوادی الحامه) (۲) **مدرسه مستنصریه** در همان محله نظامیه سال ۶۲۵ بنیاد شد و سای آن شش هفت سال طول کشید و عمارتش در جمادی الاخره ۶۳۱ اتمام یافت هزار هزار دیوار موفوّهات و در بعض سالها هزار دیوار عایدات داشت اموال بسیار در این کار خرج شد. مباشر ساختمان **مدرسه استاد الدار مؤید الدین ابوطالب محمد بن علقمی** بود روز دو شنبه ۱۵ جمادی الاخره وزیر **نصیر الدین ابوالا زهر بن ناقد** (ولادت شوال ۵۷۱ و هات شب جمعه ۶ ربیع الاول ۶۴۳) **مدرسه آمد و مؤید الدین بن علقمی** و برادرش **علم الدین ابو جعفر** در صحت وزیر بودند. عتبه اوسید و دعا بانی کرد و مؤید الدین و برادرش و حاجش **عبد الله بن جمهور** خلعت شایسته داد و همچنین معماران و نمایان و صنعتگران و فرآشان و هر کسی که در سای مدرسه کار کرده بودند بحسب مرتبه خلعت داد. در همین روز کتی را که برای کتابخانه مدرسه اختصاص یافته بود یکصد و شصت حقال آوردند و کتابها الغ بر هشتاد هزار مجلد بود. شیخ **عبد العزیز و پسرش صیام الدین احمد** حادری را بر کتبه گماشتند تا فهرستی ترتیب دادند و کتابها را بحسب موضوعات علوم مرتب ساختند که پیندا کردن هر کتابی آسان بود روز پانزدهم رجب ۶۳۱ وزیر آمد و در مدرسه بگشود و امرا و حجاب و تمام طبقات علما و اعیان و ملوک و اشراف و حفاظت از امر این بخار حاضر بودند خلیفه پشت پیغمبر در بالا خانه ایستاده و حاضر اعمال بود

تشکیلات مدرسه با آداب مخصوصی سمع حاضران رسید و خطابه ها ایراد شد و شعرا در مدح مستنصر و مستنصریه فصیحانه عرا گفتند از جمله **موفق الدین قاسم بن ابی الحدید مدائنی** قصیده ای به مطلع دیل گفت > ما ملک الملک العظیم المبحر

۶۴۰ بود. این مدرسه در رجب ۶۳۹ با شکوه و آبهة بسیار افتتاح

فی الارض قبل ایالة المستنصر « سپس ساطی شاهانه بکشیدند و انواع شیرینی ها خوردند و خلعتها دادند. مستنصریه همچون نظامیه اختصاص شافعی داشت بلکه منعلق بهر چهار مذهب اهل سنت بود. شخصی پارسی گوی در مدح این مدرسه گفته است :

بیست چون بغداد شهری در همه روی زمین از چون مستنصریه در همه بلاد بیست چار حد آن مور چهار مذهب روشن است حتما حائلی که مثلش در دوو معتاد بیست تشکیلات و شعب دروس مستنصریه عارت بود از اینکه هر فرقه از چهار مذهب را ایوان و استادی جدا گانه و دستگامی مخصوص بود. مدرعان نالیاس رسمی سپاه ربرقته چوبی کوچکی بر کرسی می نشستند و هر یک را دو معبد از چپ و راست قرار می گرفتند و هر چه اسناد اهلاء میکرد معبدان تکرار می نمودند. مهترین شعه ها شعه فقه بود که ۲۴۸ نفر از هر فرقه ۶۲ شاگرد موظف داشت. شعه دار الحدیث یک نفر استاد عالی الاسناد، دوس قاری و ۱۰ نفر محصل داشت و روز های شمه و دوشمه و پنجشنبه علم حدیث خوانده میشد. در شعه طب یک نفر استاد بزرگ بود که معالجه بیماران طلاب هم میکرد و ۱۰ نفر محصل رسمی داشت که حال مخصوص هم بود که در صقه ساعت می نشست. در شعه ریاضی علم حساب و فرائض خوانده میشد. و همچنین نحو و ادبیات هر کدام شعه ای خاص و اسنادی جدا گانه داشت. هر فرقه ای یک نفر واعظ داشتند که در اوقات معین مجلس وعظ و خطابه دایر میکرد. مدرسه حتمی مخصوص طلاب داشت. یهاروی مدرسه خانه ای برای نگهداری ایام بود که یوسه ۳۰ نفر اطفال یتیم آنجا تحصیل میکردند. تمام محصلین و اساتدان و دیگر طقات هر کدام بحسب مرتبه از اوقاف مدرسه و ضیعه و راتنه

کافی داشتند. در همین سال ۶۳۱ قاضی **ابو انجیب عبدالر حمن بن قاضی یحیی** ناظری برای اوقاف مدرسه معین بود و **عبد الله بن ثامر** را مشرف و **ابو منصور فاضل بن محمد** را کتاب و **عبدل بن ابو البندر** را حارن قرار داد. نخستین مدرسان که روز افتتاح مدرسه معرفی شدند عبارت بودند از **محمد بن الدین ابو عبد الله محمد بن محمد بن محیی بن فضلان شافعی** ( متوفی شوال ۶۳۱ ) مدرس شافعیه. و **رشید الدین ابو حفص عمر بن محمد فرغانی** حنبلی مدرس حنبلیه متوفی ۶۳۲ **ابو الحسن علی مغربی مائکی** ارت مدرس مائکیه سده. و **جمال الدین ابوالفروج عبد الر حمن بن یونس** بن **ابو یونس** در ۶۳۱ بیات از طرف مدرس **محمد بن یونس** بن **یحیی بن جونی** مدرس

یافت . بر خلاف نظامیه که اختصاص بفرقه شافعی مذهب داشت این مدرسه متعلق بمذاهب چهارگانه اهل سنت بود .

پس از تأسیس مستنصریه که بانی و حامی آن خلیفه وزمامداران

---

حنلیه گردید و در ۶۴۵ خود مدرّس رسمی بود . در ماه رمضان ۶۳۱ معینی الدین از مصر آمد و خود برکرمی تدریس شست . پس از وفات **ابن فضلان بجای او ابوالمعالی عبدالرحمن بن مقبل واسطی** تدریس شافعیه آمد و در سال ۶۳۳ معرول شد .

در سال ۶۳۵ **قاضی عبدالرحمن بن لمغانی** مدرّس حنبله شد بجای **ابن انصاری** که ۲۱ ماه تدریس کرد و سهاة معاودت بوطش استعفا داد . در سال ۶۴۵ مدرّس حنبلی **جمال الدین ابن جوزی** و مدرّس شافعی **شهاب الدین زنجانی** و مالکی **سراج الدین عبدالله** و حنفی و **قاضی عبدالرحمن** بودند . و وزیر آنها را خواست که از مؤلفات خودشان چیزی نگویند و کتب مشایخ بزرگ را تدریس کنند . هر کدام جوابی دادند و عاقبت بهین امر ملزم شدند .

از جمله وقایع حنبلی ما **شیخ جلال الدین عبدالجبار** بود که در سال ۶۸۱ فوت شد . و در همین سال یکی از فقهای مدرسه از بالا شاه بصحن افتاد و در گذشت . و در همین سال نیز **جمال الدین ابن ابار** نحوی مدرّس نحو مستنصریه در گذشت و از او **استاد رشید الدین رازی** رسید . از جمله معبدان این مدرسه **قاضی نظام الدین بند فیجی** است که در ۶۷۷ وفات نمود . از جمله مدرّسان طن **ابن قیس نصرانی** است که مؤلف **تعارف الشاف** گوید « در آنوقت که این صبیف ساکن مستنصریه بود تدریس طب ابن قیس نصرانی داشت اما او بعایت پیر و ضعیف بود و **شرف الدین طیب** سیات او از حاجت عربی میآمد و برصقة ساعت مدرسه کفالی میکرد » .

در سال ۶۶۸ **عطا ملک جوینی** تعمیراتی در مستنصریه کرد و سای تاره ای فرمود مباشرت **حمید الدین خراسانی** . در سال ۶۹۶ سلطان غاراجان مدرسه و کتابخانه را « دید کرد » و همین اوقات **ابن الفوطی** کتابدار مدرسه بود . در سال ۷۲۷ **ابن بطوطه** این مدرسه را دیده و از وضع تدریسش شرحی نگاشته است برای ماخذ آنچه راجع مستنصریه نوشته ام رجوع شود به **الحوادث العامه** . رحله ابن بطوطه « دول الاسلام ذهبی » یا **یامی** « ابن خلکان » **تعارف الشاف** که بتصحیح و مقدمه فاضل مقدم آقای عباس اقبال آشتیانی طبع شده است

دولت وقت بودید کم کم از رونق نظامیه کاسته شد و بتدریج در ایام  
حکمرانی مغول و بحران غلبه تاتار اینگونه آثار از کشور های اسلامی  
رخت بر بست و یادگارهای علمی و ادبی بکُل محو و نابود گردید (۱)

## مدرّسان نظامیه بغداد از آغاز گشایش ۴۵۹

### تا دوره تدریس غزالی ۴۸۴ — ۴۸۸

مقصود خواجه نظام الملک این بود که ابو اسحق شیرازی  
بزرگترین علمای شافعیّه آن زمان را روز گشایش مدرسه بر تدریس  
بنشانند . اما ابو اسحق قبول نکرد و ناگزیر ابو نصرین صباغ را نخستین  
روز تدریس نشانند و او اولین مدرّس نظامیه بغداد گردید .

بعضی نوشته اند که ابو منصور بن یوسف کارپرداز مدرسه چون  
دید که در روز افتتاح رسمی ابو اسحق حاضر شد این صباغ را دعوت و  
بمدرّسی تعریف کرد . سپس خواجه نظام الملک عمید ابو سعید را گماشت  
تا ابو اسحق را بقبول این منصب راضی گردانید . بهر حال این صباغ  
مدّت بیست روز ارد هم ذی القعدة ۴۵۹ تا غزوة ذی الحجّه ۴۵۹ تدریس  
اشتغال داشت . در این مدّت هر طور بود ابو اسحق را راضی کردند تا  
در حواست خواجه را بپذیرفت و روز غزوة ذی الحجّه ۴۵۹ بر کرسی  
تدریس بنشست . ابو اسحق از سال ۴۵۹ تا پایان حیاتش سنه ۴۷۶  
یعنی حدود هفده سال مدرّس نظامیه بغداد بود .

(۱) آخرین اثر باقی مانده از نظامیه بغداد ایوانی بود که با کمک بین الملل در  
سال ۱۴۳۵ قمری باقی بود و خلیل پاشای عثمانی خبّان را باز کرد و ایوان در حیات  
اعناد و ریحه عالی را شیعه ها بمحل معروف (تخته) منتقل کردند . نقل از مقاله سودمند  
فاصل از حمید آقای سعید نفیسی در مجله تعلیم و تربیت .

چون ابو اسحق درگذشت شیخ ابو سعید متولی (۱) جانشین وی گردید و بیست روز تدریس کرد و معزول شد. پس از عزل ابو سعید متولی دو باره ابن صباغ را آوردند. وی تا سال ۴۷۷ تدریس کرد و در این سال معزول شد و بجای او مجدداً ابو سعید متولی منصب تدریس یافت. ابو سعید تا گناه و فاشش ۱۸ شوال ۴۷۸ در این مقام متمکن بود.

در سال ۴۷۹ شیخ ابو القاسم دیوسی مدرس نظامیه شد و روز یکشنبه غره جمادی الآخره این سال شروع تدریس کرد و تا سال وفاتش ۴۸۲ بدین منصب سرافراز بود.

چون ابو القاسم دیوسی وفات یافت حسین بن علی طبری مؤلف کتاب عده در شرح ابانۀ فورانی که از شاگردان ابو اسحق شیرازی بود بتدریس نظامیه برقرار گشت. وی چندی باستقلال مدرس بود و سپس با ابو محمد فامی شیرازی شرکت یافت باین ترتیب که هر کدام یکروز تدریس میکردند.

حسین طبری و ابو محمد فامی همچنان علی البدل مدرس نظامیه

(۱) برخی اشتباه ابو سعید متولی نوشته اند. این معنی را در ترجمه حالش اشاء الله تحقیق خواهیم کرد. موشته ابن خلکان و یاقی چون ابو اسحق شیرازی و هت کرد مؤید الملک بن نظام الملک که حامی ابو سعید متولی بود وی را بدین شرح گردانید. چون خسر نظام الملک رسید این کار را پسندید و گفت لازم بود که بحارام شیخ ابو اسحق یکسال مدرسه را تعطیل کرده باشد پس ابو سعید را معزول و بجایش ابن صباغ را برقرار ساخت. ابن صباغ و ابو سعید متولی بر سر مقام تدریس با یکدیگر رقابت داشتند و هر کدام بضع خویش برصده طرف ششوات میدوشتند. سگی و اس خلکان هر دو نوشته اند که چون مار دوم ابن صباغ معزول شد باصعهان رفت و هر قدر تشنگ کرد مفید بعداد و نغصه و اندوه این کار بهار شد و در همان سال که معزول شده بود درگذشت (۴۷۷) و بپس هدا اول فادوره کسرت فی الاسلام.

دو دند تا سال ۴۸۴ که نوبت به امام محمد غزالی رسید. غزالی در ماه ذی القعدة و بنوشته یافعی جمادی الاولی سنه ۴۸۴ در کرسی تدریس نظامیه نشست و تا سال ۴۸۸ در این مقام پا بر جای بود. در این سال بترک همه مناسبت و مقامات دنیاوی گفت و در ماه ذی القعدة و بنوشته سبکی ذی الحجّه ۴۸۸ از بغداد بیرون رفت و بقول جمعی از مورخان برادرش امام احمد غزالی را (متوفی ۵۲۰) جانشین خویش ساخت. حسین بن علی طبری پس از غزالی مجدداً مدرس نظامیه شد و در سال ۴۹۵ وفات یافت.

پس رشته تدریس نظامیه بغداد از آغاز تأسیس تا عهد غزالی بدین سان پیوسته میشود:

ابن صباغ، ابواسحاق شیرازی، ابوسعد متوئی، ابن صباغ، ابوسعد متوئی، ابوالقاسم دئوسی، حسین بن علی طبری و ابومحمد فامی. امام غزالی (۱)

(۱) جمعی از مدرّسان نظامیه بغداد پس از غزالی و بعضی وعاط و شاگردان مشهور این مدرسه عبارتند از:

امام احمد غزالی متوفی ۵۲۰. حسین بن علی طبری متوفی ۴۹۵.  
 ابوزکریا یحیی بن علی خطیب تبریزی متوفی ۵۰۳ که محبتش در کما مدار مدرسه بود. ابوالحسن کیا علی بن محمد طبری متوفی ۵۰۴. ابوبکر محمد بن احمد بن حسین بن عمر شاشی صاحب السطهری متوفی ۵۰۷.  
 وی پس از وفات کیای هراسی در ۵۰۴ مدرّس شد. ابوالحسن علی بن محمد استرآبادی متوفی ۵۱۶. ابوسعید میهنی متوفی ۵۱۷. ابن برهان فقیه (ابوالفتح احمد بن علی متوفی ۵۲۰). ابوالحسن اصفهانی حسن بن سلمان متوفی ۵۲۵ ارشادگردان نظامیه اصفهان و مدرس نظامیه بغداد بود. ابونصر عبدالرحیم بن امام ابوالقاسم قشیری متوفی ۵۱۴ واعظ معروف نظامیه بود. ابوبکر خجندی متوفی ۵۵۲. ابوالنجیب سهروردی عبدالقاهر بن عدنان متوفی ۵۶۳ در سال ۵۴۵ مدرّس و در ۵۴۷ مرول شد. مبارکشین مبارک شریح شریح (در زمانیه در صده مد)

## مسافرت و ریاضت ده ساله غزالی از ۴۸۸ تا ۴۹۸

غزالی از سال ۴۸۸ که آغاز انقلاب و تحوّل روحانی اوست وارد مرحله تازه ای از زندگی گشت که نکل از دوره سابقش ممتاز بود و

بغداد متوفی ۵۸۵ ، ابو الخیر احمد بن اسمعیل طالقانی متوفی ۵۹۰ ،  
ابو القاسم محمود بن مبارک واسطی متوفی ۵۹۲ ، عماد کاتب اصفهانی  
ابو عبدالله محمد بن محمد متوفی ۵۹۷ از تحصیل کردگان نظامیه بغداد بود ، ابن  
دهان نحوی متوفی ۶۱۲ مدرس نحو آن مدرسه بود ، چند بار تفسیر مذهب داده  
بصحت حسنی بود و حنفی شد و سپس برای تدریس نظامیه شامی گردید و شاعری  
در باره او گشت : *وَمَا أَحْرَبَ دِينَ السُّعْيِ تَدْيِئًا وَكَلَمًا نَهْوِي أَلَدِي مِثْلَ حَاصِلِ*  
**ابو عبد الله محمد بن یحیی بن فضلان** متوفی ۶۳۱ بصت مدرس و ناظر  
اوقاف نظامیه بغداد بود و سپس مدرس برفقه شامی در مستعصریه شد ، **نجم الدین**  
**ابو محمد عبد الله** در آخر خلافت مستعصم عباسی ( سال ۶۴۰ ) تدریس  
نظامیه گماشته شد **قاضی عزالدین ابو العز محمد بن جعفر بصری** متوفی ۶۷۲  
پس از واقعه بغداد در ۶۵۶ مدرس نظامیه شد ، **شمس الدین محمد بن حکیم**  
**گیتی یا گشی** متوفی ۶۹۴ ناخواسته صبر الدین طوسی آشنائی و مکانه داشت ، در  
سال ۶۶۵ زمان حکومت صاحب دیوان تدریس نظامیه برقرار گشت ، **شرف الدین**  
**هرون بن شمس الدین صاحب دیوان** سال ۶۷۱ در نظامیه بغداد تدریس  
شست و یسر و عویش و جمع کثیری از رجال و اعیان دوات حاضر بودند ، **نصیر**  
**الدین فاروقی** در ۶۷۲ مدرس نظامیه شد .

**ابو منصور سعید بن محمد ، احمد بن عبد الله شامی ، ابو الفتح**  
**حداث احمد بن محمد فیز** از مدرّسان نظامیه بودند .

**ابن انباری کمال الدین** ( ولادت ۵۱۳ و مات ۵۷۷ ) از علمای نحو و  
ادب ، **حافظ ابن عساکر** ، **اقاسم علی بن حسن** ( ۴۹۹ - ۵۷۱ ) دانشمند  
معروف از تحصیل کردگان نظامیه بغداد بودند .

**ابو حامد نووی طوسی** محمد بن محمد متوفی ۵۶۷ شاگرد محمد بن یحیی  
شاگرد معروف غزالی در آن وقت که محمد بن عبدالله شامی تدریس میکرد و اعطای نظامیه بود ،  
برای ترجمه احوال و ماخذ آنچه از مدرّسان نظامیه بغداد نوشته بود رجوع شود  
به طبقات السعیه سبکی ، *هـ* آة الجنان پاهمی ، *دول الاسلام دهی* ، *الحوادث النجابه*  
ابن فوطی ، *ابن خلکان* ، *تغزب السامی* .



در اثر این تحول غزالی نوظهوری پدید آمد که در علمای اسلام کم نظیر داشت  
حال روحانی غزالی در ماه رجب ۴۸۸ هجری اندازه سخت و طاقت  
فرسا و تمام عقاید و افکارش دستخوش اضطراب و تشویش گردید . در  
قلمرو خلفای عباسی و سلاجقه و محبوبه فقههای اهل سنت مجبور باطاعت  
و در باطن مخالف با اهل ظاهر بود . دیگر نمی توانست تبخیل آنها با  
ارباب مذاهب ستیزد و در رد عقاید آنها کتاب بنویسد . عاقبت بغداد  
را رها کرد و از سر همه چیز گذشت .

غزالی در مهاجرت از بغداد تصمیم گرفت . در باطن قصد ریاضت  
و اقامت در شام داشت که در آن تاریخ مرکز مهمی برای زهاد و متصوفه  
بود و میخواست دیگر بغداد برنگردد . اما از ترس خلیفه و سلطان وقت  
و مردم آشنا و بیگانه سفر حج را بهانه ساخت . مرادش امام احمد غزالی  
را در تدریس نظامیه جانشین خود قرار داد و بنا بر معروف و تصریح  
خودش در کتاب **المنقذ من الضلال** در ماه ذی القعدة و نوشته طبقات  
الشافعیه ذی الحجّه سال ۴۸۸ بترک همه چیز گفت و از بغداد بیرون رفت  
**ابو القاسم حاکمی طوسی** متوفی ۵۲۹ که از همدرسان و آشنایان کهن  
غزالی بود در صحبت وی بقصد سفر حج از بغداد کوچ کرد

غزالی از سال ۴۸۸ تا سنه ۴۹۸ مدّت ده سال تمام در بلاد شام و  
جزیره و بیت المقدس و حجار بسر برد .

سیرت و صورت درویشان ژنده پوش ناشناس همه جا می گشت  
و در تمام این مدّت پیوسته زهد و عبادت و فکر و خلوت و تألیف و  
تصنیف اشتغال داشت . بنا بر اشهر اقوال از بغداد بدمشق رفت و حدود  
دو سال در شام اقامت نمود و در **جامع دمشقی (۱)** ممتکف گردید . و محلّ

(۱) **آراء جامع اموی** بر گویند از سامانی ولید بن عبدالملک بن مروان

که غزالی شوق ملاقات شیخ نصر را داشت اما همان روز که وارد دمشق شد شیخ وفات کرده بود. و بعضی گویند که غزالی بوصیت شیخ جانشین وی گردید و در زاویه او مجلس ارشاد و تدریس برپا ساخت. عقیده ذهبی با ظاهر تاریخ منافات ندارد اما عقاید دیگر براه است چرا که شیخ نصر در سال ۴۹۰ وفات کرد و غزالی باصح<sup>۱</sup> اقوال در ۴۸۹ وارد دمشق شد. جانشین شیخ هم برحسب وصیت یکی از شاگردانش بنام نصرالله مصیصی بود نه امام غزالی (۱). نگارنده دورنمی داند که غزالی در ضمن مسافرت ده ساله یکچند در زاویه شیخ نصر بافادات پرداخته باشد. و اینکه زاویه شیخ بعدها به غزالی معروف شده و در قرن هشتم زمان سبکی (۲) هم بدین نام مشهور بوده است مؤید این احتمال تواند بود. و گرنه معهود نیست که بمحض نشستن شخصی مجهول در جائی نام آرا عوض کنند و باسم او بخوانند. بعضی مورخان همچون صفدی (۳) و یاقعی (۴) تدریس غزالی را در زاویه جامع اموی دمشق تصریح کرده اند. اما خودش در این باب چیزی نوشته است.

(۱) طبقات الشافعیه ج ۴

(۲) تاج الدین ابو نصر عبد الوهاب بن یحیی الدین سبکی متوفی ۷۷۱ - در کتاب طبقات الشافعیه (ج ۴ ص ۱۰۴) مینویسد «وكان العزالي بكنز الخووس في زاوية الشيخ نصر المقدسي بالجامع الاموي المعروفة اليوم بالغرالية نسبة اليه وكما تعرف قبله بالشيخ نصر المقدسي»

(۳) شیخ صلاح الدین ابوالصفا خلیل بن ابیک صفدی از بزرگان ادب و مورخین صاحب الوافی بالوفیات و شرح لامیة المعجم و دیگر کتابهای مهم ادبی است. تولدش ۶۹۶ و ۷۵۷ و ۷۶۴ واقع شد و ترجمه حالش در کتاب الدرر الکامنه آمده است. وی مینویسد: «وكان (یعنی العزالی) يذكر الدروس في زاوية الجامع (یعنی الجامع الاموی)»

(۴) امام ابو محمد عبدالله بن اسعد بن علی بن سلیمان شعبان الدین یاقعی مؤلف هرآة الجنان و عبرة الیقضان متوفی ۷۶۸ مینویسد «قام (یعنی العزالی) بمدينة دمشق مدة يذكر الدروس في زاوية الجامع في الحيات الغربي منه»

باری چنین مینماید که غزالی در بعض مدّت اقامت در دمشق روزها پس از اتمام مراسم خلوت و عبادت ساعتی در زاویه جامع اموی می‌نشسته و طبعاً جماعتی از طالبان معرفت پیرامنش فراهم آمده از وی استفاده میکردند و اینکار عنوان رسمی نداشته است . مدّت اقامتش در دمشق چنانکه خود در المنقذ من الضلال میگوید دو سال بوده است

## غزالی در بیت المقدس و بزرگترین ره آوردش

### از سفر ده ساله

چنانکه خود غزالی در کتاب المنقذ من الضلال اشاره نموده و مورخان بزرگ هم تصریح کرده اند قسمتی و شاید بیشتر اوقات مسافرتش در بیت المقدس گذشته و آنجا بر ریاضت و خلوت اشتغال داشته است .

بزرگترین ره آوردش از سفر ده ساله کتاب احیاء العلوم است که در کتب اخلاقی نظیر ندارد و هر که پس از غزالی در علم اخلاق چیزی نوشته از این کتاب استفاده و اقتباس یا تقلید صرف کرده است .

کتاب اربعین و بخشی از رسائل دیگر را نیز در همین سفر ده ساله تألیف کرده معروف است که غزالی کتاب احیاء العلوم را در بیت المقدس نوشت و عمرلی را که برای این کار انتخاب فرموده بود در ناحیه شرقی قبة الصخره تشخیص داده است (۱)

مطابق تصریح مورخین و شواهد و ادله ای که در دست داریم شکنی نیست که احیاء العلوم میان سالهای ۴۸۸ - ۴۹۸ تألیف شده و این اثر بزرگ از یادگارها و ره آورد های سفر ده ساله اوست چرا که پیش از این تاریخ هیچ کجا نامی از این کتاب در میان نیست . و بعد از این مسافرت بلکه در اثناء آن می بینیم که نام کتاب شهرت یافته و به

(۱) از مجلّ تألیف احیاء العلوم تصویر فوتوگرافی در کتاب تاریخ فلاسفة الاسلام تألیف محمد اعلی طبع شده است .

بعض روایات خود عزالی آنرا در دمشق یا بغداد پس از بازگشت از مسافرتش تدریس و اسماع احادیث کرده است.

از دیباچه کتاب هم صریحاً استناده میشود که این تألیف از آثار دوره تحول عزالی است. وی بعد از آنکه در صدد تدارک عمر تلف شده بر آمد و از علوم رسمی یا بمقام عمل و تزکیه نفس بهاد و از تاریکی‌ها بروشنائی حقیقی رسید آنچه گفتنی بود در این کتاب گفت و اسرار بهفتنی را محوّل ضمیر صاحبان کرد. این کتاب را برای طب قلوب بمنزله تقویم الصحّة ارواح پرداخت در کتاب المستصی که از مؤلفات چندسال آخر عمر اوست نام از احیاء العلوم و کیمیای سعادت میبرد و در کتاب المنقذ من الضلال که بظاهر گفتار خودش و تصریح مورخان در نیشابور میان سالهای ۴۹۹ - ۵۰۰ یعنی حدود یکسال پس از سفر دهساله تألیف کرد (۱)

شرح بعض مطالب را محوّل به احیاء العلوم میکنند که و نیز نام از کیمیای سعادت و بعض مؤامات دیگرش میبرد که در آنوقت مشهور بوده است. از آنچه گفتیم معلوم میشود که احیاء بعد از مهاجرت از بغداد و پیش از مراجعت بطوس یعنی میان سنوات ۴۸۸ - ۴۹۸ تألیف شده است. و چون باطهر احتمالات بیشتر اوقات مسافرتش را در بیت المقدس بسر برده است احتمال قوی میرود که آنجا تألیف این کتاب پرداخته باشد. اما اینکه چه اندازه وقت صرف پرداختن کتاب و در کدام نقطه بخصوص این کار را آغاز کرده بصرس قاطع چیزی نتوان گفت. ظاهراً در اثناء سفر هر وقت ارد کرد و فکر و خلوت و ریاضت و راعتی می جست چیزی یادداشت میکرد. است تا بتدریج کتابی بزرگ مشتمل بر چهار قسمت یا چهار جلد فراهم آمده است.

یاقعی از بعض مورخین نقل می کند که عزالی در سال ۴۸۸ به دمشق آمد و در مدت دو سال اقامت ششم کتاب احیاء العلوم را تصنیف

(۱) رجوع شود بمقدمه المقدمه و تاریخ آداب اللغه حرعی ریدان ح ۳ و محطه البران سال ۱۰۶۰ - ۶

و اسماع کرد بنا بر این روایت تألیف احیاء در شام بوده است به در بیت المقدس . اما ورود شام در ۴۸۸ مخالف مشهور و تألیف و تدریس کتابی در رک همچون احیاء در مدّت دو سال با اشتغال بر ریاضت خلاف متعارف است ، اگر چه از نافعهای همچون غزالی دور نیست . کتاب **کیمیای سعادت** را که در کتب اخلاق فارسی بطیر احیاء العلوم عربی است هم در اثناء سفر دهساله یا در طرف یکسال بعد از مراجعتش که در طوس منروی بود تألیف کرد .

### غزالی در مهد عیسی

سبکی از کتاب **لغیة المشتاق الی ساکنی العراف** تألیف ابو سعید بن سمانی بخط مؤلف نقل میکند که شنیدم از ابو الفتح نصر بن محمد بن ابراهیم مراعی در آمل طبرستان که گفت : امام ابو حامد غزالی و اسماعیل حاکمی و ابو الحسن بصری و ابراهیم ننبالہ جرجانی و گروه دیگر از عربا و صلحارا دندم در مهد عیسی در بیت المقدس گرد شده بودند . قوال این در بیت برحواند :

وَدَيْتُكَ لَوْلَا الْحَبُّ كُنْتُ قَدِيمِي

وَ اَكُن بِسَحْرِ الْمُقَدَّسِ سَبِيئِي

آیننگ لَمَّا ضَبَّاقَ صَدْرِي مِنَ الْهُوِي

وَلَوْ كُنْتُ نَدْرِي كَيْفَ شَوْقِي آتِيئِي

ابو الحسن بصری و شیبس ادبات بعد آمدن و جدی کرد ۴۱ در حصار اتر بود . و محمد نازرهونی از سیدی . حبس در راه جمع در گذشت (۱)

(۱) طهقت استاده نوح با ص ۲۰۵

از اینجا معلوم میشود که **ابو القاسم حاکمی** رفیق سفر غزالی در بیت المقدس هم با او بوده است.

پایان سفر ده ساله و مراجعت غزالی از حجاز بطوس سال ۴۹۸ دوره سفر و ریاضت غزالی در خارج ایران ده سال طول کشید (۴۸۸-۴۹۸) در سال ۴۹۸ از بیت المقدس بحجاز رفت و پس از انجام مراسم و ادای مناسک حج و زیارت شاهدمتتر که بوطن خود بطوس برگشت در آغاز مسافرت بیت داشت که دیگر بوطن خود برگردد اما داعیه زن و فرزند او را مدبار خویش کشاید (۱)

شاید بعضی تصور کنند که یکی از اسباب مراجعت غزالی بطوس فرار از میدان جنگهای صلیبی بوده است که شمه ای از آنرا پیش نوشتیم این احتمال شاید در نادی نظر بذهن بیاید اما با مراجعه با اسناد تاریخی خطای آن معلوم می شود چرا که جنگهای صلیبی از حدود ۴۹۰ آغاز شد و تقریباً از همین سال کم کم عیسویها بر غالب بلاد مسلمین در آسیای صغیر و شام مسلط شدند و در سال ۴۹۱ هجری قمری مطابق سنه ۱۰۹۸ میلادی اطاکیه را گرفتند و سپس روی بیت المقدس آوردند و معروفست که در فتح بیت المقدس نزدیک هفتاد هزار تن مسلمان را از دم تیغ گذرانیدند و علما و فضلاء بسیار که از آن جمله **حافظ ابو القاسم رملی** بود در این حادثه کشته شدند (۲)

---

(۱) *سرت الی العطار* بم حدیثی التهم و دعوات الاطعال الی الوطن معاودته بعد ان کنت اعدا لاطاق عن الرجوع الیه و آثرت العرلة ایضاً حرصاً علی الطلوة و تصفیة القلب للذکر (ص ۳۰ المقدمه تصحیح آرت بجای اسرت)  
(۲) برای این واقعه رجوع شود تاریخ ابوالعدا و ابن اثیر.



أولاً باصحّ و اشهر اقوال شیعه و سنی جزو واجبات کفائی است  
 نه عینی . چه صریح قرآن می گوید و ما کان المؤمنون لیفرّوا کافّةً  
 و ثانیاً اختصاص بغزای و محاربه و کشتن و کشته شدن ندارد . جهاد در راه  
 خدا اقسام مختلف دارد که بعضی آنها در برخی از موارد بمراتب بالاتر  
 از جنگ و بدست آوردن بهشت در سایه شمشیر است ( انّ الجنّة تحت  
 ظلال السیوف ) . مجاهدت در قلع ماده فساد بسی بالاتر از کشته شدن در  
 کارزار است . امیر المؤمنین علی ( ع ) فرماید : قال الرجل جاهدت ولم  
 یجاهد ! بما للجهاد اجتناب المحارم و مجاهدة العدو . شاید بعضی منتظر بودند  
 که غزالی هم در جزو سایر حجّة الاسلامها اعلان جهاد بدهد و غوغائی  
 را بدببال انداخته خود و جمعی را خیره بکشتن دهد !

این توقع از آن مرد بزرگ که سالها عمر خود را بجنگ و جدال  
 بامداهب گذرانید و سپس بخطای خود واقف گردید و دانست که سعادت  
 بشر در صلح و آرامش است نه خونریزی و کشمکش ناشی از کوتاه  
 نظری است .

غزالی فهمید که باید برای آسایش بشر ناممکن می شود فکری بهتر  
 ر جنگ و غوغا کرد و نخست خویشتن و سپس دیگران را از راه تعلیم  
 و تربیت آراسته و مهذب ساخت

آنچه از اوصاع دینی و علمی در عصر غزالی پیش گفته ایم باید  
 در نظر داشت تا امر نبیّه مجاهدت او در راه دین و حقیقت معلوم شود .

غزالی تا پیش از مسافرت ده ساله بزرگترین متکلم زمان خود بود  
 و بیرون بیان و خطابه و تألیف و تصنیف همه بت از اسلام می کرد . و



پس از تحوّل و انقلاب بزرگترین مرتبی و هادی بشر بعلم و عمل گردید .  
 اولین مجاهدتش این بود که برای رسیدن بحقیقت ترك بالاترین  
 مناسب و مقامات دیوی گفت . و در عمل نشان داد که بزرگترین مراتب  
 این جهان در راه کمترین درجه معرفت هیچ ارزشی ندارد . سپس در  
 آن زمان که تمام معنی دوره جدلی و تعصب دینی بود و از بیم علما و  
 سلاطین و حلقای عباسی هیچکس یارای آن نداشت که بکجرف برخلاف  
 عقاید عمومی برسد . و محض اینکه یکی مورد تهمت میشد بتکفیر و نفرت  
 عامه و انواع حبس و قتل و شکنجه و آزار دوچار می گردید . غزالی بی پروا  
 قدم در معرکه خرق اوهام نهاد و اوصاع دینی و علمی آن زمان را تحت  
 انتقاد سخت قرار داد (۱) . و چون دانست که بیشتر مفاسد اجتماعی زیر سر  
 علمای سوء و دستار بندان است که بقول سعدی بر سر پای بند غرور دارند  
 این طایفه را هم تربیت و هم سعفت مذمت نمود . و زیانها که این فرقه  
 در دین و اخلاق دارند و همچنین مضرات جدل و مناظره را که محض  
 خودنمایی و مغالیه باشد ، هم در مجالس وعظ و هم در مؤلفات خودمانند  
**احیاء العلوم و المنقذ من الضلال** با دلیلهای مقنع و بیانات رسا و شیرین  
 گوشزد جهانبیان کرد . يك باب بزرگ از احیاء العلوم را که نخستین ابواب  
 این کتاب است بعلم و علما و آداب تعلم و تعلّم اختصاص داد (۲) . و در  
 آن زمان که بقول خودش علم و دین براه شده و راه سو خطرهای بزرگ  
 روی آورده بود تألیف این کتاب را بر خویش واجب میده شمرد (۳)

(۱) حلد اول احیاء العلوم ، کتاب التمه .

(۲) وصدرت الحجة بكتاب التمه لآية حجة حجة (متنهای امروز)

(۳) ودلة الصریق هم اهل این راه را لا اله الا الله و الله اعلم بالصواب و یقیناً

المرسوم و قد اصابوا شیءاً رءیاً فیهم و هم الصریق

یکجا در نکوهش علمای سوء فرمود وَأَحْتَرِزْ عَنِ الْإِغْتِرَارِ  
 بِتَلْبِيسَاتِ عُلَمَاءِ السُّوءِ فَإِنَّ شَرَّهُمْ عَلَى الدِّينِ أَكْثَمُ مِنْ شَرِّ  
 الشَّيَاطِينِ (۱)

عزّالی هر عقیده که برای اصلاح دین و اخلاق داشت نهایت  
 قوّت قلب و صراحت لهجه آشکارا می گفت . و بدون ذرّه ای بیم و هراس  
 شکستن اسنمه جاهلیّت و اوهام بنیان کن اقدام می نمود . چون بواقع و  
 حقیقتی پشت گرم بود از غوغای باطل اندیشه نداشت ، و چون چراغ  
 هدایت فرا داشت از ظلمت تنهایی نمی هراسید . هر قدر بدانیدشان  
 برانکار میافزودید وی مدعوت و هدایت میافزود و راه کاروان را از تاریک  
 و پناهوی سگان باز نمی گردانید .

هر کسی در طینت خود می تند  
 هر کسی را خدمتی داده قضا  
 در خور آن گوهرش در ابتلا

مجاهدّه عزّالی در راه دین و حقیقت آثار فراوان داشت . روش  
 علمی و عملی او تأثیری عجیب در جامعه اسلام کرد و روی اصلاحات او  
 انقلابی نزرک دید آمد . مردم عوام که گوسفند شیرده رؤسای روحانی  
 بودند بحقیقت گفتار و رفتار عزّالی نادیدگران کم کم از خواب گران بیدار  
 شدند و دیگر زیر بار عامای جاه طلب و فقههای دینا پرست نمی رفتند و در  
 جستجوی عامای حقیقی بودند . یکدسته از علمای راستی در صدد اصلاح  
 خود برآمدند و جمعی هم مجبور شدند که هر چند بحسب ظاهر و محض  
 جلب خاطر عوام باشد روش خود را عوض کنند . اما آنانکه اصلاحات

(۱) احیاء الایوب

غزالی را مخالف مقاصد و آرزوهای دنیاوی و سد راه جاه طلبی خویش می‌دیدند او را تکفیر کردند و سبب مجوسیت و زندقه و بد دینی بدو دادند (۱). و کار بجائی کشید که مؤلفات او را تهمت اینکه سب گمراهی مردم است می‌سوزانیدند (۲). جماعتی هم از در معارضه و مشاجره قلمی برآمده بعقیده خودشان عقاید او را رد کردند و کتابها در ابطال اقوال و سخنان وی نوشتند.

بالجمله غزالی در سایه جهد و کوشش بی اندازه خویش خدمتی بزرگ بحامه اسلام و عالم اسلامیت انجام داد، اسلام را نداشتن چنین متفکری بزرگ و وطنش ایران را بدردن چنین مانعه ای بزرگ سرافرازو بلند آوازه ساخت.

### نموداری از احوال غزالی پس از مهاجرت از بغداد

غزالی پیش از آنکه از بغداد بیرون برود بزرگترین عالم جدلی بود، غرور و کبر بای علمی بحدی در وجودش رسوخ داشت که هیچکس را بچیزی نمی‌گرفت. اندازه غرورش از جوانی تاجائی بود که گویند استادش ابوالمعالی جوینی روی او را فقیه حطاب کرد عری ای بر آشفست و خشم گرفت که چرا مرا فقیه خوانده است و استداد او بضر بقی داجوئی نمود (۳). بیرونی زبان و قامش با اندازه ای بود که کسی با رای مخالفت و معاندانه ندوی نداشت. اما پس از مهاجرت از بغداد بکلی عوض شد و در ولتترین درجات حامی معالی ترین مقامات بجهتگی و آرمش رسید. گریزند (۴) یکی

(۱) همه خود غزالی و سخنان دیگران در این باب در کتاب «تاریخ بغداد» آمده است.

(۲) طبقات السامیه و تاریخ بیهقی

(۳) طبقات السامیه.

(۴) تاریخ الامم و الملوک لابن کثیر و تاریخ بغداد لابن کثیر.

از علمای آن زمان که از اصحاب و آشنایان غزالی بود وی را در بیابانی  
 بهجمله درویشان آواره ناعصار رکوه دید ، وی را سرز سر نمود و گفت  
 ای امام بزرگ آیا منصب عالی تدریس و آنچه احترام و عزتی که در بغداد  
 داشتی از اینحال که اکنون داری بهتر نمود ؟ غزالی در جواب گفت  
 چون ماه سعادت در آسمان ارادت تابیدن گرفت و آفتاب وصل بدرخشید :

تَرَكْتُ هَوِي لَيْلِي وَسُعْدِي بِمَنْزِلٍ وَعَدْتُ إِلَيَّ مَصْحُوبٍ أَوَّلَ مَنْزِلٍ  
 وَ نَادَيْتَنِي الْأَشْوَاقُ مَهْلًا فَهَذِهِ مَنَازِلُ مَنْ تَهْوَى رُؤْيِدَكَ فَانزِلْ  
 غَزَلْتُ لَهُمْ غَزَلًا رَفِيقًا فَلَمْ أَحْجِدْ لِيغزَلِي نَسَاجًا فَكَسَرْتُ مِغزَلِي

غزالی پیش از سفر ده ساله فن خلاف و جدل و مناظره را خوب  
 آموخته بود و بهترین اصول علمی می دانست و کتابها مانند المنتحل در  
 فن جدل و مآخذ در فن خلاف نوشت اما در این سفر بکل از این مرحله  
 گذشت و این علوم و معارف را که فقهای آن زمان بی اندازه پای بندش بودند  
 بدور انداخت .

ابونکرین ولید قریشی ( متوفی ۵۲۰ ) در سفر شام حواست با  
 غزالی مناظره کند وی گفت « تَرَكْنَاهُ لِيصْبِيَةِ فِي الْعِرَاقِ » یعنی مناظره  
 و جدل را بکودکان عراق باز گذاشتیم و در گذشتیم (۱) ، بر وی کشف شد که  
 مناظره و جدل بالاترین آفات و مهلکات اخلاقی است . یکی از اندر ها و بیمانهایی  
 او بر سر تربیت خلیل علیه السلام این بود که هر گز مناظره و تعصب نکند .  
 در احیاء العلوم فصلی مشع راجع بنکوهش مناظره و جدل و آفات  
 این کار و همچنین علوم حلالیه آورده و فقهای را که عمده نظرشان

(۱) با وی در وقایع سال ۵۲۰

مباحثات و مناقشه با اصطلاحات علمی و جدل و مناظره است سخت نکوش کرده و شرحی مفصل در انتقاد طریقه فقهای ظاهری و متکلمان و فلاسفه و مستصوفه بیان نموده است و در راه و روش هر کدام بدلیلی خاص انتقاد و علمای سوء را شیاطین مانند کرده است و بحثی در این مقام ننهد و رانده و آشکار سخن گفته که خواننده بحیرت میافتد تا این مرد در آن زمان ناچه دل و جرأتی اینگونه در راه حقیقتی که روی آشکار شده بود بجایده کرد و چگونه تهای دینی و علمی و اجتماعی را درهم شکست.

علماء و فقهای آن دوره چنانکه پیش گفته ایم بیش از همه چیز در فنّ مناظره و جدل و خرافیات کار می کردند و عمده نارس آنها همین مایه فنون ظاهری بود و گوئی درباره همان جماعت گفته شده است .

أَرَى الْفُقَهَاءَ فِي ذَا الْعَصْرِ طُرًّا  
أَضَاعُوا الْعِلْمَ وَاسْتَعْلَوْا بِلَمِّ لَمٍ  
إِذَا نَظَرْتَهُمْ لَمْ تَلَقْ مِنْهُمْ  
سِوَى حَرْفَيْنِ لَمْ لِمَ لَا نُسَلِّمُ

سعدی در مورد همینگونه دستار بدانت حکایتی در بوستان آورده و فرموده است « لَمَّ وَلَا سَلَامَ دَرَا نَدِ خَتَنَدِ » « عرّالی در صدد بود که این طومار را درهم بورد و بمقصود خود نائل گردید .

یکجا در باره علوم خرافیه و مجادلات در کتاب احیاء العلوم

می فرماید:

إِبَالَتِ وَ أَنْ نَحْوَمَ حَوْلَهَا وَ أَجْسَمِهَا جِبَابِ السَّمِ الْقَرِينِ  
فَأَنْهَا الدَّاءَ الْعُضَائِلِ وَ هُوَ السُّوِي رَدُّ الْفُقَهَاءِ كَيْفَهُ رِي سَابِ نَسَافَسَةِ  
وَ الْمَبَاهِجِ .

سپس میگوید وَ هَذَا الْكَلَامُ رَبَّمَا يَسْمَعُ مِنْ قَائِلِهِ فَيَقَالُ النَّاسُ  
 أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا فَلَا تَنْظُرْ ذَلِكَ فَعَلَى النَّجِيرِ سَقَطَتْ فَأَقْبَلْ هِدْيَهُ -  
 النَّصِيحَةَ مِمَّنْ ضَبَعَ الْعُمْرَ فِيهِ زَمَانًا وَ زَادَ فِيهِ عَلَيَّ الْأَوْلِينَ تَصْنِيفًا وَ  
 تَأْلِيفًا وَ جَدَلًا وَ بَيَانًا ثُمَّ أَلْهَمَهُ اللَّهُ رُشْدَهُ وَ أَطْلَعَهُ عَلَيَّ عَيْبِهِ فَهَجَرَهُ وَ  
 أَشْتَغَلَ بِنَفْسِهِ (۱)

یعنی زنیهار از جدل و مناظره و فنون خلاف چنان پرهیز که از  
 زهر کشنده باید پرهیز کرد. همین دردهای بیدرمان است که همه فقهای ما را  
 بخود نمائی و ادا داشته و از راه حقیقت بر گردانیده است. شاید این سخن اگر از  
 دیگری بود می گفتند خود جاهل و ارباب و دشمن عالم است. اما این گفتار از  
 غرالی است که آگاہ ترین مردم باین فنون میباشند و بیشتر از همه کسی  
 در این علوم تصنیف و تألیف دارد و افرودتر از همه علماء بعلم و عمل این  
 فنون پرداخته و سالها عمر خود را در این راه تباه کرده است سپس هدایت  
 الهی چراغی فراراهش مهاده تا مراد آشکار شده است که اینها همه برخلاف  
 حقیقت است اکنون از در خیر خواهی بتو اندرز میدهد تا عمر را  
 ضایع نگذاری

در جای دیگر میگوید اَعْلَمُ وَ تَحَقَّقُ أَنَّ الْمَاضِرَةَ الْمَوْضُوعَةَ  
 لِقَصْدِ الْعَلْبَةِ وَ الْأَفْحَامِ وَ إِظْهَارِ الْفَضْلِ وَ الشَّرَفِ وَ التَّشْدِيقِ عِنْدَ  
 النَّاسِ وَ قَصْدِ الْمَبَاهِاتِ وَ الْمُمَارَاةِ وَ أَسِمَالَةِ وَجُوهِ النَّاسِ هِيَ مَبْعُ  
 جَمِيعِ الْأَخْلَاقِ الْمَذْمُومَةِ عِنْدَ اللَّهِ الْمَحْمُودَةِ عِنْدَ اللَّهِ .

(۱) بحار انوار ج ۱

باری غزالی فنّ خلاف وجدل و مناظره را راستی نگفته خودش دیگری  
علما و فقهایی ظاهری باز گذاشت و خود بعالم دیگر پیوست .

تدریس غزالی بعد از این سفر نایب‌سیار فرق داشت . پیش همه  
عوغا و هیاهو و قیل و قال و بعد ازین سفر سراپا آرامش و عشق و حال بود .  
این سمعانی گوید از ابوسعید محمد بن اسعد بوقانی در مرورشیدم  
که گفت مدرس احیاء العلوم غزالی ششتم در ضمن بیاناتش این دو بیت  
مرا خواند و نگریست و حاضران نگریه در افتادند :

وَحَبِيبَ اَوْطَانِ الرِّجَالِ اِلَيْهِمْ مَارِبٌ قَضَاهَا اَلْفُوَادُ هُنَالِكَ  
اِذَا ذَكَرُوا اَوْطَانَهُمْ ذَكَرْتَهُمْ عَهْدُ الصَّبَا فِيهَا فَحَسُوا لِذَلِكَ (۱)

غزالی علاوه بر محالس و عظ و تدریس در مجالس وجد و حال هم می نشست  
در راحة الصدور را وندی مینویسد روزی در مجلس حال این بیت میخواندند  
دارم سخنان تازه و زر کهن آحر تکف آرمت نزر یا سخن  
غزالی حاضر بود از سر وجد گفت « در را چه محل ، سخن سخن سخن »  
امام عبد الغافر فارسی صاحب تاریخ قیساور که از معاصران  
غزالی بود و پیش ازین سفر چندان نظر حوشی بوی نداشت ریرا ویرا  
مردی متکبر و مغرور دیده بود میگوید . پس از این سفر مکرر او را  
ریارت کردم و نخست صورت بستم که شاید بریا و نصیح اینهمه سکون و  
آرامش و حسن خلق را بخود بسته است پس از رفت و آمد و امتحان و  
تجربه و دقت بسیار کاملاً بر من معلوم شد که این مرد راستی عوض شده  
و بر خلاف آنست که من میپنداشتم و گویی پس از دیوانگی بهوش آمده  
است . هر قدر فقهاء و علماء بر صد او کوشش کردند وی از جای بچسبید  
و با هیچکس از در معارصه در نیامد (۲) .

(۱) طاق ح ۴ ص ۱۱۲ و شرح احیاء العلوم رسی ، اوطار ( معنی او من )

(۲) ملت ح ۴

غزالی در احیاء العلوم و کیمیای سعادت و دیگر مؤلفاتش این سخن را تکرار کرده است که زنهارتا خود را آرامته و بیاراسته نسازی باصلاح دیگران میپرداز ، تاخود هار در گریبان داری از دیگران چه دفع مکس میکنی ، مثل تو همماست که افمی در جامه دارد و نادیزن بدست گرفته مکس اردیکران می پراند .

در ضمن نامه ای که با ابو حامد بن احمد بن سلامة بموصل نوشت مینویسد:  
 أَمَا الْوَعْظُ فَلَسْتُ أَرِي نَفْسِي أَهْلًا لَهُ لِأَنَّ الْوَعْظَ زَكَاةٌ نِصَابُهُ -  
 الْإِتْقَانُ فَمَنْ لَانِصَابَ لَهُ كَيْفَ يُتَّخَرَجُ الزَّكَاةَ وَفَأَيْدِ الثُّوبِ كَيْفَ  
 يَسْتَرِبُهُ غَيْرُهُ وَمَنْ يَسْتَقِيمُ الظِّلُّ وَالْعُودُ آعُوجٌ وَقَدْ أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى  
 إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عِظْ نَفْسَكَ فَإِنَّ اتَّعَظْتَ فَعِظَ النَّاسَ وَإِلَّا  
 فَاسْتَحْيَ مِنْي (۱)

یعنی دست نایافته ار هستی بخش کی توامد که شود هستی بخش  
 بعضی گویند (۲) که عات زهد و سیاحت عزالی این بود که روزی  
 مردم را موعظه میکرد ، در ادبش احمد اردر در آمد و این ابیات بر دی فرو  
 خواند ز همان وقت دیب در دلش سرد شد:

اتَّخَذَتْ بِأَعْضَادِهِمْ إِذْ وَنُوا وَخَلَّفَكَ الْجَهْدَ إِذْ أَسْرَعُوا  
 وَأَصْبَحَتْ تَهْدِي وَلَا تَهْتَدِي وَاسْمِعْ وَعَظًا وَلَا تَسْمَعْ

(۱) ضنات السعته قن ار ان سماعي ح ۴ . در طبقات السامعته همس انداره است  
 که نقل کردیم که همین امه صورت يك رساله در چند ورق نام رساله و عطيه  
 چند رساله دیگر از برای جاب شده است ، و سوره الخواهر العوالی من رسائل العزالی  
 و در این رساله حدی «۶۶۶» و «۶۶۷» صحیح و در حدائق کتب بسیر و عروه .

(۲) نقل زیدی در مقدمه شرح احد العلوم



فِيَا حَجَرَ الشُّحْدِ حَتَّى مَتِي نُسْنُ الْحَدِيدِ وَلَا تَقْطَعُ

بکارنده گوید خود غزالی بهتر از همه کس علت مهاجرت از بغداد و توجه بزه و عبادت را در المنقذ من الضلال شرح داده است .

### بعض اقوال درباره مسافرت دهساله غزالی

آنچه گفتیم که غزالی در ذی القعدة ۴۸۸ از بغداد بیرون رفت و دو سال در شام اقامت داشت و چند سال در بیت المقدس و نواحی فلسطین با عتکاف و تألیف و تصنیف بسر برد و سپس در سال ۴۹۸ سفر حج کرد و پس از گردش نواحی حجاز و ریارت مشاهد متبرکه که در همین سال به وطنش طوس برگشت ، همین اندازه است که از ظاهر نوشته های خودش در ( المنقذ من الضلال ) برمیآید . و در این جهت که از بغداد نخست سفر حج و سپس شام رفت یا این بار حجاز رفت ، و همچنین راجع سفر مصر و اسکندریه چیزی از گفته های خودش معلوم نمی شود . اما روایاتی که مورخان در این باره و همچنین راجع بمدت ریاست و عزات غزالی آورده اند مختلف و غالب آنها در کتب دهی و سسکی و باغی و صدی و اس خلکان نقل شده است .

برخی حظ سیر غزالی را همچنانکه از وی نوشته های خودش معلوم می شود نوشته اند باس تعاون که در شهر دهساله دوباره حجاز رفت تا بطریق که نخست سفر حج کرد و سپس شام و در آنجا به بیت المقدس و از آنجا دوباره حجاز رفت و از این سفر بطوس مراجعت نمود .  
عصی برخلاف مشهور نوشته اند که غزالی در سال ۴۹۱ به مشق آمد و در مدت اقامتش در مشق ۱۰۰۰۰ تألیف و تصنیف کرد

کردن که آوازه عدل و داد وی را شنیده بود، این گفتار از ~~کتاب~~ **شذورالعهود فی تاریخ العهود** تألیف ابوالفرج بن جوزی حنبلی (متوفی ۵۹۷) نقل شده است که از مخالفان و دشمنان غزالی بود و کتابی در انتقاد احياء العلوم بنام **اعلام الاحياء فی اغلاط الاحياء** تألیف کرد (۱) این کتاب (۲) و بعضی دیگر هم پیروی ابن جوزی این مطلب را نقل کرده اند (۳) ولیکن این روایت بقول یافعی مخالف همت بلند و طبع عالی غزالی است که برای درک حقایق معنوی بترك همه مناصب ظاهری بگفت: و اگر مقصودش تقرب سلاطین بود که قدر او را بدانند و در ناز و نعمتش بدارند خود بالاترین مراتب و مناصب را داشت. چرا بهمه پشت و پا میزد و قلندرانه از بغداد بیرون میرفت. و علاوه مورخان بزرگ که درباره غزالی سخن رانده اند همچون ابن عساکر و عبدالغافر که معاصر غزالی بود هیچکدام متعرض چنین مطلبی نشده اند. و سبکی هم بلفظ (قبیل) که دلیل بر ضعف روایت تواند بود این قول را نقل کرده است. و آنکه یوسف تاشفین باصحیح و اشهر اقوال در سال ۵۰۰ هجری وفات یافت (۴) و غزالی در ۴۹۸ از مسافرت ده ساله بوطنش برگشت. مطابق روایت ضعیفی که با سایر اسناد تاریخی سازش ندارد یوسف تاشفین در ۴۹۳ وفات کرد. این سال هم دوره بحران ریاضت و خلوت غزالی است نه پایان مسافرتش تا پس از شنیدن مرگ یوسف بخراسان برگشته باشد.

- (۱) الوافی بالوفیات صفی و مقدمه شرح احياء العلوم موسوم به «تعاف السادة المشفقین بشرح اسرار احياء علوم الدین» تألیف سید مرتضی زیندی موفی ۱۲۰۵  
 (۲) اوالفداء اسمعیل بن عمر بن کسر ۷۰۰-۷۷۴ مؤلف کتاب البدایة و النهایة در تاریخ مشتمل بر ۱۰ جلد.  
 (۳) یافعی در وقایع سال ۴۸۸ و سال ۵۰۵  
 (۴) رجوع شود به کمال ابن انیر و مرآة العیون یافعی و ابن خلکان و شذرات الذهب

نگارنده دور نمی داند که غزالی از شام ریت المقدس از راه خشکی  
 یادریا سفری بمصر و اسکندریه کرده باشد، خاصه با روح کنجکاری که  
 وی داشت و میخواست که دستگاه اسرار انگیز خلفای فاطمی را که در  
 زمان خودش انقلابات عظیم بدعوت احمد عطاش و حسن صباح و دیگر  
 دعاه و پیروان این طریقه ایجاد کرده بود از نزدیک ببیند. آنچه پیش گفتیم  
 اینجا یاد آور می شویم که غزالی در بحران انقلابات اسمعیلیه و فاطمیان  
 واقع بود و در دوران جدلیش با این فرقه و دیگر فرق دینی سخامه و زبان  
 مناظره ها و مجادله ها داشت .

اما اینکه اراسکندریه قصد دیدار و تقرب پادشاه مراکش را کرده  
 باشد روایتی سست و بی بنیاد است .

و نیز نگارنده از روی مکتوب فارسی خود غزالی که بعد ها نقل  
 خواهد شد این عقیده را تأیید می کند که چون از سر دهساله بر گشت  
 دوباره گذرش به بغداد افتاد و چند صباح آنجا در خلوت و انزوا بماند  
 و دوریست که در این مدت جمعی از ارباب حال بدوراه یافته و از رفظ  
 و معرفت گفتن و تدریس احیاء العلوم و بصیاب شده باشند .

اما اینکه پس از مهاجرت از مداد بحسب مکه و سپس شام تا آنکه  
 بلا فاصله شام رفته باشد این عبارت خودش در اسبقه من الضلال  
 این است :

« وَ اَظْهَرْتُ عَزْمَ النُّجُوجِ اِلَى مَكَّةَ وَ اَنَا اُورِي فِي نَفْسِي  
 سَفَرَ الشَّامِ حَدْرًا مِنْ اَنْ يَطَّلِعَ الْخَلِيفَةُ وَ حَمَلَةُ الْاَصْحَابِ عَلَيَّ عَزْمِي فَوِ  
 الْمَقَامِ بِالشَّامِ فَتَلَطَّفْتُ بِلَطَائِفِ الْحَيْلِ فِي النُّجُوجِ مِنْ بَغْدَادَ عَلَيَّ عَزْمِي  
 اَنْ لَا اَعَاوِدَهَا اَبَدًا فَاسْتَهْدَفْتُ لِاِئِمَّةِ اَهْلِ الْعِرَاقِ كَافَّةً اِذْ لَمْ يَكُنْ

فِيهِمْ مَنْ يُجَوِّزُ أَنْ يَكُونَ الْأَعْرَاضُ عَمَّا كُنْتُ فِيهِ سَبَبًا دِينِيًّا أَذْفَلُنَا  
 أَنْ ذَلِكَ هُوَ الْمَنْصِبُ الْأَعْلَى فِي الدِّينِ (١) وَكَانَ ذَلِكَ مُبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ  
 ثُمَّ ارْتَبَكَ النَّاسُ فِي الْأَسْبَابَاتِ . . . فَفَارَقْتُ بَغْدَادَ وَفَرَّقْتُ مَا كَانَتْ  
 مَعِيَ مِنْ مَالٍ وَلَمْ أَدَّخِرْ إِلَّا قَدْرَ الْكَفَافِ وَقَوْتُ الْأَطْفَالَ ثُمَّ دَخَلْتُ -  
 الشَّامَ وَاقَمْتُ بِهِ قَرِيبًا مِنْ سَنَتَيْنِ لِأَشْغَلِ لِي الْأَعْرَاضَ وَالنَّحْلُوهُ وَ-  
 الرِّيَاضَةَ وَالْمُجَاهِدَةَ اشْتِغَالًا بِتَرْكِيَةِ النَّفْسِ وَبِتَهْدِيَةِ الْأَخْلَاقِ وَ  
 تَصْفِيَةِ الْقَلْبِ لِذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى كَمَا كُنْتُ حَاصِلُهُ مِنْ عِلْمِ الصُّوفِيَّةِ فَكُنْتُ  
 أَعْتَكِفُ مُدَّةً فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ أَصْعَدُ مَسَارَةَ الْمَسْجِدِ طَوْلَ النَّهَارِ وَ  
 أَغْلِقُ بَابَهَا عَلَى نَفْسِي . ثُمَّ رَحَلْتُ مِنْهَا إِلَى بَيْتِ الْمُقَدَّسِ ادْخَلْتُ كُلَّ  
 يَوْمٍ الصُّخْرَةَ وَأَغْلِقُ بَابَهَا عَلَى نَفْسِي . ثُمَّ نَحَرْتُ دَاعِيَةَ قَرِيضَةِ الْحَجِّ  
 وَالاسْتِمْدَادِ مِنْ بَرَكَاتِ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَزِيَارَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ الْفَرَاحِ مِنْ زِيَارَةِ الْخَلِيلِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَسِرْتُ إِلَى -  
 الْحَبْزِ ثُمَّ جَدُّ بَنِي الْهَيْمِ وَدَعَوَاتُ الْأَطْفَالِ إِلَى الْوَطَنِ فَعَاوَدْتُهُ بَعْدَ  
 أَنْ كُنْتُ أُنْعَدُ الْخَلْقَ عَنِ الرَّجُوعِ إِلَيْهِ وَآثَرْتُ الْعُرْلَةَ أَيْضًا وَدُمْتُ  
 عَلَى ذَلِكَ مَقْدَارَ عَشْرِ سِنِينَ وَانْكَشَفَ لِي فِي اثْنَاءِ هَذِهِ الْخُلُواتِ أُمُورٌ  
 لَا يُمْكِنُ احْصَاؤُهَا

(١) يعنى مردم صورت مكرردنه من ه و در دینى عمیق دین اشم و آنچه را كه  
 بدو رسیده بودم بالا برین مقام دینی می برداشتم . . . كجا (فی الدنيا) عوص (فی الدین)  
 دیده شد و آنچه كه منیم مسامیر و صحیح راست .

و در جای دیگر از همین کتاب می فرماید که چون نزدیک ده سال از مدت انزوا و خلوت گذشت از طرف سلطان وقت مأمور و ملزم شدم تا برای تدریس و هدایت طالبان از طوس به بیساور آمدم در پسر الله تعالی الحرکه الی بیساور للقیام بهذا المهم فی ذی القعدة سنة تسع و تسعين و اربعمائة و كان الخروج من بغداد فی ذی القعدة سنة ثمان و ثمانین و اربعمائة و بلغت مدة العزلة احدى عشرة سنة \*

پس در اینکه مهاجرت غرالی از بغداد در ذی القعدة و در وقتی بوده که رسیدن بمکه و ادای مناسک حج امکان داشته است شکی نیست و خود فرمود که سفر حج را بهانه کردم و در دل قصد سفر شام داشتم و از ترس اینکه مبادا خایه بغداد و اصحاب و یارانم بر مقصود بهایی آگاهی یابند عرض اصلی را پنهان ساختم \*

ددیهی است که اگر چیزی جز این خاصه جائی را که در حدود قلمرو خلفای فاطمی است اظهار می کرد شاید برای او خطر جانی داشت و مسلماً این بهانه وقتی مسموع بود که سفر حج ممکن باشد (۱) و ضمناً

(۱) نگارنده هم از روی نقشه های جغرافیائی ارض وهم از روی سفرنامه ها و مسالك و ممالك قدیم که ردیک بهصر غرالی بوده مواصل راه های مختلف را از بغداد بمکه و شام و فلسطین و استانبول و مداری که در راه واقع میشده و همچنین حد متوسط یا اکثرین راهی که بری این سفرها لازم بوده است بدست آورده و از رساطات از این قسمت هر مظر کرده است \*

بهر حال برای سفر از بغداد بمکه یا مکه حد معدودش از ۲۰ - ۳۰ روز وقت لازم نداشت . چه حد متوسط آنچه فدما نوشته اند از بغداد ادمشق ۲۵ - ۲۶ مرحله و بمکه ۲۶ - ۲۷ مرحله بوده است مگر از راه های خصوصی که کمتر از این مقدار قطع مسافت میکردند .

رجوع شود به سفرنامه اصرخسرو و مسالك و ممالك ان خرداذه و رسنه ان بطوطه و رهة القلوب حدیقه مستوفی و نقشه های جغرافیائی ر .

(نقشه جلد ۴ و صفحه بعد)

معلوم می شود که مهاجرتش از بغداد در ذی الحجّه نبوده است زیرا در مدّت پنج شش روز رسیدن بمکه بهیچ طریق ممکن نبود.

با اینهمه اگر بظاهر گفتار خودش سفر حجّ تکرده و بکسر بشام و قدس رفته باشد نکته ای عجیب از احوال او بر ما کشف می شود، که شاید تزلزل خاطر و اضطراب اندیشه ای داشت که سفر حجاز قرار نمی گرفت و آواره دنبال چیزی میگشت که در مکه و مدینه نشانی از آن نمی جست و در کشمکش اندیشه ها که خود در کتاب المنقذ شرح داده است جز این حالت از وی انتظار نباید داشت که میگفت:

شوق دیار لب لبیم جانب نجد می کشد

دل بگمان که می دهم ساز ره حجاز را

با آنکه برکت شام و ریاضت بیت المقدس را که در آن زمان مرکز زهاد و عبادت پیشگان بزرگ بود بالاتر از حجاز و سفر حج میدانست، بهر حال جای دقت و تأمل است و نگزاف در این باره عقیدتی اظهار بتوان کرد.

کسانی که می گویند نخست حج گذارد و سپس بشام رفت گویا مأخذ سخنشان همان باشد که خود غزالی برای بهانه مهاجرت از بغداد

(بره ناشیه از سمعه دل)

ایکه را نزد اهل منبر است که اگر بلا ما بشام چهل منزل یا چهل روز راه بود، اگر درست باشد گویا اهل بیت را بعد از مارل عبر معمولی و پیراهه میبرده اند، و آنکس هفتی در کوفه بوده، و اهل بیت مسلماً از همین سال دیگر اگر بلا برگشته اند به در همان سال که واحمه يوم الطلّب واقع گشت.

از حجاز تا عراق و همچنین از عراق تا شام راههای محاصف دارد که بعضی را سبأ اهل ادب می دانند.

سفر علی علیه السلام از حجاز به بصره و کوفه، و آمدن حسین بن علی از مدینه بکربلا و همچنین مسلم بن عقیل و خالد بن ولید از حجاز عراق و بردن اسرای اهل بیت از عراق بشام هر کدام راهی دارد که درحای خود معلوم است.

شهرت داده بود - و این احتمال بسیار دور است که مقصود غزالی از عبارتی که از وی نقل کردیم این باشد که سفر حج صورت ظاهر مقصود من بود و در باطن می خواستم که پس از گردن حج بشام بروم و دیگر ببغداد برنگردم - باری بیشتر نقاط و مشاهد متبرکه که ای که غزالی در سفر شام و فلسطین و حجاز و بیدک احتمال مصر و اسکندریه نیز سیاحت و زیارت کرده ناصر خسرو در سفر هفت ساله اش شرح داده است و از روی این سفرنامه خصوصیات هر محلی را در عصر غزالی به خوبی توان دریافت .

و اگر غزالی از بغداد بمکه و از مکه بشام و فلسطین و سپس بمصر و اسکندریه سفر کرده باشد خط سیرش تقریباً عکس خط سیر این خطوطه و حاله معروف است که از طنجه با اسکندریه و سپس بشام و فلسطین و از آنجا بمکه و از مکه ببغداد آمده بود .

تنبیه - يك نکته مهم بنظر نگارنده رسیده است که بعنوان تنبیه یا استدراك در پایان این فصل گوشزد میکند

عبارت مفصلی که از کتاب المنقذ راجع بمهاجرت غزالی از بغداد و برگشتنش بطوس نقل کردیم و اینکه پس از شرح مراجعت اوطنش فرمود « و مدت علی ذلك مقدار عشر سنين » کاملاً صریح در این مقام نیست که ایام مسافرت ده سال بود و تنها تصریح برین معنی است که که عهد ریاضت و خلوتم ده سال طول کشید .

حال بینیم که از این عبارت چه استفاده می شود . - در اینکه قسمتی از این ده سال حتماً در مسافرت و از آنجمله تصریح خودش دو سال از این مدت در اقامت شام و قسمتی در ریاضت بیت المقدس و سفر حجاز و زیارت مشاهد متبرکه ، و تمام این ده سال بخلوت و

ریاضت گذشته است جای هیچ تردید نیست . اما جای این احتمال یابو  
است که تمام اینمذت در مسافرت بوده بلکه مثلاً پنج شش سالش در  
مسافرت و باقی در خلوت طوس گذشته است .

بنابر این نمی توان مدت مسافرت او را ۴۸۸ - ۴۹۸ و مراجعت بوطنش  
را در ۴۹۸ یقین داشت . بلکه باید گفت که غزالی در ۴۸۸ از بغداد  
بشام رفت و دو سال آنجا ماند و از شام بیت المقدس شتافت و چندی  
آنجا در ریاضت بود و از قدس بهحجاز رفت و پس از چند سال مسافرت  
دوباره بطوس برگشت و سالی چند بار در خلوت طوس بود و در ۴۹۹  
بتدریس نظامیه نیشابور دعوت شد الخ .

اما چیزی که این احتمال را تضعیف و سفر دهساله را تقویت  
می کند ، اولاً بعض قرائن است که از روی نوشته های دیگر خود غزالی  
بفارسی و عربی استنباط میشود . و ثانیاً تصریحاتی است که از مورخان  
بزرگ حتی معاصرانش از قبیل امام عبد الغافر فارسی صاحب تاریخ  
نیشابور در دست داریم . وی مینویسد : « اقام فی تلك الدیار قریباً من  
عشر سنین بطوف و يزور المشاهد المعظمه ثم عادالی وطنه ملازماً بینه  
مشتغلاً بالتفکر حتی انتهت بونة الوزارة الی الاجل فخر الملك وقد سمع  
سكان الغزالی فاستدعی منه ان لا یبقی انفاسه و فوائد عقیمة و الحج علیه  
کل الالحاج الی ان اجاب الی الخروج و حمل الی نیشابور » ( از ج ۴  
طبقات ص ۱۰۸ باختصار نقل شد

### غزالی از سال ۴۹۸-۵۰۵

دوره مسافرت و جهانگردی غزالی سال ۴۹۸ ختم شد . در این  
سال پس از سفر حجاز و کردن حج شوق وطن و دیدار زن و فرزندش  
در سراقان و بایران مراجعت نمود . در اثناء راه زیارت مشاهد



متبر که فیض یاب گردید . و بعضی احتمالات که پیش گفتیم در ضمن مراجعتش اندکی در بغداد بماند و در این مدت بتدریس احیاء العلوم پرداخت . سپس بطوس که وطن و زادگاه اصلی او بود آمد و آنجا اقامت فرمود . یکسال دیگر همچنان در خلوت و عزلت بسر برد تا مدت اروا و خلوتش بیازده سال تمام کشید . و در سال ۴۹۹ از طرف اولیاء دولت وقت الزام شد تا در ذی القعدة این سال برای تدریس از طوس به نیشابور آمد .

### تدریس غزالی در نظامیه نیشابور

غزالی بدرخواست سلطان سنجر و اصرار و الزام وزیرش فخرالملک بن خواجه نظام الملک (متوفی ۵۰۰) در ذی القعدة ۴۹۹ از طوس نیشابور آمد و در نظامیه بتدریس نشست (۱) و حدود یکسال هم بتعلیم و هدایت طالبان نیشابور اشتغال ورزید تا دوباره بطوس برگشت . و کتاب المنقذ من الضلال را که از کتب بسیار مهم اوست در نیشابور تألیف کرد و در آنوقت که این کتاب را نوشت سنس چیزی از اینجا سال گذشته بود (۲)

(۱) در کتاب المنقذ نام از فخرالملک می برد و میگوید سلطان وقت مرا ملرم بقبول این دعوت کرد . اما در مکایب فارسی نام از فخرالملک برده است و همة مورخان متفق اند که این کار بالزام و اصرار فخرالملک بن نظام الملک انجام گرفت . اما اینکه پادشاه سلجوقی که از وی درخواست کرد سلطان سنجر بوده است به محمّد بن ملکشاہ کسی در این باب چیزی نوشته است و از روی این قرائن که سنجر از ۴۹۰ والی خراسان شد و نیشابور در قلمرو حکومت او بود و فخرالملک نوشته عماد کاتب از این تاریخ تا سال ۵۰۰ وزارت سنجر داشت و غزالی حدود ۱۵ سال حکومت سنجر را درک کرد نگارنده دریافت خود را نوشته است والله العالم .

(۲) ولهم اول قی حقوان شبانی من دار هقت البلوغ قبل بلوغ العشرین الی آلان و قد اناب السن علی العسین ( المنقذ ) . غزالی از ذی القعدة ۴۹۹ تا اواخر ۵۰۰ هجری در نیشابور و توأش در ۴۵۰ بود . پس در موقع تألیف این کتاب وارد ۵۱ سالگی شده بود . چرخی ریدان هم در سال ۱۵ ج ۶ . الهلال نوشته است که این کتاب در نیشابور تألیف شد .

خودش در المنقذ و مکاتب فارسی می نویسد که علاوه بر التزام  
پادشاه و وزیرش در خود من در خواب و بیداری کشف شد که ناهد برای  
هدایت خلق بنیشابور سفر کنم .

طرز تدریس و تعلیم و تربیت غزالی در این تاریخ با دوره سابقش  
در بغداد و همچنین با سایر علما و فقهای آن زمان از زمین تا آسمان تفاوت  
داشت. در دوره های پیش یکتا عالم متکبر و یگانه متکلم جدلی و در این  
وقت سرتاپا حال و آرامش و سکون بود . و زمان عرفانی باید گفت که سفر  
غزالی از بغداد سفر من الخلق الی الحق و آمدنش از طوس سه نیشابور تا  
آخر عمر نمودادی از سفر من الخلق الی الخلق شمرده میشود .

غزالی در این تاریخ عالمی را هد و متصوف بیرون آمده ارادتمندان  
حقیقی بسیار داشت و سخنانش که از دل و جان نارسیدگی و پیختگی گفته  
میشد در دلها جایگزین می گردید و در قلوب خاص و عام اثری عجیب  
داشت . هوا داران و پیروانش بسیار گشتند . همین معنی باعث تحریک  
حسد و بغض فقها و رؤسای مذهبی گردید . زیرا کم کم مردم آنها را شناخته  
و از روی رفتار و گفتار غزالی اعمال و اقوال آنها را سنجیده و فهمیده  
بودند که اگر حقیقت دینداری است که غزالی دارد آنها همه برناطل اند  
و « آفاق دین لیلی و باقی ضلالت است »

### جسب فقها و علمای ظاهر بر ضد غزالی (۲)

بیشتر عو و دشمنی ها و دشمنی علما و فقهای ظاهر بر ضد  
غزالی از آن تاریخ شروع شد که وی با تحلیل هر چه تمامتر در خواست  
اولیاء دولت وقت بیشتر دور آموختند تدریس طایفه سست . در تمام مدت یارده  
(۲) آنچه در این فصل نوشته ام، خود است از نوشته های خود غزالی و طعنات الشامیه  
سبکی و معصومه و رسائلی که مابین شرح احیاء العلوم ج ۱ شده است .

سال که غزالی بر ریاضت و عزالت و انزوا مشغول بود مؤلفات و کلماتش در اقطار ممالک اسلامی شهرت داشت . اما در پیرامنش چندان سروصدائی در نخاست و فقها و اهل ظاهر با وی کاری نداشتند . از آنکاه که غزالی از یرده اروا درآمد و آشکارا با مردم رو برو گشت و سخنان خود را بگفت ، در رگهای حسد و بغض خونها بجوش آمد و مارهای خفته بیدار شدند و در صدد آزار و ابداء آن بزرگ مرد برآمدند و باواع دسیسه ها متشبث گردیدند .

اخبار و احادیثی را که وی روایت می کرد بی نیاد قلمداد می کردند که وی استاد روایت نداشته است . نسبت کفر و بددینى بوی می دادند و خواندن کتابهای او را حرام می شمردند و می گفتند که سخنان فلاسفه ملحد را با شرع اسلام آمیخته است . از نور و ظلمت سخن می گوید و خدا را نور محض میخواند که عقیده مجوسیان و کبرکان است . پاره ای از کلمات او را که از ذهن عوام بالاتر است از احباء العلوم و دیگر مؤلفاتش بیرون آورده در مجالس و محافل از وی بدگوئیهها می کردند و بروی شنعتها میزدند و خاطر مردم کوتاه نظر را مشوب می ساختند . پایه سخنان غزالی از ادهان عامه بالاتر رفته بود و بقول خودش در یکی از مکاتیب فارسی « روزگار سخنش را احتمال نمی کرد » و حقایقی را که او درك کرده بود اندیشه های محدود و حوصله های کوچک مردم روزگار بر نمی تابید . پاره ای از عقاید و آراء او با ظاهر شریعتی که در دست عامه بود سازگار نمی آمد و از این رهگذر خاطر ظاهر بینان کوتاه اندیشه بروی تیره می گشت .

گاهی نوشته های غزالی را تعریف و از این راه دلها را سبت باو آلوده می ساختند . جمعی هم بدربار پادشاهان سلجوقی (سلطان

سنجر و محمد بن ملک‌شاه) از وی شکایت بردند که بد دین است و مردم را گمراه می‌کند و از پادشاه و امرا و وزرا می‌خواستند که غزالی را به مجلس مناظره بخوانند، مقصود شان این بود که از این رهگذر غوغا و هياهوئی راه بیندازند.

غزالی بطریقه شافعی منتسب بود و فقهای حنفی و دیگر طرق مذهبی که در حراسان و دیگر کشورهای اسلامی بودند هم از جهت مسلک و طریقه و بیشتر از نظر بغض و حسد شخصی با وی سخت دشمنی می‌ورزیدند تا کار را بحکم قتل او کشیدند (۱).

از جمله حیل‌های فقها برای بدنام کردن غزالی این بود که یکی از مؤلفات او را که در اصول فقه بنام *المناخول* نوشته بود دستاویز قرار دادند که در امام ابوحنیفه طعن کرده است.

غزالی در آخر این کتاب فصلی را جامع بمطاعن و مطالب مذهب ابوحنیفه از نظر فقهی نوشته بود، اینها اجتهاد شخصی او بود. اما دشمنانش مطالب اجتهادی را با حقایق اعتقادی بهم آمیخته از در مشاغله در آمدند، و نیز از حیل‌های آنها اینکه رسم علمای پیشین این بود که پشت کتاب خود اجازه روایت و نقل بناگردان خویش میدادند، و این دستخط بمنزله تصویب و تقریر مطالب کتاب و اجازه رسمی بناگردان شمرده میشد. دشمنان غزالی در ضمن عبارات کتاب *مشکوٰة الانوار* و *المنقذ من الضلال* سخنان کفرآمیز داخل کردند و از روی اجازه کتبی خواستند، غزالی بدست و انعام زبانی بمقتضود آنها پی برد و اجازت

(۱) صاحب *معاد* به واسطه این که چون غزالی از غم بسیار در بطنه و تعهیل روحیه داشت متعین بمن قتل او شری دادند تا چیرگی بدر برسد.

نموشت . و نیز از دسیسه ها آنکه پیوسته جمعی نزد او رفته از دین و عقایدش می پرسیدند و سؤالها و استفتاها میکردند و از وی جواب کتبی میخواستند ، باشد که دست موزه هیاهوئی بچنگ بیاورید ، چنانکه در طی يك نامه مفصل از چند جای احباء العلوم و دیگر مؤلفات او پرسیدید :

« چه گوید حجة الاسلام در جواب کسانی که اعتراض می کنند بر سخنهایی که در کتاب مشکوة و کیمیاست مثل این سخن که لا اله الا الله توحید عوام است و لا اله الا هو توحید خواص . و این سخن که نور حقیقی خداست و این سخن که روح آدمی عریب است در این عالم ، وی از عالم علوی است و شوق وی بدان عالم است ، و این سخن فلاسه است » الخ . (۲)

عربی در جواب این سؤالها رساله ای مفصل نوشت که بخشی از آن نقل میشود :

### بخشی از نامه غزالی در جواب اعتراضات مخالفان

« بدانکه سؤال کردن از مشکلات عرض کردن بیماری دل و علت اوست بر طبیب . و جواب دادن سعی کردن است در شفای بیمار و جاهلان بیمار آن اند که فی قلوبهم مرض\* و عالمان طبیمان اند و عالم ناقص طبیعی را شاید و عالم کامل هر جای طبیعی نکند مگر جای که امید شفا ظاهر بود . اما چون علت او مرمن بود و بیمار بی عقل ، استادی طبیب در آن بود که بگوید این بیمار علاج پذیر نیست و مشغول گشتن بمعالجت او جر دورگزار ضایع کردن بود . و بیمار آن جهل بر چهار گونه اند . یکی ار آن علاج پذیر است و سه دیگر علاج پذیر نیستند بیمار اول کسی بود که

(۲) صورت سؤال و جواب در رساله فصائل الانام صبط شده است .

اعتراض وی از حسد بود و حسد بیماری مزمن است و علاج را بوی راه  
نیست، چه هر جواب که از اعتراض وی گویند هر چند بیکوتر و روشنتر  
باشد ویرا بیشتر خشم آید و آتش حسد در دل وی افروخته تر گردد پس  
بجواب وی مشغول نباید گشتن

کلّ العداوة قد ترجی امانتها (۱) الاّ عداوة من عاداك من حسد  
پس تدبیر وی آن بود که او را با آن علت نگذارند و از وی اعراض کنند  
فأعرض عنّ تولى عن ذکرنا . و حسود بهر چه میگویند آتش در خرمن  
خویش میزند .

و پس از ده دوازده صحیفه که در جواب اعتراضات نوشته است  
در خانمه نامه اش مینویسد .

« و من در هیچ کتاب هیچ سخن نگفته ام که به پرهان قاطعی  
اثبات توایم کرد ، هر که فهم دارد و از بیماری عناد و حسد حالی باشد

نه با کسی که در حق وی این آیت فرود آمده است اَنَا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ  
أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ

يَهْتَدُوا ابداً . و اما آنچه او خواسته است که هر چه از این جنس

سخن است از معانی مشکل شرح کند تا اشکال بر خیزد ، بدانکه در

هیچ کتابی سخنی نیست که نه شرح آن با آن بهم است ، کسی را که فهم

باشد و هر که فهم نکند چرا آنکه باید و بیامورد و بمشافیه بشنود دیگر

تدبیری ندارد و اعتراض جاهدین خود محصور بود که از کجا حیدر که

از آنجا جواب بود ، در این که اسباب جهل و بیماری دلها مختلف است

در کتاب جود و کرم و غیره از جمله الزمّة از راه آفات خود علی (علیه السلام) بجای

آنها تپا ، در شرح می روای ( در اعجاز ) .

و در حصر نیاید و دل در آن نیاید بستن . که اگر سخنی از اعتراض نگه  
توانستی داشت قرآن را نگه داشتی . چون اعتراض جهال از قرآن قطع  
نگردید تا صد هزار اشکال در دلهای جهانیان معانده است که علاج نمی  
پذیرد ، در دیگر سخنها این طمع محال بود و السلام

وَمَنْ يَشْكُ ذَا قَمٍ مُّرِّ مَرِيضٍ يَجِدُ مَرًّا بِهَ الْمَاءِ الزَّلَالَا

از جمله اعتراضات مخالفان غزالی این بود که مشایخ روایت ندیده  
و سماع حدیث نکرده است . با آنکه وی مشایخ روایت هم داشت . مانند  
**ابو الفتح حاکمی طوسی** که سنن ابی داود سجستانی را نزد او سماع  
احادیث کرد . و صحیح بخاری و مسلم را برد عمر بن ابوالحسن روایی  
**حافظ طوسی** سماع کرده بود (۱) اما عبد القافر فارسی معاصر و معاصر  
غزالی در باره او میگوید (۲) با آنکه خطب و کتائبها تألیف میکرد که  
ادبا و بلقا را آوردن مانندش عاجز بودند ، گاه در اثناء کلامش ارجنبه  
بعو عربی خالی دست میداد . و مخالفش از این جهت بروی خسرده  
میکرفتند . و چون بخود او در این باره مراجعه کردند اصراف داده گفت  
من در این فن چندان ممارست نداشته و بقدر حاجت برای فهم معانی  
بسنده کرده ام . و دستوری داد که هر کس در خطای لغتی و قنن شود  
اصلاح کند و او را معذور دارد که غریب تنها بیان معانی و حقایق بوده  
است به تلمیح العاط .

و همو گوید که از جمله دستاوردهای دشمنان غزالی ، کلمات طاهره  
ناهنجار و راننده ای بود که بهارسی در کیمیای سادات و شت . و بعضی

(۱) حقیقت آنستکه اقوال مورخان و ترجمه کاران را در این باب تخصص غریب  
گرفته است .

(۲) صفت ح ۲ سر ۱

سوره های قرآنی و مسائل دینی را برخلاف مراسم و آداب ظاهر شرع باز می نمود ، و خود اظهار عقیده میکند که بهتر آن بود که عزالی اینگونه مطالب را نمی نوشت و نمی فرمود ، چرا که عوام از ادراک این حقایق عاجز آید ، و چه بس که این رموز و دقایق باعث زیانمندی ایشان در عقاید دینی میگردد .

عقیده نگارنده این صلاح اندیشی برای عزالی که عقیده خود در صدد حرق اوهم و حرافات بود و میخواست حقایق دینی را بگوش مردم برساند نا بجا بود چه خوب میگوید طفرائی

حُبُّ السَّلَامَةِ يَنْسِي عِزْمَ صَاحِبِهِ عَنِ الْمَعَالِي وَيُغْرِي الْمَرْءَ بِالْكَسَلِ  
فَإِنَّ جَنَّةَ آلِهِ فَأَتَّخِذَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي الْجَوْفِ فَأَعْرَضَ

دری آیه به بدگوئیها و عوامی فقها درباره عزالی بهیحوجه مؤثر واقع نشد ، سهل است که بیشتر آرایش باعث توجه حواس و اولیای امور گردید ، زیرا داستند که سخنان دشمن همه از روی بلهروسی و خود خواهی و رقابت و گفتار عزالی همه از روی حقیقت و حینا جوئی است .  
الحق ابلع و الباطل لجلج . للحق دولة و للباطل جولة

عزالی در مقابل دههای مخالف مانند کوه همچنان استوار بود و هیچوقت در عجز ، زرد و زیاد ریاضت و تنها همش مصروف هدایت مسلمانان و زنده نگه داشتن دین بود (۱)

(۱) در عهد اول روسیه شوروی در عهد انقلاب و افرع و به وطن و طایفه و ایله و استعماریه را اشباع شده است و اول انقلاب اطالین و اول ظهور استبداد غیره المحسوس ، و در دوره مبارزه علیه طاقت الشیبه ص  
۱۰۱ ج ۲





خواند حجّة الاسلام از شدن امتناع کرد و عذر آن را نامه نوشت و  
بفرستاد (۱)

حجّة الاسلام آن وقت در مشهد مقدّس رسوی و سلطان در لشکرگاه  
و مساوت بر دینک و آمدن آسان بود سلطان چون نامه بخواند و احوال  
معلوم کرد عقیدت وی بگشت و گفتم لابد است که ماوی را بسینیم و چون  
صغای عقیدتش بدستیم حاسدان و متعصّان وی را رجز و تعریک کنیم.  
در این حال جماعتی از متعصّان وی بلشکرگاه جمع شده بودند و می  
گفتند او را تکلیف نباید کرد تا حاضر شود تا ماوی مناظره کنیم و الله  
وی را رها نداید کرد که پیش سلطان رود که او در ساعت و در زمان  
سلطان را بمنظر و محبر و سخن خوش صید کند پس در این حالت جمعی  
از ائمّه طوس برخاستند و بلشکرگاه رفتند و گفتند ما شاگردان و بیم  
اگر کسی را شهتی افتاده است یا اشکالی دارد در سخن وی القاء باید کرد  
تا حلّ آن کرده شود پس اگر ما جز آئیم بوی نویسیم و شرح و تفریر  
آن از وی در خواهیم تا آن سکان رسیده شود اما شما را اهل بیت و  
منصب آن نباشد که ماوی مناظره کنید که شما با شاگردان وی مقاومت  
توانید کرد پس چون این سخن را شنیدند مهوت گشتند و دیگر مار  
با سلطان گفتند که او مردی با حوش است و با حوشی زی آتوق طاهر کرد  
که ما مناظره کند سلطان اسلام بعین الاملک را گفتم لابد او را  
بگردد که پیش دخت حاضر شوند و ما سخن وی بشنویم پس اگر  
حاجت داشته باشد که در راه سره در مائیم و اعراض نماید و بر  
دیگر ما را پیش ببرد ما کبر رسیده و مشهد و امانت لابد ترا حاضر  
بشدند می حکم کرده است سلطان حاضر شد و وثیق بعین الاملک  
را در وقت آنکه در راه بود

بهشت او را محضرت سلطان مرد سلطان چون او را ندید در پای خواست  
 و در گرفت و در کنار تخت بنشاند حججه الاسلام را استماعی ملبوده  
 مقری اسعد باوی بود گفت بسیار آیتی از قرآن مقری بر خواند  
 ایس الله بکاف عبده حججه الاسلام گفت لی و آت خوف نکای ار  
 او در حاست و فصلی پیش سلطان بخواند (۱)

چون این فصل گفت ملک اسلام فرمود که می بایست که جمله  
 علمای عراق و خراسان حاضر بودندی تا سخن تو بشنیدندی و اعتقاد تو  
 بدانستندی اکنون آت است که این فصل بخط خویش انده اسی تا  
 رعا میخیزان روی دست آن طرف هستیم در مردمان اعتقاد در  
 حق عالم را از اما به نشان در تدریس ممکن نیست که فخر المالك  
 چاکر و دیگران همیشه در فرستاد برای بودندسها کنیم و بعد ما ایم  
 تا جمله عالم هر سال بگر پیش تو آید و هر چه را ایشان پوشیده باشد  
 در روز و اگر کسی تا تو خلافت هست دند که ن پیش تو آید و  
 پیسند اشکال روی حاکمی

چون ملک سلام رومی در حراس کرد و در حفظ حریس  
 در در حینه از راه زانکه که شوی آید و چه در مریس  
 کرد و در روی حشی قطبه کرد در حجه الاسلام و ان در حجه  
 حاش دوست و اردیش به لریست در پست و ان فرمود که هر رتی  
 می بخواند

(۱) در این فصل از کتابی که در دسترس است و در آنجا آمده است که  
 در این فصل از کتابی که در دسترس است و در آنجا آمده است که  
 در این فصل از کتابی که در دسترس است و در آنجا آمده است که

پس چون ملك اسلام شكار روت حجة الاسلام را شكارى فرستاد  
 جهت تقرب برودگار وى حجة الاسلام در مقابل ابن نصيحة الملوک  
 تصنيف کرد و پيش ملك فرستاد و آن کتابى است بليغ در انواع  
 نصيحت و تبحر ارض بر عدالت و انصاف و حجة الاسلام بر ظهر جروى از وى  
 نوشته بود که اندر اين فصل نصيحت ملك اسلام بود بر اين موحب:

### نوستة غزالي در باره نصيحة الملوک (۱)

«اتفاق افتاد که در شهر سنه تسع و تسعين و اربعمائه نویسنده این  
 حرفها غزالی را تکلیف کردند پس از آنکه دوازده سال عراش آفریده بود  
 و راه را ملازمت کرده که پیشانور باید شد و بافاصت علم و بشر  
 شریعت مشغول باید گشت که فترت و درهن نگار عالم راه یافته است  
 پس دلهای عزیزان از ارباب قلوب و اهل بصیرت مساعدت این برخواستند  
 و در جواب و یقظت تنبیهت رفت که این حرکت الله مبدأ حرکت است  
 و سبب احیاء علم و شریعت پس چنین اجابت کرده آمد و کا تدبیر را  
 رونق دیدند آمد طلمه راه همه جواب و اطراف جهان حرکت کردن  
 گرفتند تحت زمام حاکمانند و هیچ طعن مقبول نماند حرانکه  
 تأسس کردند و کتاب التوفیق من الجهل و التمسک به التوفیق را  
 چند کس غیر کرد و که تکریم آوردند و آوردن فرستادند تحفظ  
 اجرت بطور آن رسم در مسجد و تالیف کردیم خویش انجام  
 کرد تا جهاد کرده و در انبیا ایشان رفیق است پس محمد جاسان

(۱) که رسد اصل موهبته که این عمل در اصل منتهی است بحیثیه باندک دمو  
 سر جری و کتاب غزالی در باره نصيحة الملوک

را این حال معلوم شد و آن مرد را احس کرد وی باحرار بيشابور بگریخت  
 و بشکرگاه رفت و پیش ملك اسلام زبان طعن در او کرد و تعابقی که در  
 حال کودکی کرده بودم و نام آن **المنحول من تعاقب الاصول** معاده و  
 گروهی هم بحکم حسد سی سال پیش از این در آن چند کلمه که موحب  
 عامن باشد در اسم او حنفیه زیادت کرده آن را **وسیاه** ساختند پس  
 گروهی از اهل دین بناها گفتند بر این دعا گوی و حال شرح کردند  
 پیش ملك اسلام و چندان مانعه کردند که ملك اسلام گفت که ما را  
 آرزوست که او را بیدیم و سخن وی بشنویم و مدعی وی ندرک کنیم  
 پس ما در آنوقت بحکم از بت مشربیم علیه اتحنه و انما آعدیم پس  
 ملك اسلام **اقطی القضاة حنیفاً** را ده از حواص حضرت بود و واضح  
 مملکت و بحقیقت اسماً و معی معین الامرین بشهد فرستاد و پیغام  
 داد که ما را آرزوست دیدن وی باشک. گاه پیش بخت ملك اسلام رفته  
 آمد و مدعی وی گفته شد پس فرمان بر آن جنابه بود که آنچه رفت  
 بجهت خویش است کار نمثال فرود و چنانکه رفت در این جزو اثبات  
 کرد شد **بن الله الائمة** .

پس چون جمیع الاسلام عزیزی هر چه تم عمر در طوس آمد و  
 متعمتان وی خجالت و شورش رده گشته در جماعتی طوس آورد و او را  
 پرسیدند و گفتند ما را از او سؤالی است اگر دستوری دهی بر حبیب  
 حجة الاسلام ایشان را دستوری داد آهنگند که تو مذهب که داری  
 گفت در معقولات مدعی برهان و آنچه دلیل عمل نقصا کند. اما در  
 شرعیات مذهب قرآن و هیچکس را از انما تقلید نمیکنم نه شافعی بر من

خطی دارد نه ابوحنیفه بر من زیادتی (۱) چون این سخن از وی شنیدند  
 مجال سخن گفتن نیافتند بر جا شدند و چند لفظ که محل اعتراض ایشان  
 بود از کتب او در نوشتند و پیش حجّة الاسلام فرستاد پس حجّة الاسلام  
 جواب فرستاد (۲)

تا اینجا سخن مؤلف فضائل لانام بود . اما عقیده نگارنده در این  
 امر چنانست که کلیّات مطالب عالماً درست و مطابق واقع است مثلاً  
 الرّاء از طرف فخر الملک بتدریس نظامیّه بيشادور و داسمان نکه بر عرالی  
 و نوشتن نامه سلطان در برائت خویش و ۱۲ سال عزلت و غیره و غیره  
 همگی صحیح است اما حرّیّات بهم مخلوط و قضا یا پیش از پس افهاده  
 و شاید مقدمه صیحة الماوك و بجز جزی ادرسه نل و انتب دیگر عرالی  
 را نام می او بهم آمیخته و مؤلف فصل لانام که درم و تاریخش همور  
 بر ما معلوم نیست مطالب بهم آمیخته را دیکدیگر مربوط نموده و از  
 این رویدادها بی رای سرگذشت عرالی فراهم ساخته است که ریشه بیشتر

(۱) در تذکرة شاه سمره دی ، و سند اسناد اسماعیلیه در بحول علماء بود و  
 در مجلس سلطان محمد بن ملک شاه امام حجه الاسلام ابو حامد محمد عرالی مناظره  
 کرد و علمای خراسان قوت اسد کردند و سر مجلس سلطان محمد اول سوآلی  
 که را نام کرد آن وقت که گفت و مدعی این حقه داری شافعی ، امام در جواب  
 گفت من در شایسته من این امر در شایسته من است ، آن را و حقیقه در من  
 شخص دانم ، من این امر را که من سخن رسانست ، امام گفت  
 می بدد و در این امر من اسد می گوی که من خطاه گوم اندر قد  
 در من در این امر من اسد می گوی که من خطاه گوم اندر قد  
 در من در این امر من اسد می گوی که من خطاه گوم اندر قد

(۲) در اینج و کتب ... از ... است در جواب سوآلهای ...  
 از ... یکی ... بود ... و ... ابوالیح ، و  
 بحث از این ...



روی مخالفتشان ندهد.

دشمنان غزالی باز داستان طعن بر ابوحنیفه و دیگر دستاویزها را پیش گرفته عوام را برانگیختند و قصه پادشاه سلجوقی بردند. غزالی هر چند اعتنائی باین نوعاها نداشت ولی کشته شدن نصرالملك و اینگونه پیش آمدها در سبب کناره گیری وی چندان بی اثر بود. بالجملة حدود یکسال در بیشاپور ماند. سپس در سال ۵۰۰ هجری از تدریس نظامیه بیشاپور حدود کناره گرفت و هر چند ارادتمندش و اولیاء دولت اصرار کردند مفید بفتاد و عذر آورد که دیگر حال ما این کارها سازگار نیست و برای برائت خود از تهمتهای مخالفان و درخواست اینکه از شغل تدریس نظامیه بیشاپور و دیگر مشاغل رسمی معافش دارند نامه ای بساطان سنجر سلجوقی نوشت که پابندش این است (۲)

نامه غزالی بساطان سنجر در برائت خویش از نهمت مخالفان  
و استعفا از تدریس نظامیه بیشاپور

آمینم بعرض حاجت و حاجت دواست عام و خاص حاجت عام آن است که مردمان طوس برانگنده و سوخته ظلم بسیار شده اند، و امسال بی آبی عله نپاه کرده و دارو درخت خشک شده است، برایشان رحمت کن تا حدای تعالی بر تو رحمت کند. گردن مسلمانان از بار بلا و محنت گریزگی شکست. چه باشد اگر گردن ستوران تو از طوق در فرو نماندند. و حاجت خاص آنست که دوازده سال در راویه شستم و

( ) دست در منزل و احزاب گناهات هم در محافل الام و هم در کتاب  
جعه بود. در آن روز هم صدی المبع عنك من اعظام الملک ارضی نقل  
شده است و گویا از روی مهال الام نقل شد.



از خلق اعراض کردم . پس فخر الملك رحمه الله مرا الزام کرد که ترا  
 نیشابور باید شد . گفتم که این روزگار سخن مرا احتمال نماند **که**  
 هر که در این وقت کلمت حق گوید درو دیوار بمعادات او برخیزد .  
 گفتم ملك عادل است و من نصرت تو بر خیزم . امروز کار بجائی رسیده است  
 که سخنهای می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضعات و احلام  
 است . اما آنچه معلوم عقلی تعلق دارد اگر کسی را بر آن اعتراضی است  
 عجب نیست . که از سخن من غریب و مشکل که فهم هر کس بدان برسد  
 بسیار است ، لیکن من یکی ام . و آنچه در شرح هر چه گفته باشم تا  
 هر که در این جهان است درست می گم و از عهده آن بیرون همی آیم ،  
 این سهل است . اما آنچه حکایت کرده اند که یعنی در امام ابوحنیفه  
 طعن کرده ام این احتمال نتوانم **کرد** **بالله الطالب الغاب المدرك**  
**المهلك الحی الادی لا اله الا هو** که اعتقاد من آنست که امام ابوحنیفه  
 غواصترین ائمت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بود در حقائق فقه .  
 هر که جر این از عقیدت من با رخصت و لفظ من حکایت کند دروغ  
 میگوید . مقصود من آنست که این کلمه معلوم شود و حاجت دیگر آنست که  
 مرا از تدریس نیشابور و طوس مهف داری تا باز اویزه سلامت خویش  
 روم که این روزگار سخن من احتمال نکند والسلام

غزالی پس از کناره گیری از تدریس نظامیه نیشابور

غزالی پس از کناره گیری و استعفاء از تدریس نظامیه نیشابور

بوطش طوس عودت فرمود .

طاهر آذر سال ۵۰۲ یا ۵۰۳ هجری که غزالی ۵۳ سال عمر گذاشته بود

باز از طرف پادشاه دعوت و در خواست شد که دربار برود تا سلطان

و مقربانش از حضور و برکات انفس او کامیاب کردند - عزالی محض  
اینکه بر آوردن خواهش راچندان سربلندی نکردم باشد از طوس بمشهد رضا  
عایه السلام آمدوار آنجا نامه ای نوشت که سابقاً نقل کردیم و عذر خدمت  
خواست و دوباره بطوس برگشت .

عزالی در پنج شش سال آخر عمرش با جد و جهدی تمام معادلت  
و سخاوت و تعلیم و تربیت و هدایت و ارشاد طالبان اشتغال داشت .  
جمعی را بحال و گروهی را بقال بطریق کمال معرفت راهنمایی میفرمود .

نزدیک خاتمه خویش خاتماهی برای صوفیه و مدرسه ای برای  
طلاب دایر و اوقات شبانه روز خود را میان چند کار قسمت کرده بود . یک  
بخش معادلت و راز و نیاز با خدای خویش کار میکرد . و بخشی تعلیم  
و هدایت طلاب علوم و بخشی بقربیت و تکمیل صوفیان و صاحبان  
می پرداخت . و بیوسته نزدیک ۱۵۰ متورع زیر دست او تربیت میشدند .  
راستی نگفته مولانا

جمع صورت با چنین معنی ژرف راست ناید چو ر سلطانی شگرف  
ار دانشمندان جهان کم کسی را می شناسیم که واقعاً جامع دو  
مقام صورت و معنی و ظاهر و باطن باشند . دسته ای در مقام ظاهر  
مانند و قدمی فراتر ننهادند ، و گروهی چون بای عالم حقیقت گذاردند  
چندان بحر حقایق و چنان از بوی گل مست شدند که دامنه شان از دست  
برفت و از پیشان حبری نار پیامد . تنها معدودی از پختگان این  
راه را می شناسیم که پس از وصول بمقام حقیقت دو راه روی به عالم  
خلق کرده و وطیعه درونی یا تکلیف الهی خویش را انجام داده باشند .  
عزالی از آن مردان است که مراتب عرفان را بکمال بازیافت و

آن اندازه ظرفیت داشت که حقایق معانی را در یابد و برتابد و در باره در عالم صورت با خلق آشنا شود و بتعلیم و تربیت آنها پردازد - اینکه گفتیم یکی از نقاط برجسته زندگی عزالی است که شخصیت او را از دیگر علما و عرفا و زهاد ممتاز میسازد.

دعوت عزالی بار دیگر برای تدریس نظامیه بغداد

در سال ۵۰۴ هجری

در آنموقع که عزالی در طوس سرگرم عبادت و ارشاد و تعلیم و تربیت مستعدان بود یکی از همدرسااش موسوم به ابوالحسن کیای هراسی طبری در نظامیه بغداد تدریس میکرد و نظامیه بوجود او رونقی مزا داشت.

کیای هراسی روز پنجشنبه اوایل سال ۵۰۴ درگذشت - پس از وفات او باز فکر عزالی افتادند تا بهر وسیله که ممکن است او را بقبول تدریس نظامیه راضی کنند.

حایمه عیسی المستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۶) و پادشاه ساجوقی عراق سلطان محمد بن ملکشاه (متوفی ۵۱۱) و در ادرش سنجر بن ملکشاه (متوفی ۵۵۲) که در آنموقع در اروای حراسان بود اتفاق معتقد بودند که تنها عالم دانشمندی که در حوزان منصف و برد عالم و طالبان مسلم باشد امام عزالی است. از این جهت وی را بدان مقام دعوت کردند.

وزیر بزرگ سلطان محمد در عراق خواجه ضیاء الملک احمد بن خواجه نظام الملک وزیر سنجر در حراسان صابر الدین محمد بن فخر الملک و یکی از بزرگان وقت مؤید الدین همین الملک همگی در

صدر بر آمدند که غزالی را بپذیرفتن این دعوت حاضر سازند .  
 نامه ها در این باب بفرآلی نوشتند و وعده ها بدو دادند . آنها  
 غزالی از پذیرفتن دعوت سرنازرد و بدین شغل تن درداد و نامه ای در  
 جواب نوشت که آنرا را نقل خواهیم کرد .  
 چون از پذیرفتن غزالی مأیوس شدید امام ابو بکر شاشی صاحب کتاب  
 مستطهری را ( وفاتش رور شد ۱۵ شوال ۵۰۷ ) تدریس نظامیه گماشتند .  
 صاحب فضائل الانام در این باب شرحی مبسوط با چند نامه مینویسد  
 خلاصه اش اینکه صباء الملك خود نامه ای بفرآلی نوشت و بر مکتوبی  
 بصدر خراسان صدر الدین محمد فرستاد و نوشت تا وی نیز مثالی دیگر  
 بدان صمّ کند و نزد حجة الاسلام فرستد تا وی بزودی این مهم را  
 منتهض شود و در زمان او را حاضر آرد و شرح حال معلوم او کند  
 تا سار آمدن کند بی هیچ توقفی و هیچ عذر بیاورد و هر امتناعی نماید  
 از وی قبول نکند و بدان همداستان بشود و او را تکلیف کند و عیالات  
 او را از احوال فرماید از خویش . و از وجهی که در نامه مؤید الدین  
 معین الملك تمییز افتاده است اسباب آمدن او را است کند ، و هر چند  
 زودتر او را گسیل کند . چه انتظار رسیدن او را ساعتاً و ساعتاً شمرده  
 میآید تا این بی رونقی که پدید آمده است از فقد عذر بر خیزد بمکان  
 حجة الاسلام و آن رونق تازه گردد . را این جمله که یاد کرده اشد  
 و بزودی زکینه کار و شرح حال اعلام فرماید تا بر آن اعتماد او افتد .  
 چه اکنون در احوال مدرسه بغداد خلی راه یافته است و بر ما جمله  
 متمسک است این ادبیه داشتن . و نظام این جر بخواحه امام حجة الاسلام  
 فریدالزمان امام لله نایبده تمام نگردد . از آنچه او یگانه زمان و قدوة  
 عالم است و انگشت نمای روزگار . و در مره ائمه دین کتر هم الله